

ص ۱

ص ۲

ص ۳

تذکرة الوفاء

فی ترجمه حیاة قدماء الأحباء

در بیان حال قدماء یاران نفوسی زکیه که در

ایام مرکز عهد و پیمان حضرت غصن الله الاعظم

برفیق اعلی صعود نموده اند و از قلم میثاق

در این اوراق مذکور و مفتخر گشته اند.

حقوق الطبع محفوظه لمحمد حسین علی اکبر یزدی المعروف بکهریائی

ژانویه ۱۹۲۴ - جمادی الاولی ۱۳۴۲

طبع بالمطبعة العباسیه فی حیفا سنة ۱۳۴۳ هجریه

ص ۴

این کتاب مستطاب شرح احوال جمعی از نفوس مبارکه مهاجرین و

مجاورین است که از فم اطهر میثاق انور حضرت عبدالبهاء حقائق

المقدّسین لثراب عتبه المقدّسه فدا در سنه ۱۹۱۵ میلادی مسیحی نزول

و صدور یافته و دُرر و لثالی رخشنده ایست که از یم جود و احسان

و غفو و غفران آن شمس تابان بر سواحل قلوب اهل اطمینان

افکنده شده. قبل از افول نیر عبودیت و غروب کوکب

رقیت جناب آقا محمد حسین علی اکبر اف یزدی معروف بکهریائی

از ساحت اعز اکرم صدور اذن و اجازه طبع آنرا رجا نمودند که

به این خدمت پردازند و اذن بایشان عنایت شد. و چون

در همان اوقات آتش فراق شعله زد و قلوب عشاق را

بنار هجران محترق ساخت و صعود مبارک رجفه در سبع

طباق انداخت انجام این خدمت و عمل در عهده تعویق افتاد.

و در این مدّت جناب مذکور لیلاً و نهائماً در کمال همّت و خلوص

و امانت و جانفشانی و محبت بترتیب و تنویر چراغهای

الکتربیک سه مقام مبارک اقدس مشغول و موفق بودند.

تا الحین که مجدداً اذن طبع و نشر آن از مرکز امر ولیّ امر رحمانی

حضرت شوقی افندی ربّانی ارواحنا لوحده الفداء صادر  
و جناب مذکور در کمال ذوق و شوق و شغف و سرور در  
اجرای این خدمت مهیا و حاضر لهذا بتصویب محفل روحانی  
حیفا اقدام و مبادرت بطبع آن فرمودند (و حقوق طبع  
مختص بخود آقا محمد حسین کهریائیس) (مهر محفل روحانی حیفا)  
ژانویه ۱۹۲۴ - ج اول ۱۳۴۲ منشی محفل نورالدین زین (مهر محفل روحانی حیفا)

ص ۵

ترجمه حال جناب نبیل اکبر آقا محمد قاننی علیه بهاء الله  
هو الله

در نجف اشرف در دائره شیخ مرتضی  
مجتهد شهیر شخصی بی نظیر بود مسمی به  
آقا محمد قاننی که عاقبت از فم مطهر نبیل اکبر  
ملقب گشت \* این شخص جلیل در حوزه  
آن مجتهد شهیر بر جمیع تلامیذ تفوق یافت  
لهذا از کل مستثنا گشت و باجازه اجتهاد  
اختصاص یافت زیرا شیخ مرتضای مرحوم اجازه بکسی نمیداد.  
و از این گذشته در فنون سائره مثل

ص ۶

حکمت اشراق و مطالب عرفا و معارف شیخیه  
و فنون ادبیه نهایت مهارت داشت شخص  
جامعی بود برهان لامعی داشت \* چون بنور  
هدی منور و مشام بنفحات قدس معطر شد شعله  
رحمانی گشت و سراج نورانی شد وجد و طرب  
یافت وله و شعفی دست داد مانند دریا بجوش  
آمد و بمتابۀ نهنگ دریای عشق پر خروش گشت.  
و چون اجازه اجتهاد از شیخ مشار الیه در  
نهایت توصیف و تعریف بیافت از نجف ببغداد  
شتافت و بشرف لقا فائز شد و اقتباس انوار از  
شجره مبارکه سینا نمود و چنان بهیجان آمد که شب و روز آرام نداشت.  
روزی این شخص محترم در بیرونی بکمال

ادب روی زمین حضور نور مبین نشسته بود \*  
در این اثنا حاجی میرزا حسن عمو معتمد مجتهدین  
کربلا با زین العابدین خان فخرالدوله وارد شدند \*

ص ۷

حاجی مذکور ملاحظه نمود که حضرت نبیل  
اکبر دوزانوی ادب روی زمین نهاده و در نهایت  
خضوع و خشوع نشسته بسیار تعجب نمود خفياً  
گفت، آقا شما اینجا چه میکنید؟ جناب نبیل  
اکبر فرمودند بجهت همان کار که شما آمده اید \*  
باری، خیلی سبب تعجب آنها شد زیرا شهرت  
کرده بود که این شخص ممتاز از کل مجتهدین  
و معتمد عظیم شیخ جلیل است \* باری، بعد  
حضرت نبیل اکبر عازم ایران شدند و باقلیم  
خراسان رفتند \* امیر قائن میر علم خان ابتدا  
بنهایت احترام قیام نمود و حضور ایشان را  
غنیمت بی پایان شمرد \* هر کس گمان مینمود  
که امیر با جناب فاضل در درجه عشق است  
و تعلق خاطر دارد زیرا مفتون فصاحت  
و بلاغت و مجنون علوم و فنون او گشته بود  
دیگر احترامات سائرین واضح و معلوم الناس علی دین ملوکهم \*

ص ۸

حضرت نبیل اکبر در این عزت و احترام  
ایام میگذراند ولی شعله محبت الله نگذاشت که  
کتمان حقیقت نماید جوش و خروش پوش از  
کار برداشت چنان بر افروخت که پرده ستر و حجاب بسوخت،  
( هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم  
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم )  
ولی خطه قائن روشن کرد و جمعی را تبلیغ  
نمود و چون باین اسم شهیر آفاق گشت علمای

حسود بنفاق و شقاق برخاستند و سعایت بطهران نمودند \* ناصرالدین شاه بانتقام برخاست و امیر اقلیم از خوف شاه بنهایت تعرّض قیام نمود و لوله در شهر افتاد و فتنه عظیم رخ نمود جمیع برآشفتنند و بتعرّض پرداختند \* ولی آن سرگشته و سودائی و دلداده و شیدائی ابداً فتور نیاورد و مقاومت جمهور فرمود \* عاقبت آن واقف سرّ مکنون را از قائن سرگون نمودند

ص ۹

رهنمون بطهران شد و بیسر و سامان گشت \* در طهران عوانان دست تطاول گشودند فراشان در جستجو بودند و چاوشان در هر کوی در گفتگو تا بدست آرند و عقوبت و شکنجه نمایند \* گاهی مانند آه مظلومان بر هر فرازی میشتافت و گهی مانند سرشک چشم ستمدیدگان بهر نشیبی میتاخت \* لهذا مجبور شد عمامه برداشت و کلاه بر سر گذاشت تا عوانان نشناسند و باذیت و جفا بر نخیزند ولی خفياً بکمال همّت بنشر نفحات الهی مشغول و به القاء حجج و براهین مألوف \* سراجی نورانی بود و شعله ئی رحمانی همیشه در خطر بود و در حالی پر حذر همواره حکومت در جستجو بود و احزاب در گفتگو \* لهذا عاقبت ببخارا و عشق آباد توجه نمود و در آن خطّه و دیار به بیان اسرار میپرداخت و چون شمع میگداخت \* ولی این صدمات و بلیّات پزمرده و افسرده نمود

ص ۱۰

بلکه روز بروز برشعله و حالت افزود لسان ناطق بود و طیب حاذق هر دردی را درمان بود و هر زخمی را مرهم دل و جان \* اهل حکمت اشراق را بقواعد اشراقیون هدایت مینمود

و عارفان را بدلائل کشف و شهود اثبات ظهور  
 ملیک وجود میکرد اعظم شیخیه را بصریح  
 عبارات شیخ و سید مرحوم اقناع میکرد و فقها را  
 آیات قران و احادیث ائمه هدی دلالت میفرمود  
 لهذا هر دردمندی را درمان فوری بود و هر مستمند را عطای کلی\*  
 باری، در بخارا بی نوا شد و بانواع صدمات  
 مبتلا عاقبت در غربت آن کاشف راز بملکوت  
 بی نیاز شتافت رساله ئی در نهایت بلاغت در  
 اثبات امر تحریر نمود و ادله و براهین قاطعه  
 تقریر کرد ولی در دست یاران نه امیدم چنانست  
 که آن رساله پیدا شود و سبب تنبه علماء و فضلا گردد\*

ص ۱۱

خلاصه هر چند در این دارفانی مورد  
 بلایای نامتناهی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام  
 نظیر شیخ مرتضی و میرزا حبیب الله و آیت الله  
 خراسانی و ملا اسد الله مازندرانی مشایخ سلف  
 و خلف بی نام و نشان گردند و محو و نابود شوند  
 نه اثری و نه ثمری نه ذکری و نه خبری لکن  
 نجم باز حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق  
 عزت ابدیه میدرخشد زیرا همیشه ثابت بر امر  
 مبارک و مشغول بخدمت بود تبلیغ نفوس مینمود  
 و بنشر نجات میپرداخت\*  
 این واضحست هر عزتی که در امر الهی  
 نیست عاقبت ذلت است و هر راحتی که در سبیل  
 الهی نه عاقبت زحمت است و هر ثروتی نهایت فقر و مسکنت\*  
 فی الحقیقه حضرت نبیل اکبر آیت هدی  
 بود و آیت تقوی در امر مبارک جانفشانی کرد  
 و در جانفشانی کامرانی نمود از عزت دنیا گذشت

ص ۱۲

و از مسند جاه و غنا چشم پوشید از هر قیدی

فراغت داشت و از هر فکری مجرد بود عالم و فاضل بود در جمیع فنون ماهر، هم مجتهد بود هم حکمی هم عارف بود و هم کاشف در علوم ادبی فصیح و بلیغ بود و ناطقی بی نظیر جامعیتی عظیم داشت\* و الحمد لله خاتمة المطاف بادية اللطاف گشت\* علیه بهاء الله الأبهی و نور الله مرقدہ بانوار ساطعة من ملکوت الأبهی و أدخله فی جنّة اللقآء و اخلده فی ملکوت الابرار مستغرقاً فی بحر الانوار\*

ص ۱۳

ترجمه حال حضرت اسم الله الاصدق

هو الله

حضرات ایادی امر الله علیهم نفحات الرحمن که بافق اعلی صعود کردند از جمله جناب اسم الله الاصدق از جمله جناب نبیل اکبر آقا محمد قائنی از جمله جناب ملا علی اکبر از جمله جناب شیخ محمد رضای یزدی از جمله حضرت شهید آقا میرزا ورقا و دیگرانند\* حضرت اسم الله الاصدق حقیقه از بدو حیات تا نفس اخیر خدمت بحق کردند\* در ایام جوانی در دائره سیّد مرحوم بودند و از تلامذه ایشان محسوب و بنهایت تقدیس در ایران مشهور و بملاً

ص ۱۴

صادق مقدّس ملقب و معروف بسیار نفس مبارکی و شخص عالم فاضل محترمی بودند\* اهل خراسان نهایت تعلق بایشان داشتند زیرا فی الحقیقه فاضل نحیر بود و از مشاهیر علماء بی مثیل و نظیر در تبلیغ لسان فصیحی و قوه عجیبی داشت نفوس را بنهایت سهولت اقناع میکرد\* وقتی بیغداد آمدند و بشرف لقا فائز شدند روزی در بیرونی در کنار باغچه نشسته بودند و من در بالای سر ایشان در اطافی نشسته بودم\* در این

اثنا شاهزاده نوه فتحعلیشاه وارد بیرونی شد، از ایشان سؤال نمود که شما کی هستید؟ فرمودند من بنده این درگاهم و پاسبان این آستان و بنای تبلیغ گذاشتند\* من از بالا گوش میدادم شاهزاده در نهایت استیحا ش با اعتراض پرداخت ولی در ظرف ربع ساعت بکمال ملاحظت شاهزاده را ساکت فرمودند بعد از اینکه شاهزاده در نهایت انکار بود و آثار حدت از شمائلش آشکار حدتش منقلب به بشاشت

ص ۱۵

شد و نهایت مسرت اظهار نمود که بسیار مسرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شما را شنیدم\* خلاصه در نهایت بشاشت تبلیغ میکرد و از طرف مقابل هر چه حدت میدید بمالیمت و خنده مقابلی میفرمود \* وضع تبلیغشان بسیار خوب بود فی الحقیقه اسم الله بود و کینونتش مبعوث نه نامش معروف \* احادیث بسیاری حفظ داشت و در مطالب شیخ و سید مرحوم نهایت مهارت داشت و در بدایت امر در شیراز مؤمن شده شهرت یافت \* و چون بی محابا بتبلیغ پرداخت ایشان را در شیراز مهار کردند و در کوچه و بازار گرداندند ولی در نهایت سرور و بشاشت صحبت میداشت و در چنین حالت ابداً از برایش فتور و سکوت حاصل نشد \* بعد از اینکه در شیراز آزاد شد بخراسان سفر کرد و در آنجا لسان تبلیغ گشود و بعد در معیت جناب باب الباب بقلعه طبرسی رفت و صدمات

ص ۱۶

شدید تحمّل کرد و از جمله فدائیان بود \* و چون در قلعه اسیر شد او را تسلیم سران مازندران نمودند تا او را باطراف ببرند و در بلوکی از بلوکات مازندران شهید کنند \* بعد از آنی که بمحلّ معهود رسیدند

و در بند و زنجیر بودند خدا شخصی را الهام کرد که ایشانرا نصف شب از زندان رها کرد و همراهی نمود تا بمحلّ امان رسیدند و در امتحانات شدیده ثابت و راسخ ماندند\* مثلاً ملاحظه کنید در قلعه محصور و ستمکاران قلعه را به توپهای قلعه کوب متصل گلوله میریختند و حضرات احباب از جمله جناب اسم الله هیجده روز بی قوت ماندند بدرجه ئی که چرم کفش ها را خوردند عاقبت به آب تنها رسید هر روز صبحی یک جرعه آب میخوردند و از ضعف جمیع بر روی زمین افتاده بودند\* وقتیکه لشکر بر قلعه هجوم میکرد فوراً یک قوتی من عند الله حاصل میشد که بر می خاستند و لشکر را از قلعه

ص ۱۷

میراندند\* این گرسنگی مدّت هیجده روز طول کشید خیلی امتحان شدید بود از یک جهت محصور و غریبی و از جهت دیگر شدّت گرسنگی و از طرفی هجوم لشکر و وقوع گلوله های خمپاره که در وسط قلعه میافتاد و میترکید\* خیلی مشکل است که انسان در چنین موقعی صبر و تحمل کند و ثابت و راسخ بماند و ابداً از برای او تزلزل حاصل نشود\* باری، با وجود این مصیبت های شدیده جناب اسم الله بهیچوجه فتوری نیاورد بعد از آزادی بتبلیغ بیش از پیش پرداخت انفاس حیات را جمیع وقف ندای بملکوت الله نمود و در عراق بشرف لقا فائز شد و همچنین در سجن اعظم بساحت اقدس مشرف شد و مظهر نهایت عنایت گردید\* فی الحقیقه بحر پر موجی بود و باز بلند پرواز وجهی نورانی داشت و لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب چون زبان بتبلیغ

ص ۱۸



میگشود برهان مانند سیل روان بود و چون  
 بدعا و مناجات میپرداخت چشم گریان مانند ابر  
 نیشان بود چهره نورانی بود اخلاق رحمانی بود  
 علم کسبی و لدئی بود همّت آسمانی بود  
 انقطاع و زهد و ورع و تقوی ربّانی بود \*  
 قبر منورش در همدانست و از قلم اعلی در  
 حقّ او الواح شتی نازل و همچنین بعد از  
 صعودش زیارتی مخصوص نازل شد بسیار شخص  
 بزرگواری بود از جمیع جهات کامل بود\*  
 این نفوس مبارکه از عالم رفتند  
 الحمد لله نمانندند که این بلایای بعد  
 از صعود را ببینند و این امتحانات شدید را  
 مشاهده کنند که یتزلزل منها الجبال  
 الرّاسخة و القلل الشّامخة \* بحقیقت اسم الله  
 بود \* طوبی ل نفس طاف حول جدته  
 و استبرک بتراب رمسه و علیه  
 التّحیة و الثّناء فی ملکوت الابهی \*

ص ۱۹

ترجمه حال حضرت ملاً علی اکبر علیه بهاء الله

هو الله

و از جمله ایادی امر الله حضرت ملاً علی  
 اکبر علیه بهاء الله الابهی است \* این شخص  
 بزرگوار در بدایت حیات بمدارس علوم و فنون  
 رفت شب و روز میکوشید تا در قواعد قوم  
 و معارف ملت و فنون عقلیه و علوم فقهیه نهایت  
 مهارت حاصل نمود \* در بساط حکما و عرفا  
 و شیخیه داخل شد و در آن اقالیم علم و عرفان  
 و اشراق سیر و سیاحت مکمل مینمود ولی تشنه  
 چشمه حقیقت بود و گرسنه مائده آسمانی \* در آن

بساطها آنچه کوشید سیراب نشد و نهایت آمال  
 و آرزو نیافت لب تشنه ماند و حیران و سرگردان\*  
 زیرا در احزاب شور و ولهی ندید جذب و طربی  
 نیافت بوی عشقی استشمام نمود و چون بعمق  
 مسائل احزاب رسید ملاحظه نمود از یوم ظهور  
 حضرت رسول محمد المحمود روحی له الفدا  
 تا یومنا هذا احزاب لایحد و لا یحصی پیدا شده  
 مذاهب مختلفه آراء متنوعه مسالک مختلفه طرائق  
 کثیره که هر یک بعنوانی دعوی مکاشفات  
 معنویّه مینمودند و بخيال خویش سبیل مستقیم  
 می پیمودند لکن بحر محمدی یک موج میزد  
 و جمیع این احزاب را بعمق دریا میبرد  
 لا تسمع لهم صوتاً ولا رکزا\* اگر کسی در تاریخ  
 تتبع نماید می بیند که در این دریا امواج لایحد  
 و لا یحصی پیدا شد لکن عاقبت مانند ظلّ زائل  
 گشت موجها فانی و دریا باقی ماند\* لهذا  
 حضرت علی قبل اکبر روز بروز تشنه تر

شد تا بدریای حقیقت رسید فریاد برآورد:  
 الله اکبر هذا البحر قد ذخرا  
 و هیج الریح موجاً یقذف الدررا  
 فاخلع ثیابک و اغرق فیه و دع  
 عنک السباحة لیس السبح مفتخرا  
 باری، حضرت علی قبل اکبر مانند فواره  
 بفوران آمد و بمثابه ماء معین حقائق و معانی جریان  
 یافت\* در بدایت سلوک در مراتب تسلیم  
 و رضا مسالک فقر و فنا پیمود و اقتباس انوار  
 کرد پس بتبلیغ پرداخت چه خوش میگوید  
 ( ذات نیافته از هستی بخش  
 کی تواند که شود هستی بخش )

مبلّغ چنین باید که بدایت خود را تبلیغ  
کند پس دیگران را اگر خود در منهج  
شهوات سالک چگونه میتواند آیات بیّنات

ص ۲۲

هدایت کند\*

باری، این شخص جلیل بتبلیغ جمّی غفیر موفّق  
شد گریبان بمحبّت الله چاک فرمود و در سبیل  
عشق چالاک شد سرگشته و سودائی شد و مشهور  
بشیدائی\* در طهران بایمان و ایقان رسوای خاص  
و عام گردید در کوچه و بازار بهائی مشار  
بالبنان گشت\* هر وقت فتنه ئی میشد اوّل او  
گرفتار میگشت و حاضر و مهیا بود زیرا نخورد  
نداشت بکرات و مرّات بحبس و زنجیر افتاد و در  
تهدید تیغ و شمشیر بود و شمائل آن وجود مبارک  
با شمائل حضرت امین جلیل در زیر زنجیر سبب  
عبرت هر سمیع و بصیر است که این دو وجود مبارک  
چگونه در حالت تسلیم و رضا در تحت سلاسل  
و اغلال نشسته اند و بنهایت سکون و قرار هستند\*  
کار بجائی رسید که هر وقت ضوضا بلند  
میشد جناب علی قبل اکبر عمامه بر سر مینهاد و عبا در  
بر میکرد و منتظر میشد که عوانان بر انگیزند

ص ۲۳

و فراشان بریزند و چاوشان بسجن و زندان برند\*  
ولی قدرت الهیه را ملاحظه کنید که با وجود این محفوظ و مصون ماند\*  
( نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا )  
فی الحقیقه او چنین بود\* با وجود آنکه  
در هر دقیقه ئی جاننش در خطر بود اهل کین در  
کمین و او شهیر بمحبّت نور مبین مع ذلک از هر  
آفتی محفوظ بود در قعر دریا خشک و در وسط  
آتش برداً و سلاماً تا آنکه صعود فرمود\* باری، بعد

از حضرت مقصود نیز در نهایت ثبوت و رسوخ بر  
عهد و پیمان ربّ و دود بود منادی میثاق بود و مروج عهد نیر آفاق  
در ایام لقا بنهایت شوق و شغف بساحت  
اقدس شتافت و شرف مثول یافت و بنظر عنایت  
ملحوظ گشت و بعواطف رحمانیه مشمول پس  
مراجعت بایران کرد و در جمیع ایام بنخدمت امر

ص ۲۴

میرداخت \* با ظالمان همیشه مجادله میکرد هر چه  
تهدید و تخویف مینمودند در مقابل تشدید میکرد  
و شکست نمیخورد آنچه میخواست میگفت  
و از ایادی امر الله بود و در نهایت ثبات و استقامت\*  
با او محبت مخصوص داشتم زیرا خوش صحبت  
بود و ندیم بی مثل و نظیر\* در این ایام شبی در عالم  
رؤیا ایشانرا دیدم هر چند هیکل جسیم بود ولی در  
عالم رؤیا جسیم تر و فریه تر مشاهده شد \* مثل  
اینکه سفری رفته گفتم جناب خوب فریه شده اید  
گفت بلی الحمد لله در جایهائی سفر کردم هوا  
در نهایت لطافت آب در غایت عدویت مناظر  
پر حلاوت غذا با لذت لهذا بمن ساخته است  
و قوت گرفته ام و نشئه اولای جوانی یافته ام  
بنفحات رحمانی مانوس بودم و بذکر حق مشغول  
و براهین الهی ناطق تبلیغ میکردم ( تعبیر تبلیغ در  
جهان دیگر عبارت از نشر نفحات قدس است  
همان بمنزله تبلیغ است ) \* باری، قدری با هم صحبت

ص ۲۵

داشتیم در این اثنا جمعی وارد شدند و ایشان غائب گشتند\*  
مرقد نورانیش در طهرانست هر چند جسمش مدفون  
در تراب است و لکن روح پاکش در مقعد صدق  
عند ملیک مقتدر\* بسیار اشتیاق زیارت مراقد  
احبای الهی را دارم اگر فراهم آید \* اینها بندگان

جمال مبارکند در سیبل او بلایا دیدند و مشقتها  
کشیدند و صدمات خوردند \* علیهم بهاء الله  
الابهی و علیهم التّحیة و الثّناء و علیهم الرّحمة و الغفران من ساحة الکبریاء\*

---

ص ۲۶

ترجمه حال حضرت شیخ سلمان

هو الله

حضرت شیخ سلمان علیه بهاء الله الابهی \*  
این قاصد امین و پیک مبین در سنه ۱۲۶۶ در هندیان  
ندای الهی شنید و مانند طيور باوج سرور بر پرید  
چنان منجذب شد که از هندیان پیاده بتاخت  
و بطهران شتافت \* شور و ولهی و سرور و شعفی  
داشت چون بطهران وارد شد خفياً با یاران الهی  
همراز و هم آواز بود \* تا روزی با آقا محمد تقی کاشانی  
علیه بهاء الله الابهی در بازار میگذشت فراشان  
از عقب روان شدند و محلّ او را یافتند \* روز ثانی او را

ص ۲۷

چاوشان داروغه و فراشان بجستجوی او فتادند  
عاقبت گرفتند نزد محتسب شهر آوردند \* سؤال  
نمود که تو کی هستی؟ گفت من از اهل هندیانم بطهران  
آمده‌ام و عزم خراسان دارم تا زیارت حضرت  
رضا علیه السلام مشرف شوم \* گفت دیروز با  
این شخص قبا سفید، بچه سبب میرفتی؟ گفت  
عبائی روز پیش باو فروختم و بهای آن را روز بعد  
میخواستم \* گفت تو شخص غریبی، چگونه اعتماد  
باو نمودی؟ گفت شخص صراف کفیل شد جناب  
آقا محمد صراف علیه بهاء الله را ذکر کرد \* محتسب  
گفت ای فراش او را نزد صراف بر و تحقیق کیفیت  
نما \* چون نزد صراف رفتند فراش پیش افتاد  
گفت مسئله عبا و کفالت شما چگونه است بیان

کن، گفت من خبر ندارم فرّاش بسلمان گفت بیا  
مسئله معلوم گشت که تو بابی هستی\*  
چون از چهار سو مرور کردند و عمامه پیک  
امین مانند عمامه اهل شوشتر بود شخصی شوشتری

ص ۲۸

از حجره تجارت برون آمد و دست در آغوش شیخ  
نمود و گفت خواجه محمد علی کجا بودی کی آمدی  
خوش آمدی، جواب داد چند روز است آمده‌ام  
و حالا گیر داروغه افتاده‌ام\* بفرّاش گفت چه  
میخواهی از جان این شخص گفت بابی است  
شخص شوشتری گفت استغفر الله من این خواجه  
محمد علی را میشناسم مرد مسلمان نیست متقی و از  
شیعیان علی و مبلغی بفرّاش داد و جناب شیخ را  
خلاص کرد\* چون داخل حجره شدند آن شخص  
استفسار از احوالات نمود مشارالیه گفت من  
خواجه محمد علی نیستم\* خواجه شوشتری حیران  
ماند و گفت سبحان الله بعینه مثل او هستی بدون امتیاز  
حال که نیستی آنچه بفرّاش داده‌ام بده جناب سلمان  
فوراً آن مبلغ را داد و از آنجا رو بدروازه گذاشت  
و بهندیان شتافت\* باری، تا آنکه جمال مبارک  
ب عراق عرب تشریف آوردند اول قاصدیکه  
بساحت اقدس آمد آن پیک رحمانی بود و بشرف

ص ۲۹

حضور مشول یافت و با لوحی خطاب بیاران هندیان مراجعت کرد\*  
این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوی  
دوست مینمود و با الواح مراجعت باصفهان و شیراز  
و کاشان و طهران و شهرهای دیگر میکرد و الواح الهی را میرساند\*  
از سنه ۶۹ تا ایام صعود مبارک سنه ۱۳۰۹  
هر سال بساحت اقدس میشتافت و عرایض میرساند  
و الواح حامل میشد و محفوظ و مصون بصاحبان الواح

میرساند \* در این مدّت مدیده هر سال پیاده از  
ایران بعراق و یا بادرنه و یا بسجن اعظم در نهایت  
شوق و شغف می آمد و مراجعت میکرد \* فی الحقیقه  
تحمل شدید داشت سفر پیاده مینمود و غذایش  
اکثر نان و پیاز بود و در این مدّت مدیده در  
جمع اسفار چنان حرکت نمود که ابداً در جائی  
گیر نکرد و عریضه و لوحی از دست نداد جمیع  
عرایض را رسانید و جمیع الواح را بصاحبانش

ص ۳۰

واصل کرد \* با وجود اینکه در اصفهان بکرات  
و مرّات در تعب و مشقّت شدید افتاد صبور و شکور  
بود بیگانگان لقب او را جبرئیل بابیان نهاده  
بودند در تمام عمر خدمتی عظیم بامر الله نمود  
زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبّای الهی  
گشت \* در هر سال بشارات الهی را بشهرها و قراء  
ایران میرساند و در ساحت اقدس مقرب بود و نظر  
عنایت مخصوصی باو بود الواحی بنام او در کتب  
الهی موجود \* و بعد از صعود جمال مبارک روحی  
لاحبّائه الفدا ثابت و راسخ بر میثاق بود و بکمال  
قوت بخدمت امر میپرداخت و بر نهج سابق هر سال  
بسجن اعظم وارد و مکاتیبی از احبّاء همراه  
داشت و جواب آنرا گرفته رجوع بایران  
میکرد تا آنکه در شیراز بال و پرگشود و بملکوت ابهی پرواز کرد.  
از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک  
امینی و قاصد نور مبینی در عالم وجود موجود

ص ۳۱

نگشت \* حال باز ماندگان محترمی در اصفهان  
دارد بجهت انقلاب ایران پریشانند البتّه احبّای  
الهی مراعات آنها را خواهند داشت علیه بهاء الله  
الابهی و علیه التّحیّة و التّناء \*

ذکر حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا میرزا محمد علی علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

در ایام مبارک در نهایت سختی سجن  
اعظم نمیگذاشتند کسی از احبّاء از قلعه برون رود  
و یا نفسی از یاران درون آید \* کج کلاه و سید بر  
سر دروازه دوم منزل داشتند و شب و روز مواظب

ص ۳۲

بودند چون نفسی را از احبّاء مسافر میدیدند فوراً  
بحکومت میرفتند و خبر میدادند که این شخص  
عرائض آورده و جواب خواهد برد \* حکومت  
نیز آنشخص را گرفته بعد از اخذ اوراق و حبس  
سرگون مینمود \* این دأب حکومت شد و مدّت  
مدیدی دوام نمود حتّی نه سال فی الحقیقه اندک  
اندک زائل شد \* در چنین اوقاتی جناب فرع  
جلیل سدره مقدّسه حضرت حاجی میرزا محمد علی  
افغان از هندوستان تشریف آوردند بمصر و از مصر تشریف بردند به مرسیلیا\*

روزی من بالای بام خان بودم بعضی یاران  
حاضر و من راه میرفتم مغرب بود در این اثنا نظرم  
بساحل دور افتاد دیدم که یک کالسکه می آید گفتم  
حضرات چنین احساس میشود که نفس مقدّسی در  
این کالسکه است اما خیلی دور از نظر بود \*  
گفتم بیاید برویم دم دروازه اگر چه نمیگذارند  
بیرون برویم ولی آنجا می ایستیم تا بیاید \* یک دو نفر را

ص ۳۳

گرفتم رفتم دروازه بان را صدا کردم و خفياً باو اکرام  
کردم و سرّاً گفتم یک کالسکه می آید همچین گمان  
میکنم که در آن یکی از دوستان ماست وقتیکه وارد  
میشود تو باید تعرّض نکنی و بضابط نیز مراجعت نمائی  
خلاصه یک صندلی گذاشت نشستم مغرب



شده بود در بزرگ را هم بسته بودند در پیچه کوچک  
باز بود دروازه بان بیرون ماند\* کالسکه آمد ایشان  
وارد شدند واقعاً چه وجه نورانی داشت سراپا قطعه  
نور بود انسان چون بوجه مبارکش نگاه میکرد  
مسرور میشد چه که در نهایت ثبوت و رسوخ و ایمان  
و ایقان بود و روی بشوش داشت بسیار نفس مبارکی  
بود روز بروز ترقی میکرد روز بروز بر ایمان و ایقان  
و نورانیت و انجذاب و اشتعال می افزود چند روزی  
که در سجن اعظم بود ترقی فوق العاده نمود\* مقصد  
اینست که کالسکه ایشان میان عکا و حيفا بود که  
انسان احساس نورانیت و روحانیت میکرد\*  
باری، بعد از استفاضه فیوضات نامتناهی

ص ۳۴

مرخص از حضور شدند و بصفحات چین سفر  
نمودند و مدتی در آنجا ایامی برضای حق بسر  
مببردند و متذکر بودند\* بعد بهندوستان آمده در  
هندوستان صعود نمودند\* حضرات افنان و احباء  
در هندوستان مصلحت چنان دیدند که جسد  
مطهرش را بعراق بفرستند ظاهر باسم نجف تا در  
جوار مدینه الله مقریابند زیرا در قبرستان مسلمانان  
راه نمیدادند\* جسد مبارکش امانت گذاشته شده  
بود آقا سید اسد الله در بمبائی بود متکفل حمل جسد  
مطهر شد و باحترام تمام بعراق رساند\* ایرانیان  
اعداء در واپور بودند در بوشهر خبر دادند که  
نعش میرزا محمد علی بابی را بنجف میبرند تا نعش  
شخص بابی در نجف اشرف در وادی السلام در  
جوار مقدس دفن شود و این جائز نیست\* خواستند  
جسد مقدس را از کشتی برون برند ولی نتوانستند  
مقدرات غیبیه را ببینند چه میکند\*  
مختصر هیکل مقدس ببصره رسید و چون

زمان احتیاط و تقیه بود بحسب ظاهر آقا سید اسد  
 الله مجبور بود بنجف اشرف برود مگر اینکه بانواع  
 تدابیرکاری بکند که در جوار مدینه الله دفن نماید \*  
 هر چند نجف اشرف محلّ مبارک است الی الابد ولی  
 آرزوی یاران این بود لهذا خدا اعدا را واداشت تا  
 اینکه ممانعت کنند \* اعدا هجوم کردند که در قرنینه  
 جسد مطهر را ببرند و در بصره دفن کنند و یا بدریا  
 و یا بصحرا بیندازند \* این مسئله اهمّیت پیدا کرد  
 بدرجه ئی که ممکن نشد بنجف برود مجبوراً آقا سید  
 اسد الله بیغداد برد \* در بغداد ممکن نشد جائی دفن  
 کند که از تعرض اعداء مصون ماند نهایت  
 مصلحت دیدند که بحضرت سلمان پاک فارسی در  
 پنج فرسخی بغداد ببرند و در مداین قریب قبر  
 سلمان پاک نزدیک ایوان کسری دفن کنند \* باری،  
 بردند آنجا جنب ایوان نوشیروان در نهایت احترام  
 این ودیعه الهی را در مرقده متین گذاشتند \* تقدیر  
 چنان بود که بعد از هزار و سیصد سال که پای تخت

ملوک ایران خراب و ویران شده بود و اثری  
 جز تپه‌های خاک و خرابه نمانده بود و ایوان نیز  
 نصفش شکاف خورده سقط افتاده دوباره ایوان  
 شکوه خسروی یابد و جلوه کسروی نماید \*  
 و حقیقه طاق عجیبی است پنجاه و دو قدم عرض دهنه آنست و بسیار بلند \*  
 باری، توفیقات الهیه شامل حال ایرانیان قدیم  
 گشت تا این پای تخت ویران دوباره معمور  
 و آبادان گردد \* لهذا بتأییدات ربّانیه اسباب چنین  
 فراهم آمد که این جسد مطهر در آنجا دفن شود  
 و شبهه ئی نیست که شهر شهیری خواهد شد \* من  
 در این باب خیلی مکاتبه کردم تا اینکه این جسد  
 مطهر در آنجا استقرار یافت \* از بصره جناب آقا سید

اسد الله مینوشت و من جواب میدادم \* آنجا شخصی  
از مأمورین بود که با ما رابطه کَلّی داشت باو نوشتیم که معاونت کند\*  
آقا سید اسد الله از بغداد نوشت که من حیرانم

ص ۳۷

چه بکنم و کجا دفن نمایم در هر جا دفن کنم بیرون  
می آورند \* الحمد لله عاقبت در چنین موقعی که  
بکرات جمال مبارک تشریف برده اند بقدم مبارک  
فائز شده و در آنجا الواح نازل گشته و احباء بغداد  
در رکاب مبارک بودند در همان موقعی که اسم  
اعظم مشی میفرمودند دفن شد \* این از چه بود  
از آن خلوصی که جناب افنان داشتند و الا چنین  
اسبابی فراهم نمی آمد و ممکن نبود و لله اسباب السموات والارض\*  
خیلی محبت بایشان داشتم خیلی از ایشان  
مسرور بودم یک زیارتنامه مفصلی نوشته و با اوراق  
بایران فرستادم \* آن بقعه از بقاع مقدسه است که  
باید در آنجا مشرق الاذکار مفصلی ساخته شود  
و اگر ممکن باشد نفس طاق کسری تعمیر گردد  
و مشرق اذکار گردد و همچنین متفرعات مشرق  
الاذکار و آن مریضخانه است و مدارس و دار  
الفنون است و مکتبهای ابتدائیهست و ملجأ فقرا

ص ۳۸

و ضعفاء و ملجأ ایتام و عجزه و مسافر خانه است \*  
سبحان الله طاق کسری که در نهایت زینت  
بود حال بجای پرده زرینت پرده عنکبوت  
و بجای نوبت سلطانی آواز زاغ و زغن است \*  
چنانچه میفرماید کأنها دار حکومتة الصدی  
لا تسمع من ارجائها الا ترجیع صوته\* وقتی که  
آمدیم عکاء قشله همین قسم بود در قشله چند  
درخت بود که بر روی آنها و روی کنگره های  
قشله شب تا صبح بوم فریاد میزد و فی الحقیقه

صوت این بوم چه قدر مُزعج است انسان چه قدر متأثر میشود\*  
باری، فرع مقدّس از بدایت جوانی تا ایام نا  
توانی با روی نورانی در بین خلق چون شمع روشن  
میدرخشید تا آنکه بافق ابدیّه بر پرید و در  
بحر انوار مستغرق شد \* علیه نفحات ربّه الرّحمن  
و علیه الرّحمة و الرّضوان مستغرقاً فی بحر الرّحمة و الغفران\*

ص ۳۹

ترجمه حال حضرت حاجی میرزا حسن افنان

هو الله

و از اعظم مهاجرین و مجاورین حضرت حاجی  
میرزا حسن افنان کبیرند که در ایام اخیر بشرف  
هجرت و جوار و عنایت پروردگار موفّق گردید \*  
حضرتش بنقطه اولی روحی له الفدا منسوب و از  
افنان سدره مبارکه بقلم اعلی منصوص \* هنوز طفل  
رضیع بود که از ثدی عنایت حضرت اعلی بهره  
و نصیب گرفت و بآن جمال منیر تعلق غریب  
داشت \* کودک مراهق بود که با دانایان مرافق  
گشت و بتحصیل علوم و فنون پرداخت و شب

ص ۴۰

و روز در غوامض مسائل الهی متفکر بود و از  
مشاهده آیات کبری در منشور آفاق متحیر حتی  
در علوم مادّی نظیر ریاضی و هندسه و جغرافی نیز  
ماهر بود خلاصه در فنون شتی ید طولی داشت  
و بر آراء اسلاف و اخلاف اطلاع کامل \* در لیل  
و نهار اوقاتی قلیله صرف تجارت مینمود ولی اکثر  
اوقات در مطالعه و مذاکره میگذراند \* فی الحقیقه  
علامه آفاق بود و سبب عزّت امرالله در بین علماء  
اعلام \* بکلماتی مختصر حلّ مسائل مشکله میکرد  
یعنی سخنش در نهایت ایجاز ولی از قبیل اعجاز  
بود \* در ایام حضرت اعلی نفحه هدایت کبری

بمشام رسید ولی در ایام مبارک نار محبت الله شعله  
زد چنان بر افروخت که جمیع حجات اوهام بسوخت  
و بقدر امکان بترویج دین الله پرداخت و بمحبت  
جمال مبارک شهیر آفاق گشت\*  
( ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی  
و اندر همه عالم مشهور بشیدائی )

ص ۴۱

( در نامه مجنونان از نام من آغازند  
زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی )  
باری، بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا  
مواظب خدمت حضرت حرم طیبه طاهره ضجیع  
جمال کبریا بود و باین منقبت عظمی موفق  
گردید\* و در ایران از فرقت حضرت رحمن مغموم  
و پریشان بود تا آنکه سلیل جلیلش بشرف صهریت  
فائز گردید سرور و شادمانی نمود و فرح و کامرانی  
یافت ایران را بگذاشت و بظل عنایت جوار  
حضرت مقصود شتافت\* شمائل عجیبی داشت  
و جهش نورانی بود حتی اغیار میگفتند که در جبین  
پرتو نور مبین دارد\* باری، مدتی به بیروت رفت و با  
عالم شهیر خواجه فنذیک ملاقات نمود و خواجه  
مذکور در بعضی محافل تعریف و توصیف از فضل  
و کمال افنان کبیر نمود که در شرق چنین متفنی  
نادر است\* بعد مراجعت بارض مقصود نمود و در  
جوار قصر حصر افکار در فضائل عالم انسانی کرد\*

ص ۴۲

بسیاری از اوقات با کشفات نجوم مشغول بود و در  
دقائق حرکات کواکب متفکر دور بینی در دست  
داشت و هر شب با کشفات مشغول میشد\* ایام  
خوشی بسر میبرد در نهایت فراغت و غایت مسرت  
و تمام بشاشت در جوار حضرت احدیت روزش

فیروز بود و شبش روشن مانند نوروز\*  
 تا آنکه صعود حضرت مقصود وقوع یافت جمعیت  
 خاطر پریشان شد و فرح و مسرت به آه و حسرت  
 مبدل گشت مصیبت کبری رخ نمود و فراق پر  
 احتراق دست داد روز روشن شب تار گشت  
 و صفای گلشن منقلب بخار گلخن گردید چشمها  
 گریان بود و سوخته و افروخته\* ایامی چند بسر برد  
 ولی تحمل فراق ننمود و در مدت قلیله روح مبارکش  
 ترک این جهان نموده بجهان ابدی شتافت و درجنت  
 لقا فائز و مستغرق بحر انوار شد\* علیه الرحمة الکبری  
 وله الموهبة العظمی وله البرکة علی ممر القرون و الاعصار  
 قبر شریفش در عکا در منشیه است\*

ص ۴۳

ترجمه حال آقا محمد علی اصفهانی

هو الله

جناب آقا محمد علی اصفهانی از قدمای احبابند  
 که از اول امر مقتبس از نار هدی گردیدند\* از  
 جرگه عرفا بودند و منزلشان مجمع عرفا و حکما بسیار  
 شخص کریمی بود و خلق عظیمی داشت\* در اصفهان  
 از محترمین بود و ملجأ و پناه هر غریب از غنی  
 و فقیر\* بسیار با ذوق و خوش مشرب بود حلیم  
 و سلیم بود و ندیم و کریم و بخوش گذرانی در شهر  
 شهیر\* تا آنکه مهتدی بنور هدی شد و مشتعل بنار  
 موقده در شجره سیناء خانه اش محل تبلیغ گردید

ص ۴۴

و کاشانه اش مرکز تمجید رب کریم شد\* احباً  
 شب و روز در منزلش جمع و او مانند شمع بنار محبت  
 الله افروخته مدتی مدیده بر این منوال در آن خانه  
 ترتیل آیات بینات میشد و بیان براهین و حجج  
 بالغات\* با وجود شهرت چون منتسب بامام جمعه

اصفهان بود محفوظ و مصون ماند تا بدرجه ئی رسید که امام جمعه خود عذر ایشانرا خواست که من من بعد حفظ و صیانت نتوانم در خطری بهتر آنست که سفر کنی \* لهدا از اصفهان بعراق شتافت و بشرف لقاء محبوب آفاق فائز شد ایامی بسر میبرد و روز بروز قدم پیشتر میگذاشت بمعیشت خفیف قانع بود و بخوشی و سرور زندگانی مینمود \* بسیار خوش اخلاق بود و خوش اطوار و ممتزج با احباً حتی با اغیار \* تا آنکه موکب مبارک از بغداد حرکت باسلامبول نمود در رکاب جمال قدم سفر کرد و از اسلامبول بارض سر ادرنه دائماً بر حالت واحد بود ابداً تلون نداشت بر یک اسلوب سلوک

ص ۴۵

میکرد \* در آنجا نیز ایام خویش را در ظلّ جمال مبارک بخوش گذرانی گذارند کسب خفیفی مینمود ولی برکت عجیب می یافت و از ارض سر در معیت جمال قدم بقلعه عکا اسیر شد \* مدت حیات از مسجونین محسوب و معدود و بان شرافت کبری فائز که مسجون در ظلّ جمال مبارک بود \* ایام خویش را بنهایت سرور و شادمانی میگذراند کسب خفیفی داشت هر روز تا بظهر مشغول بکسب بود و بعد از ظهر سماور چای را در ترک شبدیز بسته یا بباغ و راغ میرفت یا بصحرائی میشتافت یا در مزرعه بود یا در باغ رضوان بود و یا در قصر بشرف لقا فائز \* ببحر هر نعمتی میرفت که این چای امروز چه قدر خوش طعم و خوش رائحه و خوش رنگ است این صحرا چه قدر دلنشین است و این گلها چه قدر رنگین هر چیزی را میگفت عطری دارد حتی آب و هوا را فی الحقیقه بسروری وقت میگذراند که وصف ندارد \* هر کس

میگفت که پادشاهان عالم را چنین فرح عظیم  
 میسر نه این پیر مرد در نهایت فراغت است و غایت  
 مسرت \* و از قضای اتّفاقی از بهترین طعام تناول  
 مینمود و در عکا در بهترین مقام منزل داشت \*  
 سبحان الله در سجن و چنین راحت و آسایش و خوشی  
 و شادمانی \* تا آنکه بعد از سنّ هشتاد بافق عزّت  
 ابدیه عروج نمود \* الواح متعدّده از جمال قدم  
 داشت و در جمیع احوال مظهر الطاف بی پایان \*  
 علیه بهاء الابهی و علیه آلاف من الرّحمة والرّضوان \* و متّعه الله بالروح  
 والرّیحان \* جدث منورس در عکاست \*

ترجمه حال جناب آقا عبد الصّالح باغبان

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین سجن اعظم  
 جناب آقا عبد الصّالح باغبان بود \* این وجود مسعود  
 از اصفهان بود و از اولاد قدماى احباب \* پدر  
 پاک گهرش فوت شد و این طفل در سبیل الهی  
 یتیم نشو و نما نمود بیکس و بی پرستار بود و مظلوم  
 در دست هر ستمکار \* باری، تا آنکه ببلوغ رسید  
 بعد از بلوغ آهنگ کوی دوست نمود و هجرت  
 بسجن اعظم کرد و در باغ رضوان بشرف باغبانی فائز شد \*

فی الحقیقه در باغبانی بی نظیر بود و در ایمان  
 و ایقان متین و رزین و صادق و امین بود و در اخلاق  
 مستفیض از آیه مبارکه و انک لعلی خلق عظیم \*  
 لهذا بباغبانی رضوان سرافراز شد و باین وسیله  
 در اکثر ایام بشرف لقا فائز بود و بموهبت عظمی  
 حائز زیرا اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا نه



سال در قلعه عکا محبوس و محصور و فرّاشان  
و چاوشان در قشله و بعد در خانه دائماً مواظب \*  
جمال مبارک در خانه محقّری ساکن و از این لانه  
و آشیانه تنگ قدمی بیرون نمیگذاشتند زیرا عوانان  
مواظبت تامّه داشتند \* ولی بعد از نه سال موعده  
ایام مقدور محتوم منقضی گشت و رغماً لائف  
ستمکار عبد الحمید و عونه اش بنهایت اقتدار از  
قلعه برون رفتند و در قصر ملوکانه خارج شهر منزل گرفتند\*  
با وجود آنکه عبد الحمید بی نهایت تشدید  
مینمود و متّصل تأکید در سجن میکرد لکن جمال

ص ۴۹

مبارک روحی لاجبّانه الفداء در نهایت عزّت  
و اقتدار \* چنانکه معلوم عموم است گاهی در  
قصر بودند و گاهی در مزرعه و ایّامی در حیفا  
و اوقاتی خیمه مبارک در قِمّه جبل کرمّل زده میشد  
و احبّای الهی از هر دیار حاضر میشدند و بشرف  
لقا فائز میگشتند \* اهالی و ارکان حکومت جمیع  
میدیدند با وجود این نفسی نفسی نمیزد \* و این  
از اعظم معجزات جمال مبارک است که مسجون  
بودند ولی در نهایت حشمت و اقتدار حرکت  
میکردند زندان ایوان شد و نفس سجن باغ  
جنان گشت \* و این در قرون اولی ابداً وقوع  
ندارد که شخصی اسیر زندان بقوت و اقتدار حرکت  
فرماید و در زیر زنجیر صیت امر الله بفلک اثر  
رسد و در شرق و غرب فتوحات عظیمه گردد  
و بقلم اعلی کون را مسخر کند \* هذا ما امتاز به هذا الظهور العظیم\*  
روزی جمیع ارکان حکومت و امراء مملکت

ص ۵۰

و علماء مدینه و مشاهیر عرفاء بلاد بقصر آمدند جمال  
مبارک ابداً اعتنائی نفرمود و بساحت اقدس راه

نداد حتّی پرسش خاطری نفرمود \* این عبد با  
آنان نشسته ساعتی چند مصاحبت نمود بعد مراجعت  
کردند \* با وجود آنکه فرمان پادشاهی مصرّح  
باین بود که جمال مبارک باید در داخل قلعه عکا در  
حجره تنها در تحت قراول محبوس باشند قدمی  
برون نهند حتّی با نفسی از احبّاً ملاقات نکنند  
با وجود چنین فرمانی و حکم نافذی خیمه و خرگاه  
مبارک با نهایت حشمت در جبل کرمل مرتفع \*  
چه قوه و قدرتی اعظم از این که در زندان علم رحمن  
مرتفع گردد و بر آفاق موج زند \* سبحان من له  
هذه القدرة والعظمة \* سبحان من له العزة  
والكبرياء \* سبحان من له الغلبة على الاعداء و هو في سجن عكاء \*  
باری، عبد الصّالح مذکور طالعش بلند  
و اخترش مسعود زیرا در اکثر اوقات بشرف لقا

ص ۵۱

فائز چند سال باین خدمت سرافراز و در کمال  
امانت و دیانت و صداقت ایامی بسر برد و در  
نزد جمیع احبّاً خاضع و خاشع بود در این مدّت  
نفسی را مکدّر نکرد \* عاقبت از این جوار باغ بجوار  
رحمت کبری شتافت و جمال قدم از او راضی  
و بعد از صعودش زیارتی از برای او از قلم اعلی صادر و خطابی از فم  
مطهر نازل و مندرج در کتب و الواح است \* و علیه  
البهاء الابهی و علیه الرّحمة فی الملکوت الاعلی \*

ص ۵۲

جناب استاد اسمعیل

هو الله

و از جمله نفوس مبارکه روح المخلصین له الفدا  
جناب استاد اسمعیل معمار است \* این مرد خدا در  
طهران معمار باشی امین الدّوله فرّخ خان بود و در  
نهایت عزّت و اعتبار بود و بخوشی و کامرانی

و عزّت و احترام زندگانی مینمود \* این شخص نورانی سرگشته و سودائی شد و مفتون و شیدائی گشت عشق الهی چنان نائره ئی افروخت که پرده و حجاب بسوخت و گریبان بمحبّت جانان بدرید و در طهران مشهور برکن بهائیان شد \* امین الدّوله

ص ۵۳

در بدایت بسیار حمایت کرد ولی در اواخر او را احضار نموده گفت استاد در نزد من بسیار عزیزی و تا توانستم ترا حمایت و محافظت کردم ولی شاه از حقیقت حال تو آگاه گشته و میدانی که چه قدر غضوب و خونخوار است میترسم که بغتّه ترا بدار زند لهذا خوشتر آنکه از این دیار یدیار دیگر سفر نمائید و از این خطر برهید \* حضرت استاد با نهایت فرح و مسرّت کار و بار را بگذاشت و از اموال و منال چشم پوشید و عازم عراق گشت ولی در غایت افلاس ایّامی بسر میبرد \* حرمی تازه داشت و تعلّقی بی اندازه مادر زن بعراق آمد و بدسائس و حیلّه‌های چند دختر خویش را بعنوان موقت باجازه استاد بطهران برد بورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دین برگشته لهذا دختر من بر او حرام است \* باری، مجتهد طلاق داده و از برای دیگری نکاح نمود \* این خبر چون ببغداد رسید این شخص مؤمن صادق بخندید و گفت

ص ۵۴

الحمد لله که در سبیل الهی از برای من هیچ چیز باقی نماند حتّی حرم رفت و باین جانفشانی و پاک بازی موفق شدم \* باری، چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد حرکت برومیلی فرمودند احبّای الهی در بغداد ماندند بعد اهالی بغداد بر احباب

قیام کردند و آن مظلومانرا باسیری بموصل فرستادند \*  
 این استاد جلیل با وجود پیری و ناتوانی پیاده بی  
 زاد و توشه جبال و بیابان و تلال و درّه قطع نموده  
 و بسجن اعظم وصول یافت \* وقتی جمال مبارک از  
 برای او این غزل ملّای رومی را مرقوم فرمودند  
 که جناب استاد توجّه بنقطه اولی و حضرت اعلی  
 نماید و این نغمه را باهنگ خوش بسراید لهذا  
 شبهای تار و تاریک طی مسافت مینمود و این غزل را تغنی میکرد:  
 ( ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی  
 و اندر همه عالم مشهور بشیدائی )

ص ۵۵

( در نامه مجنونان از نام من آغازند  
 زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی )  
 ( ای باده فروش من سرمایه جوش من  
 ای از تو خروش من من نایم و تونائی )  
 ( گرزندگیم خواهی در من نفسی دردم  
 من مرده صد ساله تو جان مسیحائی )  
 ( اول تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو  
 مستور ز هر چشمی در عین هویدائی )  
 باری، این مرغ بال و پر شکسته باین آهنگ  
 بدیع مشغول، آهنگ کوی مقصود نمود خفياً بقشله  
 وارد گشت ولی خسته و ناتوان \* ایامی چند بشرف  
 لقا فائز بود بعد مأمور بسکنی در حیفا شد و خود را  
 بحیفا رسانید نه منزلی نه مأوائی نه لانه ئی و نه  
 کاشانه ئی و نه آبی و نه دانه ئی \* در مغاره ئی خارج شهر  
 منزل نمود و مجموعه صغیری تهیه و تدارک کرد  
 چند انگشتر خزف و انگشتانه و سنجاق و غیره در آن  
 گذاشت و از صبح تا ظهر میگذشت یک روز

ص ۵۶

بیست پاره یک روز سی پاره روز پر مداخلش چهل

پاره بوده رجوع بمغاره میکرد و به لقمه نانی قناعت  
مینمود و بتسبیح و تقدیس ربّ ودود میپرداخت\*  
هر دم شکرانه بر زبان میراند که الحمد لله باین موهبت  
عظمی فائز شدم و از دوست و آشنا بیگانه  
گشتم و در این مغاره لانه و آشیانه نمودم و از  
خریداران یوسف الهی شمرده شدم چه نعمتی است اعظم از این\*  
باری، در این حالت صعود نمود و از لسان  
مبارک بکرات و مرات در حقّ او رضایت مسموع  
گشت مشمول الطاف بود و منظور  
نظر کبریا \* علیه التّحیّة و الثّناء و علیه البهاء الابهی\*

ص ۵۷

جناب نبیل زرندی

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین حضرت نبیل  
جلیل است\* این ذات محترم در ربیعان عمر و عنقوان  
شباب در زرنند خویش و پیوند بگذاشت و بعون  
و عنایت حضرت خداوند علم هدایت برافراخت  
سرخیل عاشقان شد و سرور طالبان گشت و از  
عراق عجم بعراق عرب شتافت ولی مقصد  
خویش را نیافت چه که حضرت مقصود در کردستان  
در مغاره سرگلو بود و فریداً و وحیداً در آن خلوتگاه  
بجمال خویش عشق میباخت نه مونس و نه یاری

ص ۵۸

و نه مجالسی و نه غمگساری بکلی خبر منقطع و عراق  
از فراق نیر آفاق بخسوف احتراق مبتلا\* جناب  
مذکور چون نار موقده را مخمود دید و یارانرا  
معدود و یحیی در حفرة خفا غنوده و خزیده  
و خموده و جمود استیلا یافته مجبوراً با نهایت کرب  
و بلا راه کربلا گرفت در آنجا زیست نمود تا جمال

قدم از کردستان بدار السّلام عودت فرمود \* هر  
یک از احباب عراق را جان تازه و وجد و طریبی  
بی اندازه دست داد از جمله نبیل جلیل بود که  
بحضور شتافت و نصیب موفور یافت ایّامی بسرور  
و شادمانی میگذراند و قصائدی در محامد ربّانی انشا  
مینمود طبع روانی داشت و فصاحت لسانی شعله  
و شوری داشت و سودا و سروری \* بعد از مدّتی  
مراجعت بکربلا نمود و از آنجا عودت و از بغداد  
بایران رفت از معاشرت با سید محمّد در امتحانات  
و افتتانات شدیدة افتاد ولی مانند نجوم شیاطین  
اوهام را رجوم بود و بمثابّه شهاب ثاقب بر اهل

ص ۵۹

وساوس غالب باز بغداد مراجعت نمود و در سایه  
شجره مبارکه آرمید از بغداد مأمور بکرمانشاه  
شد دو باره عودت کرد و در هر سفر بخدمتی موفق گشت  
تا آنکه موکب مبارک از دار السّلام بمدینه  
الاسلام یعنی اسلامبول حرکت نمود \* نبیل جلیل  
بعد از سفر جمال قدم بلباس درویشی در آمد و پیاده  
قطع مراحل کرد تا در راه بموکب مقدّس پیوست \*  
از اسلامبول مأمور بمراجعت بایران شد تا در ایران  
بتبلیغ امر الله پردازد و از بلاد و قری عبور نموده  
احباب را از وقایع مستخبر سازد \* چون این خدمت را  
انجام داد و آوازه طبل الست در سنه ثمانین بلند شد  
بلی بلی گویان و لیبیک زنان بارض سرّ پویان  
گشت \* بعد از فوز بقاء و تجرّع صهباء و فاء بامر  
محتوم عازم هر مرز و بوم گردید تا در هر ارض و بوم  
نداء بظهور حضرت ربّ قیوم نماید و بشارت بطلوع  
شمس حقیقت دهد \* فی الحقیقه شعله آتش بود و نائره

ص ۶۰

عشق سرکش در نهایت انجذاب بدیاری عبور نمود

و ببشارت کبری قلوب را روح موفور بخشید هر  
 جمعی را شمع بود و هر محفلی را شاهد انجمن گشت  
 جام محبت بدست گرفت و حریفان را سر مست نمود  
 با طبل و دهل قطع سبل مینمود تا بسجن اعظم وصول یافت \*  
 آن ایام ضیق شدید بود ابواب مسدود و راهها  
 مقطوع بلباس تبدیل بدروازه عکا رسید سید محمد  
 و رفیق بی توفیق فوراً بحکومت سعایت نمودند که این  
 شخص بخاری نیست ایرانیست محض جستجوی  
 خبر از جمال مبارک باین دیار سفر نموده فوراً او را  
 اخراج نمودند و در نهایت نو میدی بقصبه صفد  
 حرکت نمود عاقبت بحیفا آمد و در مغاره ئی از کوه  
 کرمل مأوی کرد از یار و اغیار در کنار بود و شب و روز ناله و مناجات میفرمود  
 مدتی در این حوالی معتکف بود و فتح باب را  
 منتظر\* چون میقات محتوم سجن منقضی شد

ص ۶۱

و مظلوم آفاق در نهایت اقتدار جلوه فرمود ابواب  
 مفتوح گشت جناب نبیل مذکور با صدری مشروح  
 بحضور شتافت و مانند شمع بنار محبت الله  
 میگداخت و شب و روز در محامد دلبر دو  
 جهان و متعلقین نظر بنسبت آستان غزل و قصائد  
 و مخمس و مسدس میساخت و اکثر ایام بشرف حضور ماثول می یافت \*  
 تا آنکه صعود واقع شد از مصیبت کبری  
 و رزیه عظمی چنان تزلزل در ارکان افتاد که  
 میگریید و میلرزید و فریاد و فغان باوج اعلی  
 میرسید مصیبت کبری را با سنه شداد تطبیق  
 نمود و بتحقیق رسید که حضرت مقصود از وقایع مشهود اخبار داده اند \*  
 باری، نبیل از هجران و حرمان چنان  
 سوزان و گریان گشت که هر کس مبهوت و حیران  
 میشد میسوخت و میساخت و نرد جانفشانی  
 میساخت تحمل نماند صبر و قرار فرار

کرد آتش عشق شعله ور گردید  
 طاقت صبوری طاق شد سرخیل عشاق  
 گردید بی محابا رو بدریا زد و تاریخ  
 وفات خویش را قبل از جانفشانی نوشت  
 و با کلمه غریق تطبیق نمود جان  
 بجانان باخت و از هجران و حرمان نجات یافت \*  
 این شخص محترم عالم و دانا بود  
 و فصیح و بلیغ و ناطق و گویا قریحه اش  
 الهام صریحه بود و طبع روان و شعر  
 مانند آب زلال علی الخصوص قصیده بها بها  
 در نهایت انجذاب گفته و مدت حیات را  
 از عنفوان جوانی تا سنّ نا توانی  
 بر عبودیت و خدمت حضرت رحمن گذراند  
 تحمّل مشقّات کرده و متاعب و زحمات  
 دیده و از فم مطهر بدایع کلمات شنیده  
 و تجلّی ملکوت انوار دیده و بنهایت آمال

رسیده و عاقبت در فراق نیر آفاق طاقتش طاق  
 شد بدریا زد و غریق بحر فدا شد و برفیق اعلی  
 رسید \* علیه التّحیة الوفیة و علیه الرّحمة الواسعة  
 وله الفوز العظیم و الفیض المبین فی ملکوت ربّ العالمین \*

-----

جناب درویش صدق علی

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین  
 جناب آقا صدق علی درویش و آزاد از بیگانه و خویش  
 بود در سلک عرفا بود و از جمله ادبا ایامی در  
 کسوت فقر بسر میبرد و از ساغر طریقت باده سلوک  
 می آشامید ولی چون مانند متصوّفین دیگر اوقات  
 خویش را صرف حشیش اغبر نمینمود بلکه خود را



ص ۶۴

حقّ بود و گویای حقّ و پویا در سبیل حقّ طبع  
شعری در نهایت سلامت داشت و قصائدی در محامد  
مظلوم آفاق مینگاشت از جمله قصائد قصیده  
ایست که در حبس قشله گفته است شاه بیت آن قصیده اینست:  
( هر تار زگیسویت صد دل بکمند آورد

دل بر سر دل ریزد چون زلف بر افشانی )

باری، این درویش آزاد در بغداد از دلبر بی  
نشان نشان یافت و طلوع نیر آفاق را از افق عراق  
مشاهده نمود و از فیض اشراق بهره و نصیب برد  
مفتون دلبر آفاق گشت و مجنون یار مهربان گردید\*  
هر چند ساکت و صامت بود ولی ارکان و اعضایش  
مانند لسان ناطق بیجان فائق بود\* چون موکب  
مبارک از دار السلام در شرف حرکت بود بجان  
شتافت و تمنّای مهتری یعنی سایی در رکاب مبارک  
کرد روز پیاده با قافله پویا بود و شب بتیمار اسبها  
میرداخت بجان و دل میکوشید و بعد از نصف

ص ۶۵

شب در بستر خواب می آرید ولی بستر احرام بود و بالین خشتی خام\*  
باری، در بین راه قصائد میسرود و در نهایت  
شوق و وله غزلخوانی مینمود و سبب سرور احباب  
و اصحاب بود اسم با مسمی بود صدق محض بود  
حبّ صرف پاک جان بود و آشفته دلبر مهربان\*  
در این منصب عالی یعنی مهتری پادشاهی حقیقی  
مینمود و بر سلطنت جهان مفاخرت میکرد همیشه  
عاکف آستان بود و سر حلقه راستان تا آنکه قافله  
سالار عشق باسلامبول و ادرنه و سجن عکا رسید\*  
در جمیع این مراحل مقیم درگاه بود و مستقیم بر ایمان و ایقان\*  
در قشله شبی از قلم اعلی بنام او تخصیص یافت

که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند  
و گلزار و گلشنی مهیا کنند و بذکر حق مشغول  
گردند \* بعد حقیقت درویشان از فم مطهر بیان  
گشت که مقصود از درویشان نفوسی عالم گرد

ص ۶۶

و شب و روز در طیش و نبرد نیستند بلکه مراد  
نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و بشریعة الله  
متمسک و در دین الله ثابت و بر میثاق الله راسخ  
و بر عبودیت الهیه قائم و در عبادت قدمی راسخ  
دارند نه بمصطلح اهل ایران سرگشته و پریشان و حمل  
بر دیگران و سر حلقه بی ادبان \*

باری، این درویش بزرگوار در ظلّ عنایت  
پروردگار جمیع حیات را بسر برد و در نهایت  
انقطاع از ما سوی بود مواظبت بر خدمت  
مینمود و از جان و دل خدمت بینندگان حق  
میکرد جمیع را خادم بود و بر عبودیت آستان قائم \*  
تا آنکه در جوار ربّ و دود خلع قمیص وجود کرد  
و از بصر سر نابود گردید ولی ببصیرت سرّ  
مشهود و بر سریر عزّت ابدیه جلوس نمود و از  
اسیری این عالم عنصری رهائی یافت و در جهانی  
وسیع خیمه بر افراشت \* زاده الله قریباً و وصلاً  
ورزقه الله المشاهدة و اللّقاء فی عالم الاسرار مستغرقاً

ص ۶۷

فی بحر الانوار و علیه بهاء الله الابهی \* قبر منورش در عکا است \*

ترجمه احوال آقا میرزا محمود و آقا رضا علیهما بهاء الله  
هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب  
آقا میرزا محمود از اهل کاشان علیه بهاء الله الابهی  
و جناب آقا رضا از اهل شیراز بودند \* این دو نفس

مبارک مانند دو شمع محبت الله بدهن معرفت الله  
مشعل بودند از بدو طفولیت در ظلّ عنایات الهیه  
پنجاه و پنج سال بهر خدمتی موفّق شدند خدمات  
این دو نفس مقدّس خارج از تحریر و تقریر است \*  
زیرا چون موکب مبارک از بغداد توجّه باسلامبول

ص ۶۸

نمود در رکاب مقدّس جمّ غفیری حاضر بودند  
و در راه قحطی و غلا این دو شخص شخیص پای  
پیاده در جلو کجاوه هر روز هفت هشت فرسخ راه  
طی میکردند و خسته و نا توان بمنزل میرسیدند  
با نهایت خستگی فوراً تهیه و تدارک طعام و طبخ  
مینمودند و سبب راحتی یاران میگشتند \* فی الحقیقه  
زحمتی میکشیدند که فوق طاقت بشر بود زیرا  
بعضی روزها تصادف میکرد که در بیست و چهار  
ساعت دو یا سه ساعت میخوابیدند یعنی بعد از  
اینکه همه احباب طعام تناول مینمودند آنان بشستن  
و جمع آوری آلات و ادوات طبخ مشغول میگشتند  
تا نصف شب کار را با کمال میرساندند و استراحت  
میکردند طلوع صبح نیز برخاسته جمیع اسباب را  
می بستند و در رکاب مبارک در جلو کجاوه میرفتند \*  
ملاحظه کنید بچه خدمت عظیمه موفّق شدند  
و بچه موهبتی مخصّص گشتند که از بدایت خروج  
بغداد و وصول باسلامبول در رکاب مبارک مشی

ص ۶۹

میکردند سبب فرح و سرور کلّ احباب بودند  
و باعث راحت و آسایش جمیع حاضرین هر کسی  
آنچه میخواست مهیا مینمودند \*  
باری، این آقا رضا و آقا میرزا محمود هر دو جوهر  
محبت الله بودند و منقطع از ما سوی الله \* در این  
مدّت کسی صدای آنان را نشنید و سبب تکدر

خاطری نشدند بنهایت صداقت و امانت مشی  
و حرکت مینمودند جمال مبارک نهایت عنایت را  
در حق ایشان داشتند و همیشه بحضور مشرف  
میشدند و جمال مبارک اظهار رضایت میفرمودند\*  
آقا میرزا محمود در بدایت بلوغ بود که از کاشان  
ببغداد رسید آقا رضا در بغداد مؤمن و موقن شد  
ولی بحالتی بودند که وصف ندارد\* انجمنی بودند  
هفت نفر از اجله احباب که در بغداد از بی  
بضاعتی در اطاق خیلی حقیر منزل داشتند  
و معیشت بسیار سخت ولی بدرجه ئی روح و ریحان  
داشتند که خود را در فردوس جنان میدیدند بی

ص ۷۰

نهایت مسرور و شادمان بودند\* بعضی شبها تا الی صبح  
بتلاوت مناجات مشغول بودند هر روز میرفتند  
و بکسب مشغول میگشتند تا شام یکی ده پاره شاید  
یکی بیست پاره و برخی دیگر چهل پنجاه پاره  
بدست می آوردند و این وجوه را در طعام شب  
صرف مینمودند\* روزی یکی از آنان بیست پاره  
بدست آورد دیگران کسبی نکردند آن شخص  
این مبلغ زهید را خرما گرفت و آورد هفت نفر آن را  
طعام شام نمودند و بنهایت قناعت  
معیشت میکردند ولی در نهایت فرح و مسرت بسر میبردند\*  
باری، این دو نفس محترم ایام خویش را در  
فضائل عالم انسانی بسر بردند بینا بودند و هوشیار شنوا  
بودند و خوش گفتار آرزویی جز رضای مبارک  
نداشتند موهبتی جز خدمت آستان مقدس نمی  
شمردند\* بعد از ظهور مصیبت کبری یعنی صعود  
مبارک مانند شمع میگداختند و آرزوی صعود

ص ۷۱

میکردند و بر عهد و میثاق ثابت بودند و در

ترویج امرنیر آفاق ساعی و فائق \* عبدالبهاء را  
مجالس و مؤانس و محلّ اعتماد در جمیع امور معتمد  
بودند و در نهایت خضوع و خشوع و مبتهل و متواضع \*  
در این مدّت کلمه ئی از لسان آنان صادر نشد که  
دلالت بر وجود کند همیشه فانی محض بودند \*  
تا آنکه در غیاب عبدالبهاء صعود بملکوت عزّت ابدیّه  
نمودند بسیار متأثر و متحسّر شدم که در وقت عروج  
آنها بافق اعلی حاضر نبودم ولی بدل و جان حاضر  
بودم و متأثر و متحسّر اما بحسب ظاهر وداع ننمودم  
از این جهت متأثرم \* علیهما التّحیّة و الثّناء و علیهما  
الرّحمة و البهاء و اسکنهما الله فی جنة المأوی و ظلّ  
سدرة المنتهی مستغرقین فی بحر الانوار عند ربهم العزیز المختار \*

ص ۷۲

جناب پدر جان قزوینی

هو الله

و از جمله مهاجرین بغداد مرحوم جناب پدر  
جان قزوینی بود \* این پیرزنده دل آشفته روی یار  
بود و گل شکفته گلشن محبت الله \* چون بغداد وارد  
شد شب و روز تبّتل و مناجات مینمود هر چند بر  
روی زمین مشی میکرد ولی در اعلی علّین سیر مینمود  
محض امتثال امر الهی بکسب و کار مألوف بود \* چون  
بضاعتی نداشت چند جفت جوراب زیر بغل در  
کوچه و بازار گرفته میگذاشت و میفروخت طرّاران  
میدزدیدند نهایت مجبور بر این شد که در دو کف  
دست نهاده در کوچه و بازار عبور نماید ولی بمناجات  
مشغول میشد که یک روز ملتفت شد که طرّاران  
جورابها را از پیش چشم که در روی دست او

ص ۷۳

بوده ر بوده اند و او ملتفت نبوده زیرا در عالم دیگر

سیر میکرد درست ملتفت نمیشد حالتی عجیب داشت  
همیشه مانند مست مدهوش بود\*  
باری، مدتی بر این منوال در عراق بسر برد  
و در اکثر ایام بشرف لقا فائز اسمش عبد الله بود  
و لکن احباً او را پدیر جان ملقب نمودند\* فی الحقیقه  
کلّ را پدر مهربان بود عاقبت در ظلّ مبارک  
بمقعد صدق عند ملیک مقتدر پرواز نمود\* طیب  
الله مضجعه بصیب رحمته و شمله بلحظات اعین  
رحمانیتته و علیه التّحیة و الثّناء\*

-----  
جناب آقا شیخ صادق یزدی

و از جمله مهاجرین بغداد جناب شیخ صادق  
یزدی بود\* این جناب صادق بوستان الهی را نخل  
باسق بود و افق محبت الله را نجم بارق\* در ایام عراق

ص ۷۴

بظلّ نیر آفاق شتافت انقطاع و انجذاب این نفس  
مبارک بوصف نیاید محبت مجسم بود و عشق مشخص  
در شب و روز آنی از ذکر حق فراغت نداشت  
و ابداً از دار دنیا و ما فیها خبر نداشت همیشه  
مستغرق تذکر و تبتل و تضرع بود و اکثر اوقات  
میگریست\* جمال مبارک یک نظر عنایت خاصّی باو  
داشتند و هر وقت باو عطف نظر مینمودند نهایت عنایت ظاهر بود\*  
روزی خبر دادند که آقا شیخ صادق دم عروج  
است رفتم بیادت ملاحظه شد که نفس آخر است  
قولنج ایلاقوس نموده است\* بساحت اقدس شتافتم  
کیفیت را عرض نمودم فرمودند برو دست بموضع  
قولنج نه و بگو یا شافی\* رفتم ملاحظه شد که محلّ قولنج  
ورم کرده نظیر سیبی مثل سنگ بالا آمده و مانند  
مار بر خود می پیچد و بی تاب است دست بر آن  
موضع نهاده و توجه نموده بلسان تضرع یا شافی گفتم  
فوراً برخاست قولنج زائل شد و آن ورم بتحلیل رفت\*

باری، این روح مجسم به حالت خوشی در عراق  
 بسر میرد تا آنکه موکب مبارک حرکت نمود  
 امتثالاً للامر در بغداد ماند ولی نائره محبت الله  
 چنان شعله میزد که بعد از وصول جمال مبارک بموصل  
 دیگر او را تحمل نماند پای برهنه سر برهنه در رکاب  
 چاپار دوید دوید تا آنکه در آن صحرا در جوار رحمت  
 کبری آرمید\* سقاه الله كأساً مزاجها کافور و انزل  
 علی جدته المطهر الماء الطهور و عطر ترابه بالمسک  
 الزکی فی ذلک الصحراء و انزل علیه طبقات من التور\*

جناب شاه محمد امین

هو الله

جناب شاه محمد الملقب بامین از قدمای احبای  
 الهی بود و سرگشته و سودائی در عنفوان جوانی ندای  
 الهی شنید و توجه بملکوت ربّانی نمود پرده اوهام  
 بدرید و بمقصود دل و جان رسید\* شبها قوم

و شدائد لوم او را مانع و حائل نگشت و کثرت مصائب  
 متزلزل نمود در کمال ثبوت و استقامت یوم ظهور  
 نور حقیقت معرضین و معترضین را مقاومت کرد\* هر  
 چه بر القاء شبها افزودند بر ثبات و استقامت افزود  
 و هر چه آزار و اذیت بیشتر کردند قدم بیشتر نهاد  
 مفتون جمال کبریا شد و مجنون جمال ابهی گشت\*  
 نائره محبت الله بود و فواره معرفت الله آتش عشق  
 چنان شعله زد که صبر و قرار نیافت و تحمل فراق ننمود  
 از موطن خویش ولایت یزد برون آمد ریگ هامون را  
 پرند و پرنیان یافت و چون نسیم صبا کوه  
 و بیابان پیمود تا آنکه بکوی دوست بسر منزل  
 جانان رسید از دام فراق نجات یافت و بشرف لقا در عراق فائز گشت\*

چون بخلوننگاه دلبر آفاق راه یافت از هر  
فکری خالی شد و از هر قیدی رهایی یافت و مظهر  
عنايات نامتناهی شد\* ایامی چند در عراق بود مأمور  
برجوع بایران گردید ایامی چند در ایران بسر برد

ص ۷۷

و با یاران مؤانس و مجالس گشت و نفس طاهر سبب  
اشتعال و انجذاب دوستان شد و هر یک از احبّ را  
وله و شوقی جدید داد\* بعد از مدّتی با جناب میرزا  
ابوالحسن امین ثانی علیه بهاء الله الابهی در سجن  
اعظم وارد و در این سفر بتعب و مشقّت بسیار گرفتار  
زیرا دخول در سجن بسیار دشوار حتّی در حَمّام  
بشرف لقا فائزگشت و حضرت امین ثانی میرزا ابو  
الحسن چنان مشاهده کبریا بر او تأثیر کرد که  
لرزید و پای لغزید و بیفتاد و رأس مجروح شد و دم جاری گشت\*  
باری، حضرت امین مذکور یعنی شاه محمّد  
بشرف لقب امین فائز شد و مظهر الطاف بی پایان  
گشت و حامل الواح الهیه شد و در نهایت انجذاب  
دل و جان بایران شتافت و بکمال امانت بخدمت  
برخاست خدمات نمایان نمود و یارانرا راحت دل  
و جان گشت\* این شخص بزرگوار در همت و غیرت  
بی نظیر بود و در خدمات بی مثل و در بین خلق

ص ۷۸

ظّل ظلیل صیتش بعبودیت آستان مقدّس منتشر  
و صوتش در محافل یاران مشتهر دقیقه ئی آرام نداشت  
و در بستر راحت شبی نیارمید و سر ببالین آسایش  
نهاد شب و روز مانند طیور در پرواز بود و بمثابه  
آهوی بر وحدت پویان و دوان جمیع یاران مسرور  
و شادمان هر نفسی را بشارتی بود و هر طالبی را  
اشارتی سرگشته کوی یار مهربان بود و گمگشته  
بادیه محبّت جانان در دشت و بادیه باد پیما بود و در



کهسار بی صبر و بی قرار هر روزی در اقلیمی بود  
و هر شبی در کشوری مقیم ابداً آرام نداشت و بر  
خدمت قیام نمود تا آنکه در آذربایجان در میان دو آب  
گرفتار بدست اشرار اکراد گشت\* آن عوانان بدون  
جستجوی حال آن بیگناه بگمان دیگران مظلوماً شهید  
نمودند گمان کردند که آن غریب نیز نظیر طوائف دیگر  
است و بدخواه کردان و بی هنر\*  
خبر شهادت چون بارض سجن رسید جمیع  
مسجونین محزون و دلخون شدند و بر مظلومیت آن

ص ۷۹

بزرگوار بگریستند حتی در ساحت اقدس آثار حزن  
ظاهر و مشهود بود\* از قلم اعلی ذکر آن شهید دشت  
بلا با نهایت عنایت صادر و همچنین الواح متعدده در  
حق او نازل و حال در جوار رحمت کبری در جنّت  
ابهی با طیور قدس همدم و همراز و در محفل تجلی  
غرق انوار و ذکر و ستایشش در السن و افواه و بطون  
اوراق الی ابد الآباد باقی و برقرار\* علیه التّحیة و الثّناء  
و علیه البهاء الابهی و علیه الرّحمة الکبری\*

جناب مشهدی فتّاح

جناب مشهدی فتّاح علیه البهاء الابهی\* این  
روح مجسم زهد و تقوای مصوّر برادر پاک گهر جناب  
حاجی علی عسکر است بدلالّت برادر بشریعت الله  
وارد و بمتابۀ دو پیکر یعنی جوزاء در نقطۀ واحده  
جمع شدند و بنور هدایت کبری منور گشتند\*  
این شخص محترم با حاجی علی عسکر در جمیع

ص ۸۰

مراتب همعنان بود و شریک ایمان و سهیم وجدان  
حتّی در هجرت از آذربایجان بارض سرّ\* این دو  
برادر در جمیع مراتب و شئون وجود بمتابۀ شخص

واحد بودند در مشرب در مسلک در مذهب در  
 اخلاق در اطوار در ایمان در ایقان در عرفان در  
 اطمینان حتی در سجن اعظم همیشه با هم بودند\* آنچه  
 از ما یملک دنیا داشت مال التجاره بود در ادرنه امانت  
 گذاشت بعد بی انصافان آن اموال را از میان بردند\*  
 در سبیل الهی پاکبازی نمود و در سجن اعظم  
 بنهایت قناعت بسر برد وفانی محض بود ابدأ از این  
 شخص کلمهئی که دلالت بر وجود کند استماع نشد  
 همیشه در زاویه سجن منزوی و در گوشه صمت  
 و سکوت معتکف بذکر الله مشغول در جمیع احوال  
 در حالت تنبه و تضرع بود تا آنکه مصیبت کبری  
 رخ نمود و از شدت حزن و احتراق تحمل فراق ننمود  
 بعد از صعود عروج بملکوت ابهی کرد\* طوبی له ثم  
 طوبی بشری له ثم بشری و علیه البهاء الابهی\*

ص ۸۱

جناب نبیل قائن

هو الله

جناب نبیل قائن ملاً محمّد علی علیه بهاء الله  
 الابهی\* این شخص عظیم از کسانی است که قبل از  
 طلوع صبح هدی نقطه اولی روحی له الفدا منجذب  
 جمال مبارک شد و صهبای عرفان از دست ساقی  
 عنایت نوشید\* یعنی یکی از امراء پسر میراسد الله خان  
 امیر قائن در طهران برسم رهن سیاسی مأمور اقامت  
 بود و جناب ملاً محمّد علی محافظ و مربی آن زیرا امیر  
 جوان بود و دور از پدر مهربان\* از این جهت که امیر  
 غریب و در طهران مقیم بود جمال مبارک نهایت  
 عنایت را در حق او مبذول میداشتند\* بسا شبها که  
 در درخانه مهمان بود و جناب ملاً محمّد علی الملقّب

ص ۸۲

بنبیل قائن همدم آن\* این پیش از ظهور نقطه اولی روحی له الفدا بود\*

این سرور ثقات در آن اوقات منجذب جمال  
مبارک گشت و در هر محفل و مجلسی لسان بستایش  
در نهایت وله و عشق گشود و بقاعده سابق کرامات  
عظیم روایت مینمود که من بدیده خود مشاهده  
نمودم و بسمع خود شنیدم \* باری، شور و شعفی عجیب  
داشت و بنار عشق احتراق عظیم با این حالت با امیر  
مراجعت بقائن نمود \* تا آنکه حضرت فاضل جلیل  
الملقب بنیل اکبر جناب آقا محمد قائنی روح المخلصین  
له الفدا بعد از اجازه اجتهاد از مرحوم شیخ  
مرتضی و وصول ببغداد و اشتعال بنار محبت الله بایران  
شتافت و جمیع علماء و مشاهیر مجتهدین معترف بفضل  
و کمال و فنون و علوم و علو منزلت ایشان بودند چون  
وارد بقائن گشت بی محابا زبان بتبلیغ گشود \*  
جناب ملا محمد علی بمجرد استماع نام مبارک فوراً  
منجذب حضرت اعلی شد و فرمود من بشرف

ص ۸۳

حضور جمال مبارک در طهران فائز شدم و در وهله  
اولی مشتعل بنار محبت او گشتم \*  
باری، این شخص محترم علویت آسمانی داشت  
و موهبت ربانی در قرینه خویش سرچاه علم هدایت  
کبری بر افراشت و زبان بتبلیغ گشود \* خاندان  
خویش را هدایت کرد و بسائر نفوس پرداخت  
جم غفیری را بر شریعت محبت الله وارد نمود و از  
هدایت کبری نصیب بخشید \* با وجود آنکه میر  
علم خان حاکم قائن را همواره یار غار بود و خدمات  
فائقه نمود و امین محترم بود آن امیر بی باک محض  
ایمان و ایقان این جان پاک بکمال غضب قیام نمود  
و بغارت و نهب پرداخت زیرا خوف از ناصر الدین  
شاه داشت حضرت نیل اکبر را اخراج کرد و جناب  
نیل قائن را تالان و تاراج نمود بعد از حبس و زجر  
سرگردان دیار کرد و آواره دشت و کهسار نمود \*

این شخص نورانی بلای ناگهانی را کامرانی  
شمرد و تالان و تاراج را تاج جهانبانی انگاشت

ص ۸۴

و سرگونی را شادکامی و اعظم موهبت ربّانی شمرد \*  
مدّتی در طهران بظاهر پریشان و بی سرو سامان  
بسر برد ولی بیاطن در نهایت روح و ریحان \*  
و هذا شأنُ کلّ نفس ثبتت علی الميثاق \* بمحافل  
بزرگان راه داشت و از حقیقت احوال امراء آگاه لهذا  
با بعضی ملاقات میکرد و آنچه باید و شاید القا  
مینمود یاران الهی را تسلی خاطر بود و بدخواهان  
جمال مبارک را سیف شاهر از نفوسی بود که در  
قرآن عظیم میفرماید لا تأخذه فی الله لومة لائم \*  
شب و روز مشغول بنشر نفحات بود و انتشار  
آیات بیّنات بقدر قوّه خویش میکوشید و باده  
محبّت الله مینوشید چون بحر پر جوش بود و چون ابر پر خروش \*  
تا آنکه از سجن اعظم اجازه حضور از برای  
اورفت زیرا در طهران بشیدائی و رسوائی پیرهن  
چاک نمود و معروف عموم و بی باک بود و صبر و شکیب  
نمیدانست و محابا و مدارا نمی شناخت لهذا بی خوف

ص ۸۵

و بیم بود ولی خطر عظیم \* چون بسجن رسید عوانان  
او را اخراج کردند آنچه کوشید بدخول سجن راهی  
نیافت مجبوراً بناصره شتافت ایّامی چند در آنجا فریداً  
وحیداً با دو سلیل خویش آقا غلامحسین و آقا علی اکبر  
در نهایت تذلل و ابتهال بسر میبرد \* تا آنکه تدبیری  
در دخول او بسجن گردید و احضار بزندان ابرار شد  
بحالتی وارد سجن گشت که خارج از تحریر و تقریر  
است و بشرف لقا فائز گردید و چون به ساحت  
اقدس رسید و بصرش روی جمال مبارک دید بلرزید  
و بیفتاد و بیهوش شد بعد از اظهار عنایت برخاست

و ایامی چند خفياً در قشله بود بعد مراجعت  
بناصره کرد\* جمیع اهل ناصره در احوال او حیران  
بودند که این شخص واضح است که جلیل است  
و البته در وطن خود معروف و بی مثل چگونه زاویه  
ناصره را انتخاب کرده و بمعیشت پر عسرتی راضی  
شده \* باری، بعد از اینکه ابواب سجن مطابق وعد  
اسم اعظم جمال قدم مفتوح شد و جمیع یاران

ص ۸۶

و مسافری در نهایت عزت و راحت داخل و خارج  
قلعه میشدند جناب ملا محمد علی نبیل قائن هر  
ماهی می آمد و بشرف لقا فائز میشد ولی بحسب  
امر مبارک قرارگاه مدینه ناصره بود \* در آنجا چند  
نفر از مسیحیان را تبلیغ نمود و شب و روز بر مظلومیت  
جمال مبارک میگریست و مدار معیشتش شراکت با من  
بود یعنی سه قران من سرمایه دادم و ایشان آنرا سوزن  
گرفتند و این را متاع تجارت قرار دادند زنهای  
ناصره تخم مرغ میدادند و از ایشان سوزن میگرفتند  
روزی سی چهل تخم جمع میکرد هر تخمی به سه سوزن  
تخمها را می فروخت و از منفعت آن گذران میکرد  
لهدا هر روز مجدداً از آقا رضا سوزن میخواست زیرا  
کاروان بین عکا و ناصره هر روز بود\* سبحان الله دو  
سال باین سرمایه گذران کرد و لسان بشکرانه  
میگشود \* ملاحظه کنید که چه قدر قناعت داشت  
که همه اهل ناصره میگفتند از حرکات و روش این  
مرد پیر واضح است که ثروتی بی پایان دارد ولی

ص ۸۷

چون در غربت است محافظه میخواهد و بسوزن  
فروشی ثروت خویش مستور میدارد \*  
هر وقت که بحضور مبارک مشرف میشد  
مظهر عنایت جدید میگشت و این عبد را مونس

جان و ندیم روز و شب بود هر وقت که احزان  
هجوم میکرد او را احضار میکردم بمجرّد ملاقات  
مسرت رخ میداد \* چه قدر خوش صحبت بود  
و خوش مشرب و گشاده روی و آزاد قلب از هر  
قیدی رهائی یافته همواره در پرواز بود عاقبت  
در سجن اعظم مسکن و مأوی نمود و هر روز بشرف لقا فائز میشد \*  
تا آنکه روزی در بازار شخصی قبر کن حاجی  
احمد نام را دید و با بعضی دوستان همراه بود  
با وجود آنکه در نهایت صحت و عافیت بود خنده کنان  
بقبر کن گفت با من بیا با احباب متفقاً با قبر کن  
بنبی الله صالح رفت گفت ای حاجی احمد من از  
تو خواهشی دارم و آن اینست چون از این عالم

ص ۸۸

بجهان دیگر انتقال نمایم قبر من را در اینجا بکن  
یعنی در جوار حضرت غصن اطهر خواهش من  
اینست و بخششی باو نمود \* بعد از غروب آفتاب  
خبر دادند که جناب نبیل قائن بیمار شده اند فوراً  
این عبد بمنزل ایشان رفت ملاحظه شد که نشسته اند  
و صحبت میفرمایند و بسیار شادمانند  
و میخندند و شوخی و مزاح میکنند ولی عرق از سر  
و صورت ایشان بدون سبب جاری است اما شدید  
و جز این بیماری ندارند عرق آمد آمد تا اینکه  
بیحال شدند و در بستر خوابیدند دم صبح صعود فرمودند \*  
جمال مبارک نهایت عنایت در حق او اظهار  
داشتند و الواح مبارکه شئی در حق او نازل  
و بعد از صعودش هر وقت بمناسبتی ذکر ایمان و ایقان  
و انجذاب او را میفرمودند که این شخصی است  
که قبل از ظهور حضرت اعلی روحی له الفداء منجذب  
بنفحات جنت ابھی شد طوبی له و حسن مآب

ص ۸۹

بشری له من هذه الموهبة الكبرى ويختص الله بفضله من يشاء \*

جناب آقا سید محمد تقی منشادی  
هو الله

جناب آقا سید تقی منشادی منشأش قریة  
منشاد بود در جوانی نفحة رحمانی بمشام رسید  
و حالات روحانی رخ داد فکرش ربّانی شد قلب  
نورانی گشت توفیقات سبحانی رخ داد \* نداء  
آسمانی چنان وله و طرب بخشید که راحت منشاد  
بباد داد و تارک اقربا و اولاد شد و سرگشته  
کوه و بیابان گشت قطع مراحل نمود تا بسواحل  
رسید سفر دریا کرد تا بمدنیة حیفا واصل شد  
بسوی عکا شتافت تا بشرف لقا فائز گردید \* در  
بدایت در حیفا دگان صغیری بگشاد و بکسب  
ضعیفی پرداخت برکت شامل شد و نعمت کامل

ص ۹۰

گشت کاشانه لانه و آشیانه زائران شد و حین  
ورود و وقت خروج میهمان آن سرور آزادگان  
بودند \* و همچنین بتمشیت امور یاران میپرداخت  
و وسائط سفر حاضر میکرد و در نهایت صدق  
و استقامت قائم بود تا آنکه واسطه ارسال الواح  
شد و وسیله تقدیم عرائض گشت \* این خدمت را  
بنهایت اتقان مجری داشت و بطرز دلنشین  
جاری میداشت در ارسال و مرسل محکم و متین  
بود و معتمد و امین شهیر آفاق شد و معروف  
بلاد گردید مظهر الطاف جمال مبارک شد و معدن  
عدل و انصاف از تعلق دنیا بکلی آزاد بود و بخشونت  
در معیشت معتاد نه در قید طعام و خواب بود  
و نه تعلق براحه و آسایش داشت تنها در اطاقی  
منزل داشت و اکثر شبها به رغیفی میگذراند و در  
گوشه ئی می خفت ولی مسافرین را ماء معین بود

بالین راحت مهیا میکرد و بقدر قدرت سفره مهنا  
میگسترده روی شکفته و خندان و اخلاق پر روح

ص ۹۱

و ریحان بعد از صعود نیر ملاً اعلی ثابت و راسخ  
بر عهد و پیمان و مانند سیف قاطع در مقابل ناقضان \*  
آنان هر چند بلطایف الحیل کوشیدند و ما فوق  
تصوّر احترام و مهربانی مجری داشتند و سفره ئی  
مهنا نهادند و عیش مهیا شایان رایگان نمودند تا  
بتوانند رخنه در ثبوت و رسوخ او نمایند روز بروز  
بر استقامت افزود و از هر فکری آزاد بود و از غیر  
میثاق الهی بیزار \* و چون مایوس از تزلزل او  
شدند انواع جفا روا داشتند و در صدد پریشانی  
او افتادند ولی او جوهر ثبوت بود و حقیقت استقامت \*  
و چون بتحریر بیوفایان عبد الحمید خان در  
صدد تعرض باین عبد افتاد و جناب آقا سید تقی نزد  
جمهور مشهور بارسال و مرسل اوراق لهذا مجبور  
بر آن شدم که او را به پورت سعید ارسال دارم و اوراق را  
بوسائط غیر معروفه نزد او فرستم و او باطراف  
ارسال نماید \* باین تدبیر بیوفایان و عوانان نتوانستند که

ص ۹۲

اوراق بدست آرند حتی هیئت تفتیشیه در اواخر  
ایام عبد الحمید چون حاضر گشتند و بتحریر  
آشنایان بیگانه بفکر قلع و قمع شجره مبارکه افتادند  
حتی مصمم بر آن شدند که این عبد را یا بقعر  
دریا اندازند و یا به فیزان بفرستند این مقرر  
بود لهذا کوشیدند که ورقه ئی بدست آرند عاجز  
و قاصر ماندند در بحبوحه تضییق شدید و هجوم  
هر یزید پلید باز ارسال و مرسل در نهایت اتقان بود \*  
خلاصه جناب مشار الیه کماهی حقه باین  
خدمت در پورت سعید سنین عدیده قائم بود و جمیع



یاران از او خوشنود مسافرین ممنون مهاجرین مخجول  
و یاران پورتسعید در نهایت سرور ولی تحمّل گرمای  
خَطَّةِ مصریّه نتوانست اسیر فراش شد و به حُمّای  
مُحرّقه خلع ثیاب نمود و از پورتسعید بملکوت ربّ  
مجید پرواز کرد و بارگاه کبریا صعود نمود \*  
این جوهر تقی و گوهر عقل و نهی فضائل و خصائلی

ص ۹۳

داشت که محیر عقول فحول رجال بود هیچ فکری  
جز فکر حقّ نداشت و هیچ امیدی جز رضای  
ربّ وحید نخواست مظهر حقّی اجعل اورادی  
و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً  
بود \* برّ الله لوعته بفیض الوصال و شفا علّته بدریاق  
القرب فی ملکوت الجمال و علیه البهاء الابهی \*

-----  
جناب آقا محمّد علی صباغ یزدی  
هو الله

و از جمله مهاجرین جناب آقا محمّد علی صباغ  
یزدی است \* این شخص غیور در عنفوان شباب در  
عراق کشف حجاب نمود و پرده ارتیاب بدرید  
از اوهام نجات یافت و بظلّ عنایت ربّ الارباب  
شتافت \* شخصی بود بظاهر بی سواد ولی در نهایت  
ذکاء و صادق الوداد بدلالت یکی از احباب بحضور  
مبارک شرف مثول یافت و در میان اغیار معروف

ص ۹۴

و مشهور گشت و در جوار بیت مبارک لانه و آشیانه  
نمود و صبح و شام بحضور مشرفّ و ایامی در نهایت سرور و فرح بسر میبرد \*  
تا آنکه موکب مبارک از بغداد بسمت  
اسلامبول حرکت کرد ملازم رکاب بود و از نار  
محبتّ الله پر تب و تاب تا بمدینه قسطنطنیه رسیدیم \*  
چون دولت تکلیف بسکون در ادرنه کرد آقا محمّد

علی مذکور را بجهت تمشیت عبور و مرور احباب  
در قسطنطنیه گذاشتیم و حرکت بارض سر شد \*  
این شخص فرید و وحید در عذاب شدید افتاد  
زیرا نه مونسى نه مجالسى نه آشنائى نه یار مهربانى  
بعد از دو سال بادرنه آمد و در جوار الطاف  
مبارک پناه آورد به پيله وری مشغول شد \* چون  
دریای طغیان بجوش آمد و عوانان عرصه بر یاران  
تنگ نمودند او نیز داخل اسیران بود و در معیت  
بقلعه عکا نفی شد \* مدتی در سجن اعظم بود تا  
آنکه باراده مبارک بشهر صیدا رحلت کرد و در

ص ۹۵

آنجا مشغول بکسب و تجارت شد گاهی بشرف حضور  
مثول می یافت و در شهر صیدا بسر میبرد \* در  
اعمال و افعال در نهایت عزت و اعتبار بود و سبب  
علویت در اعین و انظار \* بعد از وقوع مصیبت کبری  
رجوع بعکا نمود و در جوار روضه مبارکه روحی  
لترتبه الفدا مابقی حیات را بسر برد \* جمیع یاران  
از او راضی و مقرب درگاه کبریا به این حالت بافق  
عزت ابدیه شتافت و متعلقین را بنار حسرت  
بگذاخت مظهر الطاف بود و ممدوح الاوصاف  
قنوع و شکور بود و وقور و صبور \* علیه البهاء  
الابهی و انزل الله علی قبره طبقات  
التور من السماء قبر طیبش در عکا است \*

ص ۹۶

جناب آقا عبد الغفار از اهل اصفهان

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب  
آقا عبد الغفار از اهل اصفهان است \* این شخص  
هوشیار سالهای چند در مرز و بوم روم سیاحت  
و تجارت میکرد تا آنکه سفری بعراق نمود \* بنفس

پاک جناب آقا محمد علی از اهل صاد بدرگاه پاک  
مقدس ملوک وجود و حقیقت موجود پناه برد  
پردۀ اوهام درید و بجناح فلاح و نجاح در فضای  
محبت الله بر پرید حجاب رقیقی داشت لهذا بالقاء  
کلمه ئی از عالم موهوم رهایی یافت و بحضرت معلوم  
پیوست و هنگام سفر از عراق بمدینه کبری و در

ص ۹۷

بین راه همدم و همراز بود و هم نغمه و هم آواز و ترجمان  
جمیع احباب زیرا در ترکی ماهر بود و جمیع احبای  
در آن لسان قاصر بنهایت روح و ریحان سفر بانتهی  
رسید و در مدینه کبری مؤانس و مجالس بود \*  
و همچنین در ارض سرّ و همچنین مسجوناً همراه تا  
بمدینه حیفا رسیدیم \* عوانان خواستند که او را بقبرس  
ببرند جزع و فزع نمود خواست در سجن عکاء همدم  
باشد چون عوانان او را بقوّه جبریّه مانع  
شدند خود را از فراز کشتی بدریا انداخت  
ولی مأمور بی حیا ابداً متنبّه نگشت از دریا برون  
آورد و در کشتی مسجون نمود و بعنف و جبر  
بقبرس برد \* در ماغوسا مسجون بود ولی بهر وسیله  
بود مجال فرار یافت و بسوی عکا شتافت در عکا نام  
خویش را عبد الله نهاد تا از شرّ عوانان محفوظ  
و مصون ماند و در ظلّ عنایت مستریح بود و اوقات  
بروح و ریحان میگذشت تا آنکه نیر اعظم بافق  
اعلی صعود فرمود پریشان شد و اسیر احزان گشت

ص ۹۸

بی سر و سامان گردید \* تا آنکه بمدینه شام سفر کرد  
ایامی در آنجا در کلبه احزان لانه و آشیانه نمود و شب  
و روز بماتم و غم بسر میبرد عاقبت علیل شد محض  
پرستاری و مواظبت جناب حاجی عباس را روانه

نمودیم تا نهایت مواظبت و معالجه و پرستاری مجری نماید و هر روز خبر بدهد \*

باری، جناب عبد الغفار شب و روز با پرستار  
صحبت مینمود و آرزوی پرواز بجهان اسرار میکرد  
تا آنکه در غربت و هجرت و فراق رحلت باستان  
مقدّس نیر آفاق نمود\* فی الحقیقه شخصی بود حلیم  
و بردبار و سلیم و خوش رفتار و خوش خلق و خوش  
گفتار\* علیه التّحیّة و الثّناء و علیه البهاء الابهی و علیه  
الرّحمة من ربّه العلیّ الاعلیّ \* تراب خوش مشامش در شام است\*

-----

ص ۹۹

جناب آقا علی نجف آبادی

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا علی  
نجف آبادی است \* این جوان روحانی چون نداء  
ربّ غفور شنید از جام ظهور سرمست شد و پرتو  
ظهور مکلمّ طور مشاهده نمود \* بعنایت نور مبین  
چون بعلم الیقین فائز گردید بسجن اعظم شتافت  
و مشاهده انوار عین یقین کرد و برتبه بلند حقّ  
الیقین رسید مدّتی مدید در ماحول مدینه مقدّسه  
الکاسب حبیب الله شد و در نهایت توکل و تبّتل  
و تضرّع ایام بسر میبرد و بسیار شخص مظلومی  
بود و بی صدا و ندا و پرخواب و سکون اخلاق حمیده  
داشت و اطوار پسندیده \* جمیع یاران از او راضی

ص ۱۰۰

و خود او در درگاه احدیّت مقبول و مرضی \* در اواخر  
ایام چون احساس حسن ختام نمود بمدینه مقدّسه  
سجن اعظم حاضر شد بورود ضعیف و علیل  
گشت و شب و روز تضرّع بدرگاه ربّ جلیل  
مینمود انفاس حیات منتهی گشت و ابواب صعود  
بملکوت اعلیّ مفتوح شد و از این جهان خاک رو  
بگرداند و بجهان پاک توجه کرد \*

حالت پررقتی داشت همیشه متنبه و متذکر بود  
و در اواخر ایام بسیار منقطع گشت و از هر آلودگی  
مقدس و منزّه بود \* در چنین حالت پر حلاوتی  
ترک لانه و آشیانه این جهان نمود و خیمه و خرگاه  
در جهان بالا زد \* عَطَّرَ اللهُ مشامه بنفحة قدسیّة من  
العفو والغفران و نور بصره بمشاهدة الجمال فی ملکوت  
الجلال و رُوح روحه بنسمات مسکّیّة تعبق من  
ملکوت الابھی \* و علیه التّحیّة و الثّناء \* قبر طیب طاهرش در عکا است \*

---

ص ۱۰۱

جناب مشهدی حسین و مشهدی محمد آذربایجانی  
هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب مشهدی  
حسین و مشهدی محمد آذربایجانی است \* این دو نفس  
مبارک از احبای آذربایجانند و در وطن خویش  
قدم پیش نهادند و از بیگانه و خویش آزاد گشتند  
و بنیاد ثبوت و استقامت نهادند از حجات اوهام  
رهیدند و بعنایت و الطاف ملیک وجود سر  
بسجود نهادند \* دو نفس مبارکی بودند در نهایت  
صدق و صفا و در غایت فقر و فنا و مظهر تسلیم  
و رضا منجذب بنور هدی بودند و مستبشر بشارات  
کبری \* از آذربایجان برخاستند و بارض سر  
شتافتند مدتی در اطراف آن مدینه مبارکه در قصبه

ص ۱۰۲

قرق کلیسا بسر میبردند روز در تضرّع و تبتل  
بودند و شب را بگریه و زاری میگذرانیدند و بر  
مظلومیّت نیر آفاق ناله و فغان مینمودند \* در زمان  
سرگونی بعکا چون حاضر در شهر نبودند دستگیر  
نگشتند در آن حوالی با قلبی سوزان و چشمی گریان  
بسر میبردند چون از عکا خبر صحیح گرفتند

ترک دیار روم نمودند و باین مرز و بوم شتافتند\* فی  
الحقیقه دو نفس نفیس بودند و دو بندهٔ صادق  
جمال مبارک صفای قلب آنان بوصف نیاید و ثبات  
و استقامتشان از بیان خارج \*

در خارج عکاء در باغ فردوس ایام بسر میبردند  
و بفلاحت و زراعت مشغول بودند و لسان بشکرانه  
میگشودند که الحمد لله موفق شدند که دو باره بجوار  
عنایت رسیدند\* ولی چون از اهالی آذربایجان بودند  
و بهوای سرد معتاد تحمّل حرارت این بلاد نمودند  
و بدایت ورود بعکا بود و هوا بسیار وخیم آب  
بسیار ثقیل \* لهذا مریض و علیل شدند و بناخوشی

ص ۱۰۳

مُحرقه و مُطبقه گرفتار گشتند ولی در نهایت  
انبساط و انشراح صبر عجیبی داشتند و تحمّل غریبی\*  
در ایام بیماری با وجود سورت حرارت و شدت  
مرض و عطش و اضطراب و انقلاب در نهایت سکون  
و قرار بودند و مستبشر بشارات الله\* در حالتیکه  
دل و جان بشکرانهٔ حضرت رحمن مشغول با روح  
و ریحان از این جهان بجهان دیگر شتافتند و از این  
قفس بگلشن باقی پرواز نمودند\* علیهما الرّحمة  
و الرّضوان و علیهما التّحیة و الثّناء و ادخلهما الله فی  
عالم البقاء متمتّعين باللّقاء منشرحین  
فی الملکوت الابهی\* دو قبر منورشان در عکا است\*

ص ۱۰۴

جناب حاجی عبد الرّحیم یزدی  
هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی  
عبد الرّحیم یزدی است\* این نفس نفیس از اهالی  
یزد بود و از بدایت حیات در نهایت زهد و تقوی

و در میان مردم شخص مقدّس شهیر و در عبادت  
و مواظبت بر اعمال صالحه بی مثل و نظیر\* در نزد  
کلّ بدیانت مسلّم و شب و روز در عبودیت درگاه  
احدیت ثابت و محکم بی نهایت سلیم و حلیم و رحیم و حمیم بود\*  
باری، چون استعداد کامل داشت بمجرّد استماع  
نداء از ملکوت اعلیٰ طبل الست را جواب بلی گفت  
و بتمامه منجذب اشراق نیر آفاق گشت و بی محابا

ص ۱۰۵

بهدایت متعلّقان و آشنایان پرداخت در شهر شهیر شد  
و در نزد علماء سوء منفور و حقیر لهذا مورد اذیت  
و بلا گردید و مغضوب و مبعوض اهل نفس و هوی  
شد\* خلق شوریدند و علماء سوء در قتل او کوشیدند  
حکومت نیز نهایت جور و جفا مبذول داشت حتی  
این شخص سلیم را اذیت شدید نمودند چوب  
و تازیانه زدند و زجر روز و شبانه نمودند لهذا مجبور  
بر ترک اوطان گشت و آواره کوه و صحرا شد\*  
تا آنکه بارض مقدّس وارد گشت ولی در نهایت  
ناتوانی هر کس میدید گمان میکرد نفس اخیر است  
و نهایت تحلیل جسم علیل. لهذا بورود حیفاً جناب  
نبیل قائن ملاً محمّد علی بسرعت بعکا آمد و از این  
عبد رجا نمود که فوراً حاجی مذکور را بخواهید  
زیرا بی حد ناتوان و در سكرات موت است. گفتم  
تا بقصر بروم و از حضور اجازت طلبم\* فرمود که  
این بطول می انجامد و حاجی بعکا نمیرسد من  
مرادم اینست که نفس اخیر در عکا برآرد و باین

ص ۱۰۶

موهبت عظمی مشرف گردد فوراً او را بخواهید.  
این عبد نیز خواهش ایشان را پذیرفتم و فوراً حاجی  
مذکور را خواستم چون بعکا رسید این عبد در او جز  
همسی از حیات ندید گاهی چشم میگشود و لکن

ابداً تکلم نمینمود ولی از نفحات سجن اعظم حیات  
جدید دید و شوق لقا نفعه تازه در او دمید \*  
چون صبح بیادت اورفتم حاجی را در نهایت  
روح و ریحان یافتم بساحت اقدس رجای مثول  
نمود گفتم موکول باذن و اجازه است انشاء الله  
باین عنایت مخصّص میگردید\* چند روز بعد اجازه  
تشرّف حصول یافت و به پیشگاه حضور شتافت  
چون بساحت اقدس رسید روح حیات در او  
دمید \* بعد از مراجعت ملاحظه شد که حاجی حاجی  
دیگر است و در نهایت صحّت و سلامت \* جناب  
نبیل قائن مبهوت گشت و گفت هوای سجن  
یاران حقیقی را حیات جدید است \*  
باری، شخص مذکور در جوار عنایت ایّامی

ص ۱۰۷

بسر میرد و شب و روز بذکر و فکر تلاوت آیات  
و مواظبت بر عبادات می گذارند لهذا معاشرت  
قلیل داشت و این عبد بسیار مواظبت مینمود  
و غذای خفیف سفارش میکرد \* تا آنکه صعود  
حضرت مقصود بنیان ویران کرد آتش حسرت شعله  
زد آه و فغان برخاست اکثر اوقات با چشمی گریان  
و قلبی سوزان حرکت مذبوحی می نمود\* بر این منوال  
ایّام بسر برد و هر روز آرزوی ترک این خاکدان  
میکرد تا از این حسرت و فرقت رهائی یافت  
و بجهان الهی شتافت و در عالم انوار در محفل تجلی  
پروردگار در آمد \* علیه التّحیّة و الثّناء و علیه  
الرّحمة الکبری و نور الله مضجعه بسطوع الانوار من ملکوت الاسرار\*

ص ۱۰۸

جناب حاجی عبد الله نجف آبادی  
هو الله



حاجی عبد الله نجف آبادی\* این شخص از ایران بعد از ایمان و ایقان بارض مقدس شتافت و در ظلّ عنایت ساکن و مستریح گشت\* شخصی بود در نهایت سکون و قرار و مطمئن بالطف حضرت پروردگار خوش خلق و خوشخو و شب و روز با یاران الهی در مذاکره و گفتگو\* ایامی چند به غور طبری رفت و در آنجا بفلاح و زراعت مشغول شد اوقات بتبتّل و تضرّع میگذراند و توسّل و تشبّث مینمود قلب سلیم داشت و خلقی عظیم\* بعد از غور مراجعت نمود و در جوار رحمت حضرت مَنان در جنبه ساکن و برقرار گشت

ص ۱۰۹

و در اکثر اوقات بشرف لقا فائز و بملکوت ابهی ناظر گاهی گریه و زاری مینمود و گهی سرور و شادمانی و وقتی حبور و کامرانی از ما سوی الله آزاد بود و بعون و عنایت حقّ دلشاد اکثر شبها بیدار بود و در حالت مناجات\* تا آنکه اجل موعود رسید و در ظلّ حضرت مقصود صعود نمود از عالم خاک بجهان افلاک شتافت و بملکوت اسرار پرواز نمود\* علیه التّحیّة و الثّناء و علیه الرّحمة فی جوار ربّه الاعلیٰ\*

-----

جناب آقا محمّد هادی صحّاف  
هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین آقا محمّد هادی صحّاف بود\* این شخص شاخص از اهل اصفهان بود و در تهذیب و تجلید ماهر و فائق بر دیگران\* چون بعشق الهی گریبان چاک نمود سریع و چالاک گشت

ص ۱۱۰

و شجیع و بی باک وطن مألوف بگذاشت و سفری مخوف پیش نهاد بتعب و مشقّتی زیاد مرور بر بلاد

نمود تا آنکه ببقعه مبارکه رسید و با مسجونان  
 مشارکه کرد \* جمیع اوقات عاکف آستان بود  
 و جاروب کش و پاسبان میدانی که در مقابل بیت  
 مبارک بود بهمت مذکور شسته و روفته در نهایت نظافت و لطافت بود \*  
 همواره نظر مبارک بر آن میدان می افتاد و تبسم  
 میفرمودند که آقا محمد هادی میدان سجن را جلوه  
 گاه قصر مینماید و جمیع همسایگان را خوشنود  
 و ممنون میکند \* و چون روفتن و شستن اتمام می  
 یافت بتذهیب و تجلید کتب و الواح میپرداخت \*  
 بر این منوال ایام بسر میبرد و بلقائ دلبر آفاق مسرور  
 و شادمان بود \* فی الحقیقه بسیار نفس پاک و صادقی  
 بود و موهبت وصال را سزاوار و لائق و از هر آلودگی فارغ \*  
 روزی نزد این عبد آمد و از امتداد بیماری شکایت

ص ۱۱۱

نمود گفت دو سال است که تب لرز مینمایم و حکیمان  
 مسهل و گنه گنه میدهند روزی چند، تب فرصت  
 میدهد باز عودت میکند باز گنه گنه میدهند  
 باز بر میگردد من از حیات بیزار شده ام و از هر  
 کاری باز مانده ام چاره ئی بنما \* گفتم چه غذائی میل  
 داری و بنهایت اشتها میطلبی؟ گفت نمیدانم \* من  
 بشوخی اطعمه را شمردم تا آنکه نام از آش کشک  
 بردم گفت بسیار خوب لکن بشرط سیر داغ \* باری،  
 سفارش کردم تا از برای او آماده نمودند و رفتم \*  
 روز ثانی حاضر شد و گفت یک قده آش خوردم  
 و سر ببالین نهادم و تا بصباح خفتم خلاصه قریب دو  
 سال نهایت صحت را داشت \* روزی یکی از احباب  
 حاضر و گفت آقا محمد هادی حمای مُحرقه نموده  
 چون بعیادت او شتافتم دیدم حرارت تب بچهل و دو  
 درجه رسیده و هوش کمی دارد از حاضرین پرسیدم  
 چه کرده گفتند چون تب نمود گفت من دوا را  
 تجربه کرده ام آش کشکی با سیر داغ یک شکم سیر

خورد و باین حال گرفتار شد \* از قضا و قدر متحیر  
ماندم گفتم چون دو سال پیش مسهل زیاد خورده  
بود و مزاج پاک بود و نهایت اشتها داشت و تب لرز  
بود لهذا آش کشک تجویز شد اما حال با وجود  
اخلاط و عدم اشتها علی الخصوص تب حمی قیاس  
بتب لرز نمیشود چگونه آش کشک میل فرمود گفتند قضا و قدر چنین بود \*  
باری، کار گذشته بود فرصت معالجه نبود این  
شخص بظاهر کوتاه بود ولی همّت عالی داشت  
و مقامی سامی قلبی پاک داشت و جانی تابناک \* ایامی  
که ملازمت آستان داشت در نزد دوستان محبوب  
و مقرب درگاه کبریا بود \* جمال مبارک گاه گاهی  
تبسم کنان صحبت میفرمودند و اظهار عنایت  
میکردند \* دائماً شکرانه مینمود و جز رضای حق هر  
حالی را افسانه میشمرد \* طوبی له من هذا الرفد المرفود  
بشری له من هذا الورد المورود هنیئاً هذه الکأس  
مزاجها کافور و تقبل الله منه کلّ سعی مشکور \*

جناب آقا میرزا محمد قلی

هو الله

جناب آقا میرزا محمد قلی برادر صادق جمال  
مبارک \* این شخص بزرگوار از آغاز کودکی به آزادگی  
معروف و در وقت عروج حضرت والد تازه تولّد  
یافته \* لهذا از آغاز تا انجام ایام خویش را در آغوش  
عنایت گذراند از هر فکری در کنار بود و از هر  
ذکری جز امر مبارک بری و بیزار \* در ایران در  
مهد الطاف پرورش یافت و در عراق منظور نظر  
نیر آفاق بود در حضور مبارک ساقی چای بود  
و در مرور مبارک ملازم لیل و نهار \* دائماً ساکت  
و صامت بود و بر عهد الست مستقیم و ثابت مشمول

ص ۱۱۴

حضور مثول داشت و در جمیع موارد صبور و حمول  
تا باوج قبول رسید بر یک تیره حرکت میکرد  
و در رکاب مبارک سفر مینمود از عراق در موکب  
اسم اعظم توجه باسلامبول نمود و در اثنای راه مأمور  
بنصب خیمه و خرگاه بود در خدمت بنهایت  
همت میپرداخت و ملال و کلال نمیدانست  
و همچنین در اسلامبول و ارض سر همیشه او را حال بر یک منوال \*  
تا آنکه در معیت حضرت بیچون سرگون  
بسجن اعظم گردید و در فرمان مؤیداً اسیر زندان  
بود و راحت و زحمت و سختی و سستی و بیماری  
و تندرستی در حالت واحده بود و بشکرانه الطاف  
جمال مبارک در نهایت بلاغت ناطق و با قلبی  
فارغ و رخی بازغ بحمد و ستایش مألوف  
و در هر صبح و شام بحضور مثول می یافت  
و بشرف لقا محظوظ و مرزوق و بصمت و سکوت مألوف \*

ص ۱۱۵

چون دلبر آفاق بجهان اشراق صعود فرمود  
ثابت بر عهد و میثاق و بیزار از مکر و نفاق در  
نهایت تبّتل و تضرّع ایام بسر میبرد و هر مستمعی را  
وعظ و نصیحت میکرد و ایام مبارک را متذکر  
و از بقای در این عالم متأثر \* بعد از صعود نفسی راحت  
نمود و با نفسی مصاحبت نکرد اکثر اوقات  
یگانه و تنها در لانه و آشیانه خویش بسر میبرد و از  
فراق در احتراق بود روز بروز بر ضعف  
و ناتوانی افزود تا آنکه بجهان الهی پرواز کرد \*  
و علیه السلام و علیه الثناء و علیه الرحمة  
فی حدیقه الرضوان \* رمس منورش در نقیب طبریا است \*

جناب استاد باقر و جناب استاد احمد

هو الله

و از جمله مهاجرین جناب استاد باقر نجار  
و جناب استاد احمد نجار بودند \* این دو برادر پاک  
گهر از بدایت هدایت دست در آغوش یکدیگر  
بودند و از اهل کاشان بودند ندای الهی شنیدند  
و خطاب الست را بلی گفتند \* مدتی در وطن خویش  
بذکر حق مألوف بودند و بعرفان و هدایت رحمن  
موصوف در نزد یار و اغیار محترم بودند و بدیانت  
و امانت و زهد و تقوی مشهور و مسلم \* چون عوانان  
دست تطاول گشودند و عرصه بر ایشان تنگ کردند  
هجرت بعراق نمودند و بظلم مبارک شتافتند بسیار  
دو نفس مبارکی بودند \* مدتی در عراق در نهایت

تضرع و ابتهاج اوقاتی بسر بردند استاد احمد بادرنه  
شتافت استاد باقر در عراق بود بموصل اسیر شد \*  
استاد احمد در معیت مبارک بسجن اعظم آمد و استاد  
باقر از موصل بعکا هجرت کرد \* هر دو برادر در  
پناه حق بودند و از هر قیدی آزاد در سجن  
بصنعت خویش مشغول شدند و از بیگانه و خویش  
در کنار بودند در نهایت سکون و وقار و ایقان  
و اطمینان در پناه رحمن با روح و ریحان میگذرانیدند \*  
اول استاد باقر صعود نمود و مدتی بعد از او استاد احمد عروج کرد \*  
خلاصه کلام این دو برادر مؤمن و موقن  
ثابت و راسخ صابر و شاکر متضرع و مبتهل در جمیع  
اوقات توجّه بحضرت کبریا داشتند در مدت  
اقامه در سجن قصوری نمودند فتوری نیاوردند  
بلکه در کمال فرح و سرور بودند و از جام ظهور  
سر مست \* چون صعود نمودند یاران دلخون و محزون

گشتند و جمیع از الطاف جمال مبارک طلب عنایت

ص ۱۱۸

و عفو و مغفرت نمودند \* همیشه مشمول بالطف بودند  
و مؤید باسعاف جمال مبارک از هر دو راضی با این  
زاد و توشه سفر آخرت نمودند و بجهان ابدی  
شتافتند \* علیهما البهاء الابهی علیهما الرحمة من الطاف  
الکبریاء و لهما مقعد صدق فی ملکوت  
الابهی \* هر دو قبر معطر در عکا است \*

---

جناب آقا محمد حناساب

هو الله

و از جمله مهاجرین جناب آقا محمد حناساب  
است \* این شخص پر نصاب از قدمای اصحاب از  
بدایت اشراق بمحبت نیر اعظم شهره آفاق گشت \*  
از اصفهان چشم از دو جهان پوشید و بجمال جانان  
گشود بی صبر و قرار شد و زنده بنفحه مشکبار \*  
قلبی منور داشت و مشامی معطر چشمی بینا داشت  
و گوشه شنوا سبب هدایت نفوسی گشت و در  
این امر عظیم صدق و خلوص داشت بسیار اذیت

ص ۱۱۹

و زحمت کشید ولی فتور نیاورد قصور نمود \* تا  
آنکه مقرب در نزد سلطان الشهداء و معتمد و مؤتمن  
در نزد محبوب الشهداء و سالهای چندی باین خدمت  
موفق بود و بعون و عنایت مؤید بکرات حضرت  
سلطان الشهداء اظهار رضایت از او نمودند که این  
شخص از نفوس مطمئنه است بلکه راضیه مرضیه  
خالص در دین الله است و مخلص در محبت حضرت  
کبریاء خوش اخلاق و خوشرفتار بود و خوش صحبت و شیرین گفتار \*  
بعداز شهادت سلطان الشهداء چندی در

اصفهان از آتش فراق در نهایت احتراق بود عاقبت  
هجرت بسجن عکا کرد و بشرف لقا فائز شد و بجاوب  
کشی آستان مبارک مفتخرگشت بسیار حلیم  
و سلیم بود و قرین و ندیم \* بعد از وقوع مصیبت  
کبری و صعود جمال ابهی روحی لاجبائه الفداء از  
فرقت چنان حرقتی یافت که دقیقه ئی آرام نداشت  
هر سحرگاه بر می خاست و اطراف خانه مبارک را

ص ۱۲۰

میروفت و مثل باران میگریست و مناجات میخواند\*  
چه وجود مقدسی بود چه قدر بزرگوار بود تحمّل  
فراق نمود از شدت احتراق قالب تهی کرد  
و بجهان انوار محفل تجلی پروردگار شتافت \* نور الله  
جدثه بانوار ساطعة من ملکوت الغفران و روح الله  
روحه فی بحبوحة الجنان و اعلى الله درجاته فی  
حديقة الرحمن \* رمس منورش در عکا است\*

جناب حاجی فرج الله تفریشی

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی  
فرج الله تفریشی بود \* این شخص فرخنده از عنفوان  
جوانی بنده جمال مبارک بود و با پدر بزرگوارش  
آقا لطف الله از ایران بارض سر مهاجرت نمود \*  
جناب آقا لطف الله مؤمن و موقن و بر محبت جمال  
مبارک ثابت و راسخ متحمّل و برد بار بود و از

ص ۱۲۱

زخارف این عالم و حطام دنیا عاری و درکنار \* در  
نهایت قناعت در جوار حضرت احدیت ایام بسر  
میبرد و در نهایت تذلل و انکسار بدرگاه پروردگار  
از این جهان فانی بجهان نامتناهی پرواز کرد \* قبر

معطر او در ادرنه است\* اما حاجی فرج الله در ادرنه  
باقی و برقرار بود تا آنکه ستمکاران جمال مبارک را  
نفی بعکا نمودند در معیت جمال مبارک باین سجن  
اعظم وارد شد\* بعد از اینکه سختی براحه مبدل  
گشت بکسب مشغول گردید و با جناب آقا محمد  
علی اصفهانی شریک و سهیم بود ایامی بنهایت راحت  
و خوشی میگذراند تا آنکه مرخص شد  
و بهندوستان شتافت\* مدتی در هندوستان بود تا  
آنکه پرواز بگلستان غفران کرد و بجوار رحمت پروردگار رسید\*  
این بنده آستان جمال مبارک در رزایا و بلایا  
با دوستان شریک بود و در مصائب و رزایا سهیم  
مشمول الطاف جمال مبارک و مسرور بعنایت نامتناهی

ص ۱۲۲

از جمله اصحاب بود و معاشر و مجالس با احباب قلب  
سلیم داشت و جسمی نحیف و علیل با وجود این  
شاکر بود و راضی و صابر در بلایای سبیل الهی\* علیه  
التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ وَ لَهُ الْعَطِيَّةُ وَ الْبَرَكَاتُ مِنَ السَّمَاءِ وَ عَلَيْهِ  
الْبَهَاءُ الْاِبْهِي \* قبر پاکش در بمبئی هندوستانست\*

آقا ابراهیم اصفهانی و اخوان  
هو الله

و از جمله مجاورین و مهاجرین جناب آقا ابراهیم  
اصفهانی علیه التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ است\* این نفوس مبارکه  
چهار برادر بودند آقا محمد صادق آقا محمد ابراهیم آقا  
حبیب الله آقا محمد علی در بغداد با عم بزرگوار  
جناب آقا محمد رضا المعروف بعریض در یک خانه  
بودند و شب و روز معاشر و مجالس\* طیور آسا  
لانه و آشیانه واحد داشتند و بمتابۀ گل و لاله همواره  
در نهایت لطافت و طراوت جلوه مینمودند و چون  
جمال قدم بخطۀ عراق قدم گذاشت خانه و کاشانه



آنان در جوار بیت مبارک بود و بدین سبب در عبور و مرور بمشاهده جمال مشعوف و مسرور میشدند \* اندک اندک حرکات و سکناات مبارک و مشاهده روی دلجوی محبوب آفاق در آنها اثر کرد تشنه زلال هدایت شدند و طالب الطاف و عنایت \* چون به درخانه آمدند مانند شقائق و لاله رخ برافروختند و شیفته انوار ساطع از جبین مبین گردیدند و آشفته روی یار نازنین گشتند حجابات را بدون مبلغ خود دریدند و بمقصود دل و جان رسیدند \* جمال قدم میرزا جواد ترشیزی را امر فرمودند یک شب بخانه آنان رفت و بمجرد القاء کلمه پذیرفتند ابداً توقف نمودند استعداد عجیبی داشتند اینست که در قران میفرماید: یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار نور علی نور \* یعنی دهن استعداد بدرجه ئی شدید است که نزدیک است بنفسه مشتعل شود و لو باتش نرسد یعنی استعداد و قابلیت هدایت بدرجه ئی رسد

که بدون القاء کلمه نور هدایت بتابد \* این نفوس زکیه چنین بودند فی الحقیقه در نهایت ثبوت و استقامت و توجه بحضرت احدیّت بودند \* برادر ارشد جناب آقا محمد صادق از عراق در رکاب دلبر آفاق بقسطنطنیه شتافت و بارض سر حرکت نمود و در کمال روح و ریحان ایامی در جوار حضرت رحمن بسر میرد حلیم بود و سلیم و صبور بود و شکور دائماً لب خندان داشت و دلی خرم و شادمان و روحی منجذب روی جانان بعد مأذون برجوع عراق گشت زیرا عائله در آنجا بود و بذکر و فکر ایامی چند بزیست \* و چون در عراق امتحان و شدت بلوی رخ داد هر چهار برادر با عموی پاک گهر از اسرا شدند و مظلوماً

اسیراً بحدبا رسیدند \* حضرت آقا محمد رضای  
عمو پیرمردی بود نورانی جان و دل رحمانی ذکر  
و فکر سبحانی و از هر قیدی آزاد \* با وجود آنکه  
در عراق متمول بود و خوش گذران و از هر جهت

ص ۱۲۵

در رفاهیت بی پایان ولی در حدبا سرخیل اسراء  
شد و با احتیاج شدید مبتلا گشت در نهایت عسرت  
زندگانی مینمود با وجود این صابر و شکور بود  
و راضی و وقور شب و روز شکرانه مینمود و در  
زاویه ئی معتکف و منزوی بود \* تا آنکه جان بجانان  
داد و از قیود این عالم فانی رهائی یافت و بجهان بی  
پایان پرواز کرد \* اغمسه الله فی بحار العفو والغفران  
و ادخله فی جنة الرحمة والرضوان و اخلده فی فردوس الجنان \*  
و اما جناب آقا محمد صادق او نیز در حدباء در  
سبیل الهی بعسرت مبتلا بود ولی نفس مطمئنه  
بود راضیه و مرضیه گشت و نهایت خطاب  
رب عزت را لبیک گفت و مظهر، یا ایتهای النفس  
المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی  
عبادی و ادخلی جنتی، گردید \*  
و اما آقا محمد علی از موصل بعد از اسارت ببقعه  
مبارکه شتافت و در جوار الطاف الی الآن بسر

ص ۱۲۶

میبرد هر چند در بقعه مبارکه در عسرتست ولی در  
نهایت مسرت \* و اما داداش ابراهیم مومنی الیه او نیز  
از حدبا بعکا آمد ولی در بلاد مجاوره در نهایت صبر  
و سکون و قناعت و مشقت بکسب و سعی مشغول بود  
و شب و روز از صعود حضرت مقصود در آتش غم  
میگذاخت و بتذلل و انکسار و توجه بملکوت اسرار  
قطع انفاس میکرد \* عاقبت سالخورده و از حرکت  
افتاده بحیفا آمد و در مسافر خانه لانه و آشیانه نمود

و اوقات را بتذکر و تصریح روز و شبانه و تبّتل بخداوند  
 یگانه میگذرانند کم کم از سالخوردگی وجود انحلال  
 آغاز نمود تا عاقبت قمیص جسم را درید و با جان عریان  
 بملکوت رحمن بر پرید از عالم ظلمانی بفضای نورانی  
 انتقال نمود و مستغرق بحر انوار گشت \* نور الله رمسه  
 بسطوع الانوار و روح الله روحه بنفحات العفو  
 و الغفران و علیه الرحمة و الرضوان \*  
 و اما آقا حبیب الله او نیز در عراق از خیل اسرا  
 گشت و بموصل حدباء سرگون شد مدّتی مدیده

ص ۱۲۷

در آن مدینه بعسرت و قناعت گذران میکرد ولی بر  
 ایمان و ایقان می افزود \* در زمان قحطی و غلا در  
 حدباء هر چند بر غربا بسیار بد گذشت ولی قلوب  
 مطمئن بذکر الله بود و جانها غذای روحانی داشت  
 و دلها طعام رحمانی لهذا صبر و شکیب نمودند و تحمّل  
 غریب داشتند هر کس حیران بود که این غریبان  
 چرا مانند دیگران از قحطی و غلا سرگشته و پریشان  
 نیستند و شب و روز شکرانه مینمایند عجیب اطمینانی دارند\*  
 خلاصه جناب آقا حبیب از صبر و شکیب نصیب  
 موفور داشت و قلبی بی نهایت شاد و مسرور بغریت  
 وطن مألوف بود و همیشه مشعوف و مشغوف \* اسراء  
 حدبا بعد از حرکت از زورآء همیشه در ساحت جمال  
 ابهی مذکور بودند و مورد الطاف نا محصور\*  
 جناب حبیب بعد از سنین معدوده بجوار رحمت کبری  
 شتافت و در افنان سدره منتهی لانه و آشیانه ساخت  
 و بالحن بدیعه بتسبیح و تقدیس ربّ کریم در جنت نعیم پرداخت \*

ص ۱۲۸

جناب آقا محمد ابراهیم الملقّب بمنصور  
 هو الله  
 و از جمله مجاورین و مهاجرین جناب آقا محمد

ابراهیم نحّاس ملقب بمنصور بود \* این مرد خدا از  
اهل کاشان بود و در ریعان شباب و عنفوان جوانی  
تجلی نورانی دید سرمست جام طهور گشت  
و مخمور از کأس مزاجها کافور بسیار خوش حالت  
بود و پر ذوق و بشاشت \* چون نور هدایت در  
زجاجه دل و جان بر افروخت از کاشان بزوراء  
شتافت و بشرف لقاء فائز گشت طبعی روان داشت  
و قریحه ئی سیال و نظمی مانند عقد لئال \*  
در دار السلام با آشنا و بیگانه صلح و سلام  
داشت و همّت را بمهربانی می گماشت \* اخوان خویش را

ص ۱۲۹

از ایران ببغداد آورد و دکه صنعت گشود  
و به رفاهیت دیگران پرداخت او نیز از جمله اسراء  
بود و از زوراء بحدباء سرگون گشت و از آنجا  
بحیفا شتافت \* در نهایت تبّتل و تضرّع شب و روز  
متذکر بود و مناجات میکرد مدتی مدیده در حیفا  
بخدمت احباء موفق بود و مسافری را بنهایت خضوع  
و خشوع مواظبت میکرد \* در حیفا تأهل نمود  
و اسلاء اجلاء یافت هر روز حیاتی تازه و بشاشتی  
بی اندازه میجست و آنچه می اندوخت صرف  
آشنا و بیگانه مینمود \* بعد از شهادت سلطان الشّهداء  
قصیده ئی در ماتم آن شهید دشت بلا گفت و در  
ساحت اقدس خواند بسیار مؤثر بود حاضرین جمیعاً  
گریستند و نحیب بکا بلند شد \*

باری، این نفس زکیّه بر حالت واحده ایام عمر  
بسر برد و بینهایت با شور و وله بود مانند گل  
و شکوفه خندان و شکفته پیک اجل را لیبیک گفت  
و از خطّه حیفا بعالم بالا عروج نمود و از برزخ ادنی

ص ۱۳۰

برفیق اعلی شتافت و از عالم خاک صعود نمود و در

جهان پاک خیمه و خرگاه زد \* طوبی له و حسن  
مآب و تعمده الله برحمته فی ظلّ قباب الغفران و ادخله فی روضة الرّضوان \*

-----  
جناب آقا زین العابدین یزدی

هو الله

و از جمله مهاجرین که در بین سفر بارض  
مقدّس در بین راه پیک اجل را لبیک گفت جناب  
آقا زین العابدین یزدی بود \* این شخص خالص  
مخلص چون در منشاء نداء حقّ شنید باهتزاز  
و حرکت آمد نائره محبت الله شعله زد دل و جان  
روح و ریحان یافت شمع هدایت در زجاجه قلب  
بر افروخت عشق الهی آشوب و فتنه در اقلیم وجود  
انداخت \* انجذاب بجمال جانان چنان زمام از دست  
گرفت که ترک وطن محبوب نمود و بارض مقصود

ص ۱۳۱

توجه کرد \* در بین راه با دو پسر خویش سیر  
و حرکت مینمود و بامید وصل شادمانی و مسرت  
داشت و در هر کوه و بیابانی و قری و قصبه ئی با  
احبّ معاشرت میکرد \* ولی بعد مسافت طریق او را  
غریق دریای زحمت و مشقت نمود هر چند دل  
قوی داشت ولی تن ضعیف گشت و عاقبت  
مریض و ناتوان شد و عللیل و بی سروسامان گشت \*  
با وجود مرض کللال نیاورد و ملال ندانست عزم  
شدید داشت و قوه اراده غریب \* لهذا بیماری  
و ناتوانی روز بروز افزود عاقبت بجوار رحمت کبری  
پرواز نمود و در نهایت حسرت از فرقت جان داد \*  
هر چند بظاهر جام وصال ننوشید و بمشاهده  
جمال نرسید ولی فی الحقیقه روح روح و ریحان  
یافت و از جمله فائزین محسوب و اجر لقاء از برای  
او مقدر و محتوم \* این شخص پاک جان در نهایت

صدق و خلوص و ایمان و ایقان بود جز راستی نفسی

ص ۱۳۲

بر نمی آورد و بغیر از خدا پرستی آرزویی نداشت  
طریق دوستی میپیمود و بحسن نیت و صداقت  
و ثبوت و استقامت معروف \* سقاه الله كأس الوصال  
فی ملکوت الجمال و ادخله فی عالم البقاء و قرّت  
عیناه بمشاهدة الانوار فی عالم الاسرار\*

جناب حاجی ملا مهدی یزدی

هو الله

و از جمله مهاجرین جناب حاجی ملا مهدی  
یزدی است \* این شخص کامل فاضل هر چند  
بظاهر از اهل علم نبود ولی در تتبع احادیث و اخبار  
ماهر و در تفسیر آیات لسانی ناطق داشت و قوه  
غریبی در عبادت مشهور بتزهد بود و معروف  
بتهجّد قلبی نورانی داشت و جانی ربّانی \* اکثر  
اوقات خویش را بقرائت ادعیه و نماز و عجز و نیاز  
میگذراند کاشف اسرار بود و محرم ابرار لسان

ص ۱۳۳

بلیغ در تبلیغ داشت و در هدایت ناس بی  
اختیار بود و احادیث و آیات را مسلسل روایت مینمود \*  
باری، چون در شهر شهیر شد و متهم باین اسم در نزد  
امیر و فقیر پرده کتمان درید و رسوا بآئین  
جدید \* علماء سوء در یزد بر او قیام نمودند و فتوی  
برقتلش میدادند \* ولی چون حضرت مجتهد حاجی  
ملا باقر اردکانی با علماء ظلمانی موافقت ننمود عاقبت  
بخروج از وطن مجبور گردید \* با دو پسر خویش حضرت  
شهید مجید جناب ورقاء و جناب میرزا حسین عزم  
کوی جانان نمود ولی بهر شهری که مرور نمود

و بهر قریه ئی که عبور کرد زبان فصیح بگشود  
و تبلیغ امر الله نمود اقامه حجّت و برهان کرد  
و ادلّه لائحه واضح و آشکار نمود روایت احادیث  
و اخبار کرد و تفسیر و تأویل آیات بیّنات نمود  
دقیقه ئی فرو نگذاشت ساعتی آرام نگرفت راحه  
عطر محبّت الله منتشر نمود و نفحات قدس بمشامها

ص ۱۳۴

رساند یاران را تشویق مینمود و تحریص میکرد  
تا بهدایت دیگران پردازند و گوی سبقت از میدان عرفان بریابند\*  
باری، شخصی جلیل بود و توجه برتّ جمیل  
داشت از نشئه اولی در دار دنیا فراغت داشت  
و جمیع همّت مصروف بلوغ موهبت در نشئه اخری  
بود قلب نورانی بود و فکر روحانی و جان  
ربّانی و همّت آسمانی در راه اسیر بلاء بود  
و در طی صحرا و صعود و نزول کوهها در مشقّت بی  
منتهی ولی از جبین نور هدی نمایان و در دل آتش  
اشتیاق در فوران\* لهنذا با کمال سرور از حدود  
و ثغور مرور نمود تا آنکه به بیروت رسید بیمار و بیقرار  
ایّامی چند در آن شهر اقامت نمود\* آتش شوق  
شعله افروخت و دل و جان چنان بهیجان آمد که  
با وجود علیلی و بیماری صبر و شکیب نتوانست  
پیاده عزم کوی جانان نمود چون موزه درستی  
در پا نبود زخم و مجروح شد شدّت مرض

ص ۱۳۵

مستولی گشت تاب و توان حرکت نماند\*  
با وجود این بهر قسمی بود خود را بمزرعه  
رساند و در جوار قصر مزرعه بملکوت الله  
صعود نمود و جان بجانان رسید و طاقتش  
از صبوری طاق شد و عبرت عشاق  
گشت و جان در طلب نیر آفاق بباخت\*

جرعه الله كأساً دهاقاً في جنّة البقاء وتلثلاً  
وجهه نوراً و اشراقاً في الرفيق الاعلى و عليه بهاء الله\*  
قبر مطهرش در مزرعه عكا واقع \*

---

حضرت كلیم یعنی جناب آقا میرزا موسی  
هو الله

حضرت كلیم یعنی جناب آقا میرزا موسی علیه  
بهاء الله برادر حقیقی جمال مبارک بود \* لهذا از سنّ  
طفولیت در آغوش تربیت جمال قدم اسم اعظم نشو  
و نما نمود و محبت الهیه با شیرممتزج شد یعنی در

ص ۱۳۶

شیر خوارگی تعلق غریبی بجمال مبارک داشت همیشه  
مورد عنایت بود و مظهر الطاف حضرت احدیت \*  
بعد از وفات حضرت والدشان در پناه مبارک تربیت  
شد و در ظلّ عنایت نشو و نما نمود تا بدرجه بلوغ  
رسید روز بروز بر عبودیت افزود و در جمیع موارد  
امثال او امر مینمود از فکر دنیا بکلی فارغ بود  
و مانند سراج بازغ در آن خاندان می افروخت \* ابداً  
در فکر مناصب نیفتاد و دلبستگی بمقاصد نداشت  
نهایت آمال و آرزویش خدمت جمال مبارک بود \*  
این بود که بهیچوجه از حضور انفکاک نیافت هر  
قدر که سائرین جفا نمودند او وفا کرد و از باده  
صفا سرمست بود \* تا آنکه ندا از شیراز بلند شد  
بیانی از فم مطهر قلبش منور گردید و بنفحهئی از گلشن  
هدایت مشامش معطر شد و بخدمت یاران و عبودیت  
دوستان پرداخت تعلق غریبی بمن داشت و آنی از  
عبدالبهاء فراغت نداشت \* در طهران شب و روز  
بترویج مشغول بود و بتدریج معروف کلّ گردید

ص ۱۳۷

و دائماً با نفوس مبارکه مألوف بود \* تا آنکه جمال



مبارک از طهران رو بعراق حرکت فرمودند از میان  
اخوان در رکاب مبارک او و آقا میرزا محمّد قلی حرکت  
کردند از ایران و ایرانیان گذشتند و از راحت  
و آسایش خویش چشم پوشیدند و هر بلائی را بجان  
و دل در ره جانان پسندیدند تا آنکه بعراق رسیدند\*  
در ایام غیوبت مبارک یعنی سفر بکردستان حضرت  
کلیم در ورطه خوف و بیم بود یعنی همواره جانش  
در خطر و هر روز از روز دیگر بتر بود ولی صبر  
و تحمل مینمود خوف و هراسی نداشت\* تا آنکه  
جمال مبارک از کردستان مراجعت فرمودند بر منوال  
سابق همیشه در آستان حاضر بود و بقدر وسع  
در خدمت میکوشید چنانکه شهره آفاق گشت و در  
وقت حرکت موبک مبارک از دارالسلام باسلامبول  
در معیت مبارک حرکت نمود و خدمت میفرمود  
و همچنین از اسلامبول به ادرنه\* و در زمان سکون  
در ادرنه رانحه خلاف از میرزا یحیی استشمام کرد

ص ۱۳۸

شب و روز نصیحت مینمود و دلالت میفرمود ولی  
تأثیری نداشت بلکه وساوس سید محمّد مانند  
سم مهلک تأثیری عجیب داشت\* عاقبت حضرت  
کلیم مأیوس شد و با وجود این آرام نداشت که  
شاید این غبار را بنشانند و شخص معهود را از این  
ورطه مهلک برهانند و از شدت غموم و هموم در  
آتش تأسف میگذاخت و بهر آهنگی مینواخت\* عاقبت ملاحظه کرد که:

( نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار)

چون نومید شد کناره گرفت گفت: ای

برادر، اگر دیگران پی بحقائق نبرند امر در پیش من

و تو مشتبه نیست آن الطاف جمال مبارک را فراموش

نمودی که من و تو هر دو را تربیت مینمودند چه

قدر مواظب درس و مشق تو بودند شب و روز املا

و انشاء تعلیم میدادند و هر دم بخطوط متعدده تشویق میفرمودند حتی بانامل مبارکه تعلیم مشق

ص ۱۳۹

میدادند \* جمیع خلق میدانند که بچه درجه مورد الطاف بودی و چگونه تو را در آغوش عنایت تربیت فرمودند \* این شکرانه آن الطاف است که با سید محمد همداستان شوی و از ظل مبارک خارج گردی، اینست شرط وفا این است پاس نعمت بی منتهی؟ ابدأ تأثیری نداشت بلکه روز بروز شخص معهود ضمیر خویش را آشکار مینمود تا آنکه جدائی حاصل گشت \* باری، حضرت کلیم از ارض سر در رکاب مبارک بقلعه عکاشتافت و در فرمان سلطانی نام او نیز بنفی ابدی منصوص بود و درسجن اعظم ایام خویش را بخدمات جمال مبارک محصور مینمود و شب و روز بشرف لقا فائز و بالفت با یاران مألوف تا آنکه از این جهان خاک بعالم پاک شتافت و در نهایت تبّتل و تضرع و ابتهاج صعود فرمود \* در ایام عراق ایلخانی مشهور پسر موسی خان قزوینی بواسطه جناب حاجی سید جواد طباطبائی

ص ۱۴۰

بحضور مبارک رسید \* جناب آقا سید جواد در حق او شفاعت نمود که ایلخانی علیقلی خان هر چند گنه کار است و در مدّت حیات اسیر شهوات ولی پشیمان شده است و بحضور مبارک آمده است از شهوات نفسانیّه توبه مینماید و من بعد مخالف رضای مبارک نفسی نخواهد کشید استدعای آن دارم که توبه اش قبول شود و مظهر الطاف جمال مبارک گردد \* فرمودند چون شما را شفیع نمود لهذا خطای او را میپوشم و در راحت و آسایش او میکوشم \* ایلخانی معهود

دولت بی پایان داشت لکن جمیع را در هوی و هوس  
بر باد داد احتیاج بدرجه ئی رسید که جرئت  
خروج از خانه ننممود زیرا طلبکاران هجوم  
میکردند \* جمال مبارک او را امر فرمودند که نزد  
والی شام عمر پاشا رود و از او سفارشنامه باسلامبول  
گیرد \* ایلخانی امثال امر نمود و نهایت رعایت از  
والی بغداد دید بعد از نومییدی امیدوار گشت  
و حرکت باسلامبول نمود \* چون به دیار بکر رسید

ص ۱۴۱

در حقّ دو نفر تاجر ارمنی عریضه ئی سفارشنامه  
نوشت که این دو نفر عازم بغدادند و در حقّ من  
نهایت رعایت را مجری داشتند و از من سفارش  
نامه خواستند من جز الطاف مبارک ملجأ و پناهی  
نداشتم لهذا استدعای آن دارم که عنایتی در حقّ آنها  
بفرمایند عنوان مکتوب یعنی روی پاکت را نوشته  
بود حضرت بهاء الله مقتدای بابیان \* این عریضه  
را در سر جسر بحضور مبارک تقدیم نمودند و از آنان  
استفسار خاطر فرمودند \* گفتند که ایلخانی در  
دیاربکر تفصیل این امر را برای ما حکایت کرد  
و در معیت مبارک بخانه آمدند \* جمال مبارک چون  
اندرون تشریف آوردند در مقابل جناب کلیم بود  
فرمودند: کلیم کلیم صیت امر الله بدیاربکر رسید بنهایت بشاشت اظهار نمودند \*  
باری، فی الحقیقه جمال مبارک را برادر حقیقی بود  
این بود که در جمیع موارد استقامت نمود \* علیه التّحیّة  
و الثّناء و علیه الرّوح و البهاء و علیه الرّحمة و الالطاف \*

ص ۱۴۲

جناب حاجی محمد خان

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین حاجی محمد خان  
از اهل سیستانست \* این ذات مکرم از طائفه

بلوچ بود در ریعان جوانی شوری در سرافتاد  
و بسلك عرفا در آمد درویش فانی شد و از  
وطن خویش برون آمد\* بقاعده درویشان در  
جستجوی مرشد کامل و باصطلاح قلندران مشتاق  
پیرمغان گردید\* بهر کوی بجستجوی رفت و با  
هر نفسی گفتگو نمود از هیچ طائفه ئی چه عارف  
و چه حکیم و چه شیخی رائجه محبت الله استشمام  
نمود\* یعنی از درویش جزریش روئیده و کیش  
تکدی و در یوزه ندید بنام درویش ولی بحقیقت

ص ۱۴۳

در قید هر کم و بیش مشاهده نمود\* در اشراقیون  
اشراق نیافت و جز مباحث بی نتیجه سخنی نشنید  
ملاحظه کرد که طمطراق الفاظ است و غوامض  
مجاز حقیقت مفقود و دقائق معانی معدوم حکمت  
حقیقی آنست که از آن نتیجه فضائل حاصل گردد  
این حکما بالعکس چون بنهایت کمال رسند اسیر  
رذائل شوند و لا ابالی و ذمیم الخصائل گردند و از  
منقبت عالم انسانی بکلی عاری و خالی شوند\* و اما  
طائفه شیخی جوهر اخذ شده، سفلی باقی مغزاز  
میان رفته پوستی مانده و اکثر مسائل حشو و زوائد گردیده\*  
لهذا بمجرد استماع ندآء از ملکوت اعلی فریاد  
بلی برآورد و چون باد بادیه پیمای شد مسافات بعیده  
طی نمود و بسجن اعظم وارد گشت و بشرف لقا  
فائز گردید بمجرد مشاهده طلعت نورا منجذب  
شد و مراجعت بایران کرد تا با مدعیان طریقت  
و رفقای سابق طالبان حقیقت ملاقات نماید و آنچه

ص ۱۴۴

مقتضای وفا و فریضه ذمت است مجری دارد\*  
خلاصه بهر یک از آشنایان چه در ذهاب و چه  
در ایاب همدم و همراز شد و بمسامع آنان این آهنگ

آسمانی را با نغمه و آواز رساند تا بوطن خویش رسید  
و از برای متعلقان خود از هر جهت اسباب راحت  
و معیشت مهیا ساخت تا در نهایت خوشی زندگانی  
نمایند بعد جمیع اقرباء و خویش و عیال و اولاد را  
وداع نمود که من بعد منتظر رجوع من مباشید  
عصائی در دست گرفت و سرگشته کوه و بیابان  
شد و با دوستان قدیم یعنی عارف مشریان معاشر  
و مؤانس گشت \* در سفر اول در طهران با مرحوم  
آقا میرزا یوسف خان مستوفی الممالک ملاقات نمود \*  
چون با ایشان صحبت داشت خواهشی نمودند و آن را  
میزان حق و باطل شمردند و خواهش اینکه ولدی  
باو عنایت شود اگر چنین موهبتی رخ دهد بکلی  
مفتون حق گردد بساحت اقدس عرض نمود  
و وعده صریح بشنود \* لهذا در سفر ثانی چون

ص ۱۴۵

بجناب میرزا یوسفخان ملاقات نمود ملاحظه کرد  
که طفلی در آغوش دارد \* گفت جناب میرزا الحمد لله  
میزان تام آمد و همای سعادت بدام افتاد \*  
مرحوم میرزا یوسف گفت برهان واضح گشت  
و مرا اطمینان حاصل و در این سنه چون مشرف گردی  
این طفل را عنایت میطلبم تا در صون حمایت حق محفوظ و مصون ماند \*  
باری، حاجی خان مذکور نزد سرور سعدهاء  
حضرت سلطان الشهدا رفت و ایشانرا شفیع نمود که  
پاسبان آستان مبارک گردد \* حضرت مشارالیه  
به عریضه ئی استدعای حاجی خان را عرض نمود  
و شفاعت فرمود \* حاجی خان بسجن اعظم وارد و در  
جوار یار مهربان ساکن شد مدتی بشرف جوار  
موفق بعد در باغ مزرعه اکثر اوقات بشرف قدم  
مبارک مشرف میشد و بعد از صعود حضرت  
مقصود روحی لتربته الفداء ثابت بر عهد و میثاق  
بود و از اهل نفاق بیزار تا آنکه در غیبت این

عبد در سفر اروپ و امریک بمسافر خانه حظیره  
القدس شتافت و در جوار مقام اعلی بجهان بالا پرواز  
نمود \* رُوح الله روحه بنفحة مسکّیة من جنة الابهی  
ورائحة زکیة من الفردوس الاعلی و علیه التّحیة  
و الثناء \* جدث نورانش در حیفا است \*

جناب آقا محمد ابراهیم امیر  
هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا محمد  
ابراهیم امیر بود \* این وجود مسعود از اهل نیریز  
بود و از صهبای ایمان و ایقان جامی لبریز \* امیر  
شاب امرد بود که اسیر دلبر مهربان گردید و گرفتار  
دست عوانان شد بعد از صدمات وقوعات نیریز  
ستمکاران او را بدست آوردند و سه فرّاش او را  
مُکْتَف نمودند امیر بقوت بازو خود را از بند رها  
نمود و از کمر فرّاش خنجری غصب کرده خود را

نجات داد و بعراق شتافت \* در آنجا بتحریر آیات  
پرداخت بعد بخدمت آستان مقدّس موقّق شد  
و در نهایت ثبات و استقامت شب و روز ملازم درگاه  
بود و در سفر عراق بقسطنطنیّه و از آنجا بادرنه و از  
ادرنه بسجن اعظم حاضر رکاب بود و بامه الله کنیز  
آستان حبیبیه هم آشیان شد و صبیّه اش بدیعه بمرحوم  
حسین آقا قهوه چی همدم و همراز گشت \*  
باری، امیر مذکور مدّت حیات را در نهایت  
ثبات بعبودیت قیام داشت تا آنکه بعد از صعود  
مصباح ملأ اعلی بانحلال تن مبتلا شد عاقبت عالم  
خاک را بگذاشت و بجهان پاک شتافت \* نور الله  
مضجعه بشعاع ساطع من الملكوت الاعلی و علیه

ص ۱۴۸

جناب آقا میرزا مهدی کاشانی

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا میرزا  
مهدی کاشانی است \* این شخص محترم از اهل  
کاشان بود و در بدایت عمر تحصیل علوم و فنون  
از پدر مرحوم مینمود تا آنکه در شعر و انشاء  
و خط شکسته مهارت تام یافت و در بین اقران  
ممتاز و از جوانان دیگر مستثنا بود \* در سن طفولیت  
از ظهور حضرت احدیت خبر گرفت و بنابر محبت  
الله بر افروخت و از خریداران یوسف حقیقی شد  
سر حلقه طالبان گردید و در دایره عاشقان در آمد  
لسان تبلیغ گشود و در اثبات ظهور به بیان بلیغ  
پرداخت \* بعضی را بشاهراه هدایت دلالت کرد

ص ۱۴۹

و در کاشان بعشق الهی رسوای جهان شد مورد  
ملامت بیگانه و آشنا گردید و معرض شماتت هر یار  
بیوفا شد \* یکی گفت این سرگشته و سودائست  
دیگری گفت این بخت برگشته و رسوائی جفا  
کاران زبان طعن گشودند و ستمکاران رحم  
نمودند \* چون عرصه تنگ شد و اشرار بستیزه و جنگ  
برخاستند جناب مذکور ترک وطن مألوف کرد  
و بمركز اشراق خطه عراق شتافت و بحضور  
دلیر آفاق رسید چندی بمصاحبت یاران پرداخت  
و بمحامد و نعوت آهنگ خوشی مینواخت \* بعد از مدتی  
مأذون بر جوع کاشان گشت و ایامی در وطن  
خویش بسر برد دوباره شور به سر آمد طاقت فراق  
نماند مراجعت بعراق کرد و همشیره خویش امه الله

المحترمه حرم ثالث را ببغداد آورد \* در بغداد در  
ظلّ عنایت بسر میبرد تا آنکه موکب مبارک از  
عراق بسمت قسطنطنیه حرکت نمود \* در بغداد  
بمحافظة بیت مأمور شد و از آتش فراق در احتراق

ص ۱۵۰

بود دمی آرام نداشت و نفسی آسایش و راحت ننمود  
تا آنکه احباً از عراق بموصل نفی و تبعید شدند از جمله  
اسیران بود و از زمره مظلومان بنهایت تعب و مشقت  
بموصل رسید و در حدباء اسیر محنت و بلا بود \*  
اکثر اوقات ضعیف و علیل بود و در منفی در نهایت  
فقر و فنا با وجود این صبور و شکور بود و حمول  
و وقور تا آنکه طاقت طاق شد و تحمّل فراق نماند  
اذن حضور خواست مأذوناً مأجوراً بسجن اعظم  
شتافت \* از شدت صدمات راه و شدت محنت  
و مشقت با جسمی ضعیف و نحیف و ناتوان بزندان  
عکا واصل گشت ایّامی بود که جمال مبارک در  
داخل قلعه در وسط قشله محبوس و مسجون بودند \*  
باری، جناب مذکور با تعب موفور ایّامی بوجد  
و سرور گذراند بلا را عطا یافت و زحمت را  
رحمت دانست و نعمت را شمرد زیرا در  
سبیل الهی بود و ابتغاء رضاء ربّانی ایّام را میگذراند  
تا آنکه مرض شدت یافت و روز بروز جسم بر

ص ۱۵۱

انحلال افزود و در پناه عنایت بجوار رحمت  
کبری طیران نمود \* این ذات مکرم بین خلق  
محترم بود ولی در سبیل محبت الله بی نام و نشان  
گشت و انواع بلا یا و رزایا تحمّل نمود و هیچ  
وقت شکوه ننمود راضی بقضا بود و راه تسلیم  
و رضا می پیمود مشمول نظر عنایت بود و در  
درگاه کبریا مقرب لهذا از بدایت حیات تا نهایت



بر حالت واحده مستغرق بحر رضا بود و ربّ  
ادرکنی ادرکنی میگفت تا آنکه بجهان پنهان صعود  
نمود \* عطر الله مشامه بنفحات القدس فی الفردوس  
الاعلی و سقاه شراباً طهوراً فی كأس کان  
مزاجها کافورا و علیه التّحیة و الثّناء\* رمس معطرش در عکاست\*

---

ص ۱۵۲

جناب مشکین قلم

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین خطّاط  
شهیر میر عماد ثانی حضرت مشکین قلم است \* قلم  
مشکین بود و جبین روشن بنور مبین از مشاهیر  
عرفا و سرحلقه ظرفا بود \* این عارف سالک صیّتش  
بجمیع ممالک رسید در ایران سرور خطّاطان بود  
و معروف در نزد بزرگان در طهران در نزد وزرا  
و امنای مکانت مخصوصی داشت و بنیان  
مرصوصی گذاشت و در روم شهیر هر مرز  
و بوم بود و جمیع خطّاطان حیران از مهارت  
قلم او زیرا در جمیع خطوط ماهر بود و در کمالات، نجمی باهر\*

ص ۱۵۳

این شخص کامل صیّت امر الله را در اصفهان  
شنید لهذا عزم کوی جانان نمود مسافات بعیده  
طی کرد و دشت و صحرا پیمود و از کوه و دریا  
گذشت تا آنکه بارض سرّ وارد شد و بمنتهی  
درجه ایمان و ایقان اصل گشت \* صهبای اطمینان  
نوشید و ندای رحمن شنید بحضور مثول یافت  
و باوج قبول عروج نمود \* سرمست باده عشق  
گردید و از شدت وله و شوق سرگشته و سرگردان  
گشت \* آشفته و سودائی شد و سرگشته و شیدائی  
گردید \* مدّتی در جوار عنایت بسر میبرد و هر  
روز مورد الطاف جدید میشد و بتزیین و تنمیق

قطعه‌های رنگین میپرداخت و اسم اعظم  
یا بهاء الابهی را باشکال مختلفه در غایت اتقان  
مینگاشت و بجمیع آفاق میفرستاد \* پس مأمور  
سفر باسلامبول گردید و با حضرت سیاح همراه  
شد \* چون بآن مدینه عظمی رسید در بدایت جمیع  
بزرگان ایرانی و عثمانی کلّ نهایت احترام مجری

ص ۱۵۴

داشتند و شیفته خطّ مشکین او گردیدند ولی  
لسان بلیغ گشاد و بی محابا بتبلیغ پرداخت \* سفیر  
ایران در کمین بود حضرت مشکین را در نزد  
وزراء متّهم باین نمود که این شخص از طرف حضرت  
بهاء الله بجهت فساد و فتنه و ضوضاء باین مدینه کبری  
آمده جمعی را مسخر نموده و بانواع تدبیر باز بتسخیر  
مشغول است \* این بهائیان ایران را زیر وزبر  
نمودند حال پیاپیتخت عثمانیان پرداختند \* دولت  
ایران بیست هزار نفر طعمه شمشیر کرد تا بتدبیر این  
نائرۀ فساد را بنشانند حال شما بیدار شوید عنقریب  
آتش فساد شعله زند و عاقبت خرمن سوز بلکه  
جهانسوز گردد و چاره از دست برود \*  
و حال آنکه آن مظلوم در پایتخت روم مشغول  
بخوشنویسی و معروف بخدا پرستی بود در اصلاح  
میکوشید نه در فساد در الفت بین ادیان سعی  
مینمود نه کلفت بین مردمان غریبان را مینواخت  
و بتربیت اهل وطن میپرداخت بیچارگان را ملجأ

ص ۱۵۵

و پناه بود و فقیرانرا گنج روان بوحدت عالم انسانی  
دعوت مینمود و از بغض و عداوت بیزار بود \*  
ولی سفیر ایران نفوذ عظیم داشت و با وزراء  
روابط خصوصی قدیم جمعی را بر آن داشت که در  
مجالس و محافل داخل شوند و هر نسبت باین طائفه

بدهند \* جواسیس بتحریرک عوانان از هر طرف  
 احاطه بجناب مشکین نمودند و بتعلیم سفیر لوائحی  
 بصدر اعظم تقدیم کردند که این شخص شب و روز  
 بتحریرک فساد مشغول طاغی و باغی است و عاصی  
 و یاغی \* این بود که جناب مشکین را مسجون  
 نمودند و به گالیپولی فرستادند و باین مظلومان همداستان  
 شد او را بقبرس فرستادند و ما را بسجن عکاء\*  
 در جزیره قبرس در قلعه ماغوسا محبوس گردید  
 و از سنه ۸۵ تا ۹۴ در ماغوسا مسجون و اسیر بود \*  
 و چون قبرس از دست عثمانیان برفت حضرت  
 مشکین از اسیری رهائی یافت و آهنگ کوی دوست  
 در مدینه عکا نمود و در ظلّ عنایت ایام بسر میبرد

ص ۱۵۶

و بتزین و تمیق لوحه‌های مکمل میپرداخت  
 و باطراف میفرستاد و شب و روز در نهایت روح  
 و ریحان مانند شمع بنار محبت الله میگذاخت و جمیع  
 یارانرا تسلی خاطر بود \* و بعد از صعود حضرت  
 مقصود در نهایت ثبوت و رسوخ در عهد و میثاق  
 محکم و متین بود و مانند سیف شاهر بر رقاب ناکشین  
 ابداً مدارا نمیدانست و لغیر الله محابا نمیکرد و دقیقه‌ئی  
 در خدمت فتور نداشت و در هیچ موردی قصور نینمود \*  
 بعد از صعود سفری بهندوستان نمود و در  
 آنجا با حقیقت پرستان آمیزش کرد ایامی بسر برد  
 و هر روزی همتی جدید نمود \* چون خبر ناتوانی  
 او باین عبد رسید فوراً او را احضار نمودم مراجعت  
 باین سجن اعظم کرد یاران شادی نمودند و کامرانی  
 کردند شب و روز همدم و همراز بود و هم نغمه و هم  
 آواز حالت غریبی داشت و انجذاب شدیدی  
 جامع فضائل بود و مجمع خصائل مؤمن و موقن

ص ۱۵۷

و مطمئن و منقطع بود بسیار خوش مشرب و شیرین  
سخن و اخلاق مانند بوستان و گلشن \* ندیم بی نظیر  
بود و قرین بی مثیل در محبت الله از هر نعمتی  
گذشت و از هر عزتی چشم پوشید راحت  
و آسایش نخواست ثروت و آرایش نجست باین  
جهان تقیدی نداشت و شب و روز خویش را بر تبّتل  
و تضرّع میگماشت \* همیشه بشوش بود و در جوش  
و خروش محبت مجسم بود و روح مصوّر در  
صدق و خلوص بی نظیر بود و در صبر  
و سکون بی مثیل بکلی فانی بود و بنفّس رحمانی باقی \*  
اگر آشفته جمال و دل بسته بملکوت جلال نبود  
از برای او هر خوشی میسر بود زیرا بهر مملکتی  
میرفت این خطوط متنوعه سرمایه عظیم بود و فضائلش  
واسطه حرمت و رعایت هر امیر و فقیر \* ولی چون  
سرگشته و سودائی معشوق حقیقی بود از جمیع  
این قیود آزاد شد و در اوج نامتناهی پرواز داشت \*

ص ۱۵۸

عاقبت در غیاب این عبد از این جهان تاریک و تنگ  
بعالم نورانی شتافت و در جوار رحمت کبری  
فیض نامتناهی یافت \* علیه التّحیة و الثّناء و علیه  
الرّحمة الکبری من الرّفیق الاعلی \*

جناب استاد علی اکبر نجّار

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب استاد علی  
اکبر نجّار بود \* از خیل ابرار بود و سر حلقه  
اخیار در ایران از قدمای احباب بود و از اجله  
اصحاب از بدایت امر الله همدم و همراز گشت  
و با نغمه و آواز شد مّطلع بر حجج و براهین شد  
و متّبع در آیات نور مبین \* طبع شعری داشت  
و قریحه سیال قصائدی در محامد جمال مبارک انشا  
نمود و در صنعت نجّاری خارق العاده مهارت

داشت مصنوعات دقیقه ترتیب میداد نجاری را

ص ۱۵۹

بدقیقی مشابه خاتم سازی نموده بود در فنّ ریاضی  
نهایت مهارت داشت و ملاحظات دقیقی بیان مینمود \*  
باری، این شخص بزرگوار از یزد بعراق شتافت  
و بساحت اقدس مشرف گشت فوز عظیم یافت  
و فیض مبین جست \* جمال مبارک نهایت عنایت در  
حقّ او مجری میفرمودند و اکثر ایام بساحت اقدس  
مشرف میگشت و از جمله نفوسی است که از زوراء  
سرگون بحدباگشت و مشقّت زیادی دید \*  
مدّتی در موصل در نهایت عسرت و بنهایت قناعت  
ایامی بسر میرد همیشه زبان تشکر داشت و بیان تضرّع و تبّتل \*  
نهایت از موصل ببقعه مبارکه آمد و در جوار  
روضه مقدّسه بذکر و فکر و مناجات مشغول بود  
در شبهای تاریک جزع و زاری مینمود و بیقراری  
میکرد در مقام ابتهال با چشمی اشکبار و قلبی  
آتش بار مناجات مینمود و بکلی از این خاکدان

ص ۱۶۰

فانی منقطع و بیزار بود و دائماً آرزوی صعود  
مینمود و رجای اجر موعود میفرمود زیرا از  
فراق نیر آفاق طاقتش طاق و مشتاق جنت لقا  
و مشاهده انوار ملکوت ابهی بود \* عاقبت دعایش  
مستجاب شد و صعود بجهان الهی محفل تجلی ربّ  
الاریاب نمود \* علیه صلوات الله و سلامه و ادخله الله  
فی دار السّلام بقوله تعالی و لهم دار السّلام عند ربّهم و الله رؤفّ بالعباد \*

-----  
جناب آقا شیخ علی اکبر مازگانی

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا شیخ  
علی اکبر مازگانی بود \* این سرور آزادگان و سر

حلقه آوارگان طفل رضیع بود که درمازگان از پستان  
عنایت شیر خوار گشت سلیل حضرت فاضل  
جلیل شیخ مازگانی بود \* پدر پاک گهرش در قمصر

ص ۱۶۱

کاشان شخص شهیر بود و در زهد و تقوی بی مثل  
و نظیر جامع اخلاق حمیده بود و دارای  
اطوار پسندیده در خوش خوئی مسلم عموم بود  
و در حالات مشرب در نزد کل مشهور و معلوم \*  
در محبت الله چون خلع عذار کرد و کشف اسرار  
نمود بیوفایان از آشنا و بیگانه روی گردان گشتند  
و بر قتل آن بزرگوار قیام نمودند \* مدتی ترویج  
دین مبین نمود و تهییج قلوب سائرین میکرد  
و اکرام بر واردین مینمود \* تا آنکه در کاشان صیت  
و صوت ایمان و ایقان او بکھکشان رسید عوانان  
دست تطاول گشودند و مروّت و رحم ننمودند  
و آن شیخ جمیل را شهید در سیل ربّ جلیل کردند \*  
پسر مهر پرور جناب شیخ علی اکبر زیست  
در آن کشور نتوانست اگر بدست ستمکاران می  
افتاد بعد از پدر او نیز مانند پدر مهربان عرضه  
شمشیر میگشت \* و هر چند مومی الیه در عراق  
مدتی بشرف لقا فائز بود بعد بایران رفت دوباره

ص ۱۶۲

شوق مشاهده شعله ور شد و با حرم خویش  
سرگشته کوه و بیابان گشت پیاده و سواره  
قطع مراحل نمود و از سواحل مرور کرده با ضجیع  
خویش ببقعه مبارکه واصل گشت و در پناه  
حقّ امن و امان یافت و در ظلّ سدره منتهی روح  
و ریحان جست و بعد از صعود طلعت مقصود  
روحي لاجبائہ الفداء ثابت عهد و پیمان بود و نابت  
از فیض رحمت یزدان \* بصرف فطرت از شدت

محبّت شوق شاعری داشت و آرزوی قصائد  
و غزلخوانی ولی عاری از سجع و قوافی: "قافیه اندیشم  
و دلدار من" "گویدم مندیش جز دیدار من"  
باری، شیخ مذکور در نهایت فرح و سرور شوق صعود بجهان  
ربّ غفور داشت لهذا بنا را اشتیاق میگذاخت  
عاقبت از این جهان رفت و در جهان بالا خیمه بر  
افراخت \* امطر الله علی جدته الوابل الهطال من  
ملکوت الغفران و متّعه بالفوز العظیم فی فردوس  
الجنان و افاض علیه سجال الرّحمة فی جنّة الرّضوان\*

ص ۱۶۳

جناب آقا میرزا محمد خادم مسافر خانه  
و از مهاجرین و مجاورین جناب آقا میرزا محمد  
خادم مسافر خانه است \* این جوان الهی از اهل  
اصفهان بود و در ربیعان شباب در بین اجلاء علماء  
شهر بفرط ذهن و ذکاء از خانواده نئی محترم بود و در  
نجابت و فطانت و تحصیل معارف مشهور و مسلم \* از  
منقول و معقول بهره گرفت و از علوم و فنون  
نصیب موفور یافت ولی تشنه اسرار حقیقت بود  
و طالب عرفان حضرت احدیت \* از زلال فنون  
و معارف حرارت و عطش ساکن نگشت همیشه  
جویا بود و پویا و در محافل با دانایان ناطق و گویا  
تا آنکه این رؤیا تعبیر گشت سر مکنون و رمز

ص ۱۶۴

مصون ظاهر و آشکار شد از نفحة گلشن ابهی  
مشام معطر نمود و به پرتوی از شمس حقیقت دل  
و جان را منور کرد ماهی تشنه لب بچشمه حیات  
رسید و پروانه مشتاق شمع روشن یافت بشارت  
کبری طالب صادق را احیا نمود و پرتو صبح هدی دل  
و دیده را روشن کرد \* چنان نار محبت الله بر افروخت  
که دیده از این جهان و راحت کبری و نعمت

عظمی بدوخت و بسجن اعظم توجّه نمود \*  
 در اصفهان بر فاهیت معیشت مینمود و بخوشی  
 و سرور زندگانی میفرمود ولی شوق لقا او را آزاد  
 از هر قیود نمود قطع مسافت بعیده کرد و مشقت  
 شدیده دید و از ایوان بزندان شتافت در سجن  
 اعظم بعبودیت جمال ابهی و خدمت احباً پرداخت \*  
 مخدوم بود خادم گشت خواجه بود بنده گردید  
 سرور بود اسیر شد شب و روز آنی فراغت نداشت  
 و دمی راحت ندید مسافری را کهف امین بود  
 و مجاورین را مونس بی نظیر فوق طاقت میکوشید

ص ۱۶۵

و بمحبت یاران میجوشید و میخروشید \* جمیع مسافری  
 از او راضی و خوشنود و جمیع مجاورین از او سرور  
 و ممنون و از کثرت خدمات دائماً ملازم صمت و سکوت بود \*  
 تا آنکه مصیبت کبری رخ نمود و بنیان  
 صبر و قرار ویران شد آتش فراق چنان جانسوز  
 گشت که شب و روز آرام نداشت و مانند شمع  
 میگداخت از شدت التهاب احتراق حاصل شد  
 و شعله بر قلب و کبد زد جسم را تحمّل نماند شب  
 و روز تبّتل و تضرّع مینمود و آرزوی پرواز بجهان  
 اسرار میکرد و ربّ ادرکنی ادرکنی من هذا  
 الفراق و جرّعی كأس الوصال و اجرنی فی جوار رحمتک  
 یا ربّ الارباب، میگفت تا آنکه از این خاکدان بجهان  
 بی پایان طیران نمود \* هنیئاً له هذه الكأس الطافحة  
 بموهبة الله مریئاً له هذه المائدة التي حياة للقلوب  
 و الارواح \* متّعه الله بالورود على الورد المورود و رزقه  
 الحظّ الموفور من الرّفد المرفود \*

ص ۱۶۶

جناب آقا میرزا محمد وکیل  
 و از جمله اسرا از زوراء بحدباء جناب آقا میرزا



محمد وکیل است \* این نفس زکیّه از نفوسی است  
که در دار السّلام از کأس تسلیم و رضا آشامید و در  
سایه شجر طوبی بیا سود و بیارمید \* این شخص  
امین و کریم بود و در تمشیت مهمّ امور همت غریبی  
داشت و غیرت شدید \* در عراق شخص شهیر بود  
و معروف بحسن تدبیر چون مؤمن و موقن گردید  
بلقب وکیل ممتاز گشت \* و سبب تلقیب بوکیل این  
بود که در بغداد شخص شهیری بود معروف بحاجی  
میرزا هادی جواهری، مشار الیه را فرزندى بود  
ارجمند نام او آقا میرزا موسی که از قلم اعلى بحرف البقاء

ص ۱۶۷

ملقب گردید \* جناب حرف البقاء مؤمن و موقن  
شد و ثابت و راسخ و اما حاجی مشار الیه شخصی  
بود امیرمنش و در ایران و عراق حتّی هندوستان  
معروف ببذل و بخشش \* از اصل از وزراء ایران  
بود چون مرحوم فتحعلی شاه را دیده بر اموال دنیا  
دید که طمع بمال وزراء مینماید و آنچه اندوخته‌اند  
میرناید بلکه در مصادره حطام دنیا بیمحبا  
عقوبت و شکنجه مینماید و نام آنرا جریمه مینهد  
از خوف این ورطه خوفناک از وزارت و امارت  
گذشته بغداد شتافت \* و فتحعلی شاه او را از والی  
بغداد داود پاشا بخواست ولی پاشای مذکور غیور  
بود و حاجی مشار الیه بحسن تدبیر مشهور لهذا  
حرمت و رعایت نمود و حاجی بتجارت مشغول شد  
و بجواهری معروف گشت ولی نظیر امیری جلیل  
بحشمت بی پایان زندگانی مینمود \* و این شخص از  
نوادر دهر بود زیرا در قصر خویش در نهایت  
مکنت ایام بسر میبرد ولی خدم و حشم گذاشت

ص ۱۶۸

بتجارت مشغول و بحصول منافع کلیه مألوف \*

در خانه ئی باز داشت و از ترک و تاجیک و دور  
و نزدیک همیشه مهمانان عزیز داشت \* بزرگان  
ایران چون بزیارت عتبات عالیات میرفتند اکثر در  
خانه او مهمان میشدند سفره ئی مهتا و عیشی مهیا  
موجود میدیدند \* و حاجی مشارالیه فی الحقیقه از  
صدر اعظم ایران محترم تر و از جمیع وزراء حشمتش  
بیشتر و بآینده و رونده در بذل و بخشش روز بروز  
قدم پیشتر مینهاد \* در عراق فخر ایرانیان بود  
و مباحات هموطنان حتی بر وزراء و مشیرین عثمانی  
و بزرگان بغداد بذل و بخشش و انعام مینمود در عقل و تدبیر بی نظیر بود \*

باری، حاجی مشارالیه را هر چند در اواخر ایام  
از کبر سن امور تجارت پریشان شد ولی در  
زندگانی ابداً تغییر و تبدیلی نداد بر مثال سابق  
در نهایت حشمت و عزت زندگانی میکرد \*

و اموال عزیزی بزرگان از او بوام گرفتند و ندادند \*

ص ۱۶۹

از جمله والده آقا خان محلاتی صد هزار تومان  
قرض کرد ولی فلس واحد ادا ننمود زیرا بزودی  
فوت شد، از جمله ایلخانی مسمی بعلیقلی خان، از جمله  
سیف الدوله پسر فتحعلی شاه، از جمله والیه دختر  
فتحعلی شاه و قس علی ذلک از بزرگان ایران و امراء  
عثمانی و اعظام عراق و جمیع این دیون سوخت نمود \*

و لکن آن امیر کبیر بر حالت قدیم قائم و مستدیم  
و در اواخر ایام محبت غریبی بجمال مبارک پیدا نمود  
و بحضور مشرف میشد و خاضع بود \* روزی بخاطر  
دارم که در حضور مبارک عرض مینمود که در تاریخ  
هزار و دویست و پنجاه و چیزی میرزا موکب منجم  
مشهور در عتبات بود که شهیر آفاق بود \* روزی  
بمن گفت میرزا در نجوم قران عجیبی میبینم که مثل  
و نظیر نداشته و ندارد و این دلیل بر ظهور امر  
عظیمی است و یقین است که آن امر عظیم ظهور قائم موعود است \*

باری، این امیرجلیل در این حالت بود که

ص ۱۷۰

وفات نمود و ارث یک پسر و دو دختر گذاشت \*  
ناس را گمان چنان بود که حاجی مشارالیه بر ثروت  
سابق باقی و برقرار است لهذا مال میراث چند  
کرور موجود چه که هر کس از روش و سلوک او  
چنین گمان مینمود \* کار پرداز ایران و مجتهدین آخر  
الزمان و قاضی بی ایمان جمیع دندان تیز نمودند  
و در میان ورثه عربده و ستیزه انداختند تا باینواسطه  
مداخل کلیه نمایند لهذا تا توانستند بخرابی ورثه همت  
گماشتند کار بجائی رسید که جمیع ورثه فقیر و برهنه  
مانند و کار پرداز و مجتهدین و قاضی اموالی اندوخته نمایند \*  
جناب حرف البقا آقا میرزا موسی مؤمن و موقن  
و نفس مطمئنّه بود ولی دو خواهر که از مادر دیگر  
بودند بکلی از امر بیخبر \* روزی این دو خواهر  
با داماد مرحوم میرزا سید رضا به درب خانه آمدند  
دو دختر باندرون وارد و داماد در برون منزل نمود \*  
بعد بساحت اقدس دختران عرض کردند که ایلچی

ص ۱۷۱

و قاضی و مجتهدان بی ایمان خاندان ما را ویران کردند  
اما جناب مرحوم میرزا در اواخر ایام اعتمادی جز  
به مقام مقدّس نداشت هر چند غفلت نمودیم و در  
التجاء تأخیر ورزیدیم حال پناه آورده ایم و عفو  
گناه میطلبیم امید چنانست که نومید نگردیم و در  
صون عنایت و حمایت از این خطر شدید نجات یابیم  
توجهی در امور ما بنمائید و از قصور چشم پوشید \*  
جمال مبارک جواب قطعی فرمودند که مداخله در  
این امور منفور جمال مبارک است ولی آنان دست  
از دامان برنداشتند یک هفته در اندرون اقامت  
نمودند و هر صبح و شام فریاد الأمان برآوردند

وگفتند که ما از این درگاه سربر نداریم بلکه  
عاکف آستان شویم و مقیم عتبه ملائک پاسبان  
تا توجّهی در امور ما گردد و از دست ستمکاران و ظالمان رهائی یابیم\*  
جمال مبارک هر روز نصیحت میفرمودند که این  
امور راجع بحکّام و مجتهدانست ما را مدخلی نیست

ص ۱۷۲

ولی آنان بنهایت الحاح اصرار و ابرام مینمودند  
و استدعای نظر عنایت میکردند\* از قضا خانه  
مبارک از حطام دنیا منزّه و مقدّس بود و حضرات  
خوش گذران بآب و نان قناعت نمی نمودند باید  
به وام طعام مهیا گردد خلاصه از هر جهت مشکلات حاصل شد\*  
عاقبت روزی جمال مبارک مرا خواستند  
و فرمودند این مخدّرات از کثرت الحاح ما را بزحمت  
انداخته اند چاره ئی نه باید تو بروی ولی در یک روز  
این مسئله مهمّه را انجام دهی\* روز ثانی با جناب  
کلیم بخانه حاجی مرحوم رفتیم\* فوراً ارباب خیره  
حاضر ساختیم جمیع جواهرات را در غرفه ئی مهیا  
نمودند و دفاتر املاک را در غرفه دیگر و اشیاء  
ذیقیمت خانه را در غرفه دیگر حاضر ساختند\* چند  
نفر جواهری بتقویم جواهر پرداختند و چند نفر  
از اهل خبره قیمت خانه ها و دکانها و باغها و حمامها  
تعیین کردند\* چون آنان بکار مشغول شدند من

ص ۱۷۳

بیرون آمدم و در هر غرفه ئی نفسی گماشتم تا اهل خبره  
کار را باتفاق تمام نمایند\* قریب ظهر بود که این  
کار انجام یافت بعد بصرف ناهار پرداخته شد\*  
بعد از ناهار گفته گشت اهل خبره این اشیا را بدو  
قسم منقسم کنند تا قرعه انداخته شود قسمی  
سهم دختران و قسمی سهم جناب حرف بقا معلوم  
گردد و من بجهت دفع کسالت در بستر آرمیدم\*

قریب عصر برخاستم و صرف چای شد باندرون  
خانه آمدم ملاحظه شد که سه قسمت کرده اند سؤال  
نمودم که من تنبیه کردم دو قسمت شود چگونه سه  
قسمت شد \* جمیع ورثه و متعلقین بقول واحد جواب  
دادند البتّه باید ثلث خارج گردد لهذا سه قسمت نمودیم  
یک قسمت تعلق بحرف بقا دارد و یک قسمت تعلق  
بدختران و قسم ثالث در تحت تصرف شما است  
ثلث مال میّت است هر نوع مناسبت و مصلحت  
دانید صرف نمائید \* نهایت استیحاش حاصل شد که  
چنین امری از امکان خارج است ابدأً چنین تکلیفی

ص ۱۷۴

میارید که ممتنع و محال است و بجمال مبارک قسم یاد  
شد که فلس واحد قبول نمیشود \* آنان نیز قسم  
خوردند که ما جز باین قسم راضی نگردیم و قبول  
نمائیم \* این عبد گفت پس حال این مسئله را بگذارید،  
آیا حرفی دیگر در میان شما باقی مانده؟ جناب حرف  
بقا فرمودند البتّه نقود موجوده بکجا رفته؟ سؤال  
از مقدار شد، گفتند سیصد هزار تومان \* صبایای  
مرحوم حاجی گفتند از دوشق خارج نیست یا  
این مبلغ در خانه است در صندوق و یا در زیر خاک  
و یا در خارج است ما خانه و ما فیه را تسلیم میرزا  
میکنیم و هر یک با چادری برون میرویم و اگر  
چیزی یافت از حال باو هبه مینمائیم و اگر در خارج  
است لابد نزد شخصی امانت گذارده شده و آن  
شخص چون مطلع است که در این کار خیانت  
شده است چگونه با ما صداقت مینماید و آن مبلغ را  
اعاده میکند بلکه جمیع را از میان میبرد و جناب  
میرزا باید برهان کافی در این مسئله اقامه کند

ص ۱۷۵

بمجرد دعوی ثابت نگردد \* جناب حرف بقا

فرمودند که جمیع اموال تسلیم آنان بود من  
نه خبر داشتم و نه اثری میدانستم هر قسم خواسته مجری داشته‌اند \*  
باری، برهان واضحی در دست نداشت جز  
اینکه میفرمودند حاجی مرحوم ممکن است بی نقود  
باشند \* این عبد ملاحظه نمود که در این دعوی برهانی  
در دست نه و پایی شدن سبب رسوائیست و نتیجه  
ندارد \* لهذا گفتم قرعه بیندازید قرعه انداختند  
ثلث ثالث را گفتم غرفه ئی گذاشتند و مهر و موم  
نمودند مفتاح غرفه را بحضور مبارک آوردم عرض  
کردم کار با تمام انجامید و این بصرف تأیید مبارک  
بود و الا یکسال تمام نمیشد \* ولی مشکلی در میان  
آمده تفصیل ادعا و فقدان بیانات را عرض کردم  
وقوعات را بتمامه شرح دادم و عرض کردم که حضرت  
حرف بقا بسیار مدیونست و اگر موجود خویش را  
بدهد وام تمام نگردد پس بهتر آنست که مستدعای

ص ۱۷۶

ورثه را بعد از الحاح نفس مبارک قبول فرمایند  
و بحرف بقا ببخشند تا اقللاً از گیر و دار دیون  
رهائی یابد و چیزی از برای او باقی ماند \*  
روز ثانی حضرات ورثه حاضر شدند و از  
ساحت اقدس رجا کردند که من ثلث را قبول نمایم  
فرمودند این مستحیل است بسیار الحاح و التماس  
و رجا نمودند که نفس مبارک قبول فرمایند و در  
موارد خیریه بامر مبارک صرف شود \* فرمودند من  
این مبلغ را شاید در مورد واحد صرف نمایم \*  
عرض کردند ما را در آن خصوص رأیی نیست  
ولو بدریا افکنده شود و ممکن نیست دست از دامن  
برداریم مگر آنکه این رجا مقبول درگاه شود \*  
در جواب فرمودند من این ثلث را قبول نمودم و برادر  
شما حرف بقا بخشیدم بشرط آنکه من بعد با دعائی  
دم نزد \* ورثه بشکرانه پرداختند و این قضیه

عظیم در یوم واحد انجام یافت نه صدائی و نه ندائی  
و نه دعوائی باقی ماند \* حضرت حرف البقاء بنهایت

ص ۱۷۷

الحاح خواستند قدری از جواهرها تعارف کنند  
قبول ننمودم نهایت قبول انگشتی خواهش  
نمودند ولی انگشترگران قیمت یاقوت رمانی حبابی  
بی عیب بود نادر الامثال بود و اطرافش مرصع  
بالماس بود قبول نشد در حالتیکه عبا در بر نبود  
بلکه قبائی ریسمانی که از قدم عالم خبر میداد در  
بر بود و فلس واحد غیر مالک بقول خواجه  
حافظ (گنج در آستین و کیسه تهی) \*  
باری، جناب حرف البقاء در مقابل این عنایت  
جمع ما یملک را از بساتین و عقار و اراضی و املاک  
تقدیم حضور نمود قبول نفرمودند \* بعد علمای  
عراق را شفیع قرار داد جمیعاً بحضور شتافتند  
و استدعای قبول نمودند بکلی امتناع فرمودند \*  
عرض کردند اگر قبول نفرمائید جناب حرف بقاء  
در اندک زمانی جمیع را بباد میدهد خیر خود او  
اینست که تصرف در وی نتواند \* باری، بخط خود  
هبه نامه متعدده مطابق مذاهب خمسہ بعربی و فارسی

ص ۱۷۸

دو نسخه مرقوم نمود و حضرات علماء را شاهد اتخاذ  
کرد و هبه نامه را بواسطه علمای بغداد از جمله عبد  
السلام افندی عالم نحیر و سید داود افندی فاضل  
شهیر تقدیم کرد \* جمال مبارک فرمودند ما خود میرزا  
موسی را وکیل قرار دادیم \*  
باری، بعد از اینکه جمال مبارک برومیلی تشریف  
بردند جناب حرف بقا بلوک هندیه که قریب کربلا  
است حاصلات عشریه اش را از حکومت بالتزام  
اشتری نمود و خسران عظیم کرد قریب صد هزار

تومان زیان نمود حکومت املاک را ضبط کرد  
و جمیع را بفروخت ولی بابخس اثمان \* بساحت اقدس  
عرض شد فرمودند ابدأ تفوه منمائید و نامی از این  
املاک مبرید \* در این اثنا از ادرنه نفی بعکا واقع  
شد جناب آقا میرزا محمد بحکومت مراجعت  
کرد که من وکیل جمال مبارکم این املاک تعلق  
بحرف بقا ندارد چگونه ضبط نمودید ولی چون  
سندی در دست نداشت زیرا اوراق هبه در عکا

ص ۱۷۹

بود لهذا مدعایش در نزد حکومت مقبول نیفتاد  
ولی در بین کل شهرت بمیرزا محمد وکیل یافت اینست  
سبب تلقیب او بوکالت \*

باری، در ادرنه بودیم که خاتم مذکور یعنی  
یاقوت را بواسطه سید علی اکبر جناب حرف بقا  
ارسال نمود جمال مبارک امر بقبول فرمودند \*  
چون بعکا رسیدیم یاران الهی بیمار شدند و در بستر  
بعلل و امراض گرفتار گشتند \* این عبد آن انگشتر را  
بهندوستان نزد نفسی از احباب فرستاد تا بزودی  
بفروشد و مبلغ را بفرستند و صرف بیماران گردد \*  
ولی آن نفس مبارک فلسی نفرستاد بعد از  
دو سال مرقوم نمود که من به بیست و پنج لیره فروختم  
و صرف زائرین کردم و حال آنکه قیمت خاتم  
وافر بود \* ولی این عبد شکوه ننمود و بشکرانه  
پرداخت که الحمد لله از آن اموال غباری بدامن تعلق نیافت \*  
خلاصه جناب میرزا محمد وکیل اسیراً از عراق

ص ۱۸۰

بجدباء ارسال شد و بنهایت زحمت و مشقت گرفتار  
گشت غنی بود فی سبیل الله فقیر شد  
راحت بود در راه خدا بزحمت افتاد و ایامی چند  
در نهایت تذلل و تبتل در موصل بسر برد و عاقبت



منقطعاً عمّا سوى الله و منجذباً بنفحات الله از این عالم  
ظلمانی بجهان نورانی صعود نمود \* علیه التَّحِيَّة و التَّنَاء  
و فتح الله على ترابه ابواب السماء بماء منهمر من العفو والغفران \*

-----

جناب حاجی محمد رضای شیرازی  
و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی  
محمد رضای شیرازیست \* این شخص ربّانی از اهل  
شیراز بود در نهایت عجز و نیاز مظهر ایمان  
و ایقان بود و در نهایت اطمینان \* چون ندای الهی  
بلند شد این مستمند بظّلّ عنایت خداوند شتافت

ص ۱۸۱

ندای الست را بلی گفت و مشکوة نور هدی  
گشت \* در نهایت تبّتل و تصرّع بود و مدّتی مدیده  
بخدمت افنان سدره مبارکه حضرت حاجی میرزا  
محمد علی موفق شد و همیشه مجالس و مؤانس بود  
و در جمیع امور خیر خواه و خالص \* تا آنکه بعد از  
مسافرت بممالک بعیده بارض مقدّس شتافت و در  
نهایت خضوع و خشوع سر باستان حضرت احدیّت  
گذار و بشرف لقا فائز گشت و از دریای  
الطاف بی پایان مغترف شد \* مدّتی در عتبه علیا  
اقامت نمود و در اکثر ایام بشرف حضور مشول  
می یافت نظر عنایت شامل بود و فضل و موهبت  
کامل و در حسن اخلاق فائق و بتعالیم الهیه  
سالک و عامل \* در نهایت صبر و سکون بود و بکلی  
فانی در اراده حضرت بیچون از خود مقصدی  
نداشت و تعلق باین عالم فانی نیافت \* جز رضای  
الهی آرزو نبود و بغیر از سلوک در سبیل او آمانی نه \*

ص ۱۸۲

بعد بمدینه بیروت شتافت و در آنجا بخدمات  
حضرت افنان علیه بهاء الله قیام کرد \* مدّتی مدیده

بر این منوال ایام بسر برد و بکرات و مرات باستان  
مقدس رجوع نمود و بمنظر اکبر مثل یافت \* تا  
آنکه در صیدا علیل و مریض شد و طاقت و تحمل  
رجوع بعکا نماند در نهایت تسلیم و رضا بملکوت  
ابهی پرواز کرد و مستغرق بحر انوار گردید و از  
قلم اعلی در ذکر او عنایت بی پایان صدور یافت \*  
فی الحقیقه این شخص از ثابتین راسخین بود  
و در عبودیت جمال مبارک رکنی رکین \* بکرات  
و مرات از فم مطهر ذکر خیر او مسموع گشت \* علیه  
التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ وَ عَلَيْهِ الْبَهَاءُ الْإِبْهِي وَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ الْكُبْرَى  
وَ لَهُ الْمَغْفِرَةُ الْعَظْمَى مِنْ رَبِّ السَّمَوَاتِ الْعُلَى \* قبر  
منورش در مدینه صیدا در جوار مقام  
مشهور بمقام حضرت یحیی است \*

-----

ص ۱۸۳

جناب حسین افندی تبریزی

و از جمله مهاجرین و مجاورین حسین افندی  
تبریزست \* این جوان از اهل تبریز و از صهبای  
محبت الله جام لبریز بود \* در ریعان جوانی از ایران  
بیونان سفر نمود و ایامی در آن خطه و دیار بکسب  
و کار مشغول بود و اوقاتی بسر میبرد \* تا آنکه  
بدرقه عنایت رسید از یونان باز میرشتافت  
و در آن اقلیم بشارت ظهور جدید شنید بجوش  
و خروج آمد و از آهنگ سروش مست و مدهوش  
شد از سود و زیان برست و آهنگ کوی جانان  
نمود و باستان مقدس فائز گشت \* مدتی ملازم  
درگاه بود و مقرب بارگاه بعد مأمور بسکنی در

ص ۱۸۴

مدینه حیفا گردید همواره بخدمت یاران پرداخت  
و محط رحال دوستان بود بسیار خوش خلق و خوشخو

بود اخلاق بدیع داشت و مقصد رفیع با دوست  
و بیگانه آشنا بود و بجمیع ملل ارض خیر خواه و مهربان \*  
بعداز صعود نیر اعظم بملاً اعلی ثابت و مستقیم  
بود و بر عبودیت جمال مبارک راسخ و مستدیم  
و با یاران مونس و ندیم \* مدتی مدیده بر این منوال  
سلوک مینمود و خود را عزیزتر از سلاطین و ملوک  
میدید \* تا آنکه صهریت حضرت آقا میرزا محمد قلی  
برادر جمال مبارک حاصل کرد \* بر این منوال اوقاتی  
در کمال روح و ریحان بسر برد و از افتتان و امتحان  
خائف و هراسان بود که مبادا طوفان امتحان اوج  
گیرد و موج افتتان نفوس را بقعر بی پایان رساند  
همواره خائف و هراسان بود و آه و فغان مینمود \* تا  
آنکه از حیات دنیا بیزار شد و بدست خویش نزع  
ثیاب حیات این جهان کرد \* علیه التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ

ص ۱۸۵

و علیه الرَّحْمَةِ وَ الرَّضْوَانِ وَ غَفَرَعْنَهُ وَ ادْخَلَهُ اللهُ فِي  
الْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَ فَرَدَّوَسَهُ الْاَعْلَى \* قبر معطرش در حيفا است \*

-----

جناب آقا جمشید گرجی

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا جمشید  
گرجی بود \* این رجل رشید منشأ حیاتش گرجستان  
بود و نشو و نمایش در شهر کاشان جوانی بود  
در نهایت صدق و امانت و دیانت و غیرت \* چون  
بشارت طلوع صبح هدی شنید و بمژده اشراق  
شمس حقیقت از افق ایران بیدار شد بشور و وله  
آمد و شوق و شعف یافت نار محبت الله بر افروخت  
پرده شبهه و ارتیاب بسوخت نور حقیقت  
درخشید شمع هدایت روشن گردید \* مدتی در ایران  
بود عاقبت برومیلی اقلیم عثمانیان شتافت در ارض

ص ۱۸۶

سرّ بحضور مثنوی یافت و بشرف لقا فائز گردید\*  
در نهایت انجذاب و انبساط بود تا آنکه بامر مبارک  
با جناب آقا محمد باقر و جناب آقا عبد الغفار باسلامبول  
سفر نمود\* در آنجا اسیر ستمکاران گشت و بسلاسل  
و زنجیر افتاد\* سفیر کبیر ایران او را باجناب استاد  
محمد علی دلاک هر دو را صفدر و صف شکن قلم  
داد جناب جمشید را رستم دستان گفت و جناب  
استاد محمد علی را شیرژیان شمرد\* این دو نفس  
محترم را بعد از حبس و قفس از بلاد روم بمرز و بوم  
ایران اسیر فرستاد تا تسلیم حکومت آن دیار  
کنند و بدار و صلابه زند تنبیهات شدید  
نمودند که مواظبت تمام نمایند مبادا فرار کنند\* لهذا  
در منازل و مراحل آنان را در جاهای سخت حبس  
مینمودند تا روزی ایشانرا در چاله ئی مانند چاه  
انداختند و تا بصبح آن دو بیگناه در نهایت مشقت  
و عنا اوقات بسر بردند\* صبح آقا جمشید فریاد بر  
آورد که ای عوانان مگر ما حضرت یوسفیم که در قعر

ص ۱۸۷

چاه افتاده ایم اما یوسف صدیق از قعر چاه باوج  
ماه رسید و چون وقوع ما در چاه در سبیل الهی  
است شبهه ئی نیست که این بثر عمیق رفیق اعلی است\*  
باری، آنانرا در حدود و ثغور ایران تسلیم  
رؤسای اکراد کردند که بطهران بفرستند سروران  
اکراد چون این دو مظلوم را خیر خواه عباد دیدند که  
بدون گناه بدست تطاول اعداء مبتلا گشتند  
لهذا رها نمودند و بطهران نفرستادند\* بمجرد رهائی  
با نهایت روح و ریحان پیاده بکوی جانان شتافتند  
تا آنکه در سجن اعظم در جوار جمال قدم منزل و مأوی نمودند\*  
آقا جمشید ایامی بنهایت سرور و فرح راحت  
و خوشی میکرد و بالطاف حضرت رحمن وجد  
و طرب داشت و بعضی اوقات بشرف حضور

مثول می یافت و در نهایت سکون و قرار بود\*  
جمع یاران از او راضی و او از خدا راضی در این  
حالت ندای، یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی

ص ۱۸۸

ربک راضیه مرضیّة، شنید و ندای ارجعی را، بلی  
گفت از سجن اعظم باوج اعلی شتافت و از  
عالم خاک بجهان پاک پرواز نمود \* اغاثه الله فی الرفیق  
الاعلی و ادخله فی فردوس الابهی و اخلده فی  
جنة المأوی و علیه التّحیة و الثّناء \* قبر معنبرش در عکا است \*

حاجی جعفر تبریزی و اخوان

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی  
جعفر تبریزست \* اینها سه برادر بودند حاجی  
حسن و حاجی جعفر و حاجی تقی \* این سه برادر  
مانند سر طائر سه ستاره بودند که بنور محبت الله  
روشن و از افق ایمان و ایقان میدرخشیدند \*  
اما حاجی حسن از سابقین بود و از بدایت

ص ۱۸۹

طلوع فجر ساطع مستضیء و لامع گشت ولی پرشور  
بود و شدید الشّعور \* بعد از ایمان بهر شهر و کوی  
ایران رفت و نفّسش در قلوب مشتاقان اثر نمود \*  
تا آنکه بعراق عرب شتافت و در سفر اول  
طلعت مقصود بشرف حضور موفق گشت از  
مشاهده انوار جمال منجذب بملکوت جلال گردید  
سرگشته و سودائی شد و افروخته و نورانی گردید  
مأمور برجوع بایران شد تاجر پيله ور بود و از شهر بشهر سفر میکرد \*  
در سفر ثانی جمال مبارک بعراق آتش اشتیاق  
شعله ور شد و در نهایت انجذاب در دارالسلام  
بغداد سرمست باده وصال گردید \* هر چندی  
سفر یا ایران میکرد و مراجعت مینمود و بذکر

و فکر و ترویج مشغول بود بکلی رشته تجارت  
از دست رفت و اموال تالان و تاراج دزدان گردید \*  
باصطلاح خود او سبکبار شد و از هر تعلقی بیزار  
گشت انجذاب بدرجه ئی رسید که مجنون یار مهربان

ص ۱۹۰

شد و مفتون دلبر دو جهان گردید مشهور بمجذوبی  
شد حالات عجیبه رخ میداد \* گهی در نهایت  
فصاحت و بلاغت بتبلیغ میپرداخت و آیات  
و احادیث شاهد می آورد و دلائل عقلیه اقامه  
مینمود \* حاضران میگفتند که این شخص بسیار  
عاقل و دانا و متین و رزین است \* و گهی از فرط  
انجذاب صبر و قرار نمیماند برقص و طرب می پرداخت  
گهی باواز بلند اشعار میخواند گهی بتصنیف تغنی  
میکرد \* و در اواخر ایام مؤانس و مصاحب جناب  
منیب بود و با یکدیگر رازها داشتند و آوازا در دل و جان \*  
باری، در سفر اخیر یاران باذربایجان شتافت  
و بی محابا نعره یا بهاء الابهی زد و بی مدارا صیحه  
بلند نمود \* بعضی از ملحدان با خویشان متفق شدند  
و آن مجذوب مظلوم را بباغی بردند در بدایت  
سؤال و جواب کردند بی پرده بیان اسرار نمود  
و براهین قاطعه بر اشراق انوار اقامه کرد آیات

ص ۱۹۱

قرآن تلاوت نمود و احادیث از حضرت رسول  
و ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرد بعد در کمال  
شوق و وله باواز و شهناز پرداخت و اشعاری که  
دلیل بر ظهور بود ترانه نمود \* آن ستمکاران خون  
آن مظلوم بریختند و جسد مطهرش را شرحه شرحه  
نموده در زیر خاک متواری نمودند \*  
و اما جناب حاجی محمد جعفر، این پاک گهر نظیر  
برادر منجذب جمال انوار گردید و در عراق بلقay

نیر آفاق مشرف شد \* او نیز مشتعل بنار محبت الله  
گردید و منجذب بنفحات الله گشت مانند  
برادر پيله ور بود و همیشه در گردش و سفر \*  
وقت حرکت جمال مبارک از دارالسلام بیای تخت  
اسلام در ایران بود و چون رکاب مقدس در ارض  
سراسر استقرار یافت از آذربایجان با برادر خویش  
حاجی تقی بادرنه وارد شدند و در گوشه ئی منزل  
و مأوی کردند \* و چون ظالمان دست تطاول  
گشودند تا جمال مبارک را بسجن اعظم برند

ص ۱۹۲

احباً را از معیت معشوق حقیقی ممانعت کردند  
مقصودشان آن بود که جمال مبارک را با معدودی  
از متعلقان باین زندان بیاورند \* حاجی مذکور  
چون خود را ممنوع دید بتیغی حلقوم خویش را  
ببرید بحالتی که خلق بجزع و فزع آمدند  
و حکومت اجازه سفر کل احباب بمعیت مبارک  
داد و این ببرکت حرکت عاشقانه حاجی مذکور شد \*  
بعد حلقوم جناب حاجی را دوختند و بهیچوجه  
گمان التیام نمیرفت و او را موقتاً گفتند که باید  
باشی اگر حلقوم التیام یافت ترا با برادر حرکت  
میدهیم مطمئن باش و محبوب آفاق نیز چنین امر  
فرمودند \* لهذا حاجی مذکور را در خسته خانه  
گذاشتیم و بزندان عکا شتافتیم \* بعد از دو ماه  
جناب حاجی با برادر حاجی تقی وارد قلعه عکا شدند  
و بمسجونین انضمام یافتند \* جناب حاجی ناجی  
روز بروز شعله بیشتر میزد و از شام تا سحر بیدار

ص ۱۹۳

بود و بمناجات و گریه میپرداخت تا آنکه  
شبی از ایوان رباط بیفتاد و صعود بملکوت آیات نمود \*  
و همچنین برادر خوش اخترش حاجی تقی او نیز جعفر را

از هر جهت برادر بود بهمان حالت لکن ساکن تر  
همیشه بعد از حاجی در اطافی تنها بسر میبرد  
وصمت و سکوت صرف بود و دائماً تنها در کمال  
ادب می نشست حتی در شبها\* شبی در بالای بام در  
نصف شب بمناجات مشغول بود صبح او را افتاده  
در پای دیوار یافتند ولی از هوش رفته معلوم نشد  
که سهواً افتاده و یا آنکه خود را انداخته\* چون  
بهوش آمد گفت چون از بقا بیزار شدم لهذا  
آرزوی فنا کردم نمیخواهم دقیقه ئی در این جهان بمانم دعا کنید تا بروم\*  
اینست شرح حال این سه برادر\* هر سه  
از نفوس مطمئن بودند و راضی و مرضیه گردیدند  
مشتعل و منجذب بودند پاک و مقدس بودند لهذا

ص ۱۹۴

در نهایت انقطاع و توجه بملکوت اعلی ارتحال و ارتقا  
کردند\* البسهم الله خلع الفضل والاحسان فی  
ملکوت الغفران و اغرقهم فی بحار رحمته الی ابد  
الآباد و علیهم التَّحیة و التَّناء\*

حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان  
و از جمله نفوس زکیه و حقیقت نورانیه و جلوه  
رحمانیه حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل  
الدوله است\* این فرع جلیل از افنان سدره مبارکه  
است و شرف اعراق با حسن اخلاق جمع نموده بود  
نسبتش نسبت حقیقی بود و از جمله نفوسی بود که  
بمجرد قرائت رساله ایقان منجذب بنفحات الله شد  
و منشرح بترتیل آیات الله\* چنان بهیجان آمد که از  
ایران لَبیک گویان در نهایت روح و ریحان بعراق  
شتافت آتش اشتیاق چنان بر افروخت که کوه

ص ۱۹۵

و بیابان طی کرد و تا ورود عراق آرام نیافت در دار



السّلام بساحت اقدس مثول یافت و باوج قبول  
رسید ولی بروحانیتی و ولهی و انجذابی و انقطاعی که  
وصف نداشت \* وجه مبارکش چنان نورانی و صبیح  
بود که احبّا نام او را در عراق افنان ملیح گذاشتند  
فی الحقیقه نفس مبارکی بود و شخصی محترم \*  
از بدایت حیات تا نفس اخیر در خدمت  
تقصیر ننمود فاتحة الحیات انجذاب بنفحات الله  
و خاتمة المطاف اعظم خدمت بامر الله \* خوش رفتار  
بود و خوش گفتار و خوش کردار \* دقیقه ثی  
در عبودیت فتور نداشت و بنهایت فرح و سرور  
بمهامّ امور میپرداخت اخلاق و اطواری داشت که  
حرکات و سکونات و رفتار و معاملات تبلیغ امر الله  
بود و سبب تنبّه ناس \* و چون در بغداد بشرف لقا  
فائز شد بعد از رجوع بایران بلسان فصیح نیز  
مباشرت بتبلیغ کرد \* تبلیغ چنین باید بلسان فصیح  
و قلم سریع و حسن اخلاق و حلاوت گفتار خوشی

ص ۱۹۶

رفتار و کردار حتّی اعداء و خصماء شهادت بر علویّت  
و روحانیت او میدادند که این شخص از جهت رفتار  
و گفتار و تقوی و امانت و دیانت بی نظیر است  
و در جمیع شئون فرید و وحید ولی حیف که  
بهائیت \* یعنی مثل ما بی باک و بی مبالات و مرتکب  
سیئات و منهمک در شهوات و مطیع نفس و هوی  
نیست \* سبحان الله ملاحظه نمودند که بمجرد وصول  
نفحات جنّت ابھی بمشام آن مطلع هدی منقلب  
شد و منقطع گشت و مشکوة شعاع شمس حقیقت شد،  
باری، متنبّه نشدند \* ایامیکه در یزد بود بظاهر  
مشغول تجارت ولی بحقیقت سبب انتشار نور  
هدایت مقصدی جز اعلاء کلمة الله نداشت  
و آرزویی جز نشر نفحات الله نمینمود و فکری جز  
تقرّب بارگاه کبریاء نمیکرد و ذکری جز ترتیل

آیات الله نداشت \* مظهر رضای جمال مبارک بود  
و مطلع عطای اسم اعظم بکرات و مرات از فم

ص ۱۹۷

مطهر نهایت رضایت در حق او استماع گردید لهذا  
یقین کل بود که مصدر امر عظیمی خواهد شد \*  
تا آنکه بعد از صعود نهایت ثبوت و رسوخ در میثاق  
ظاهر نمود و بیش از پیش بخدمت پرداخت با  
وجود موانع بسیار و مشاغل بی حد و شمار  
و تشتت افکار راحت و تجارت و املاک و اراضی  
و عقار را ترک نمود و بعشق آباد شتافت و بنای  
مشرق الاذکار پرداخت \* و این خدمتی عظیم بود زیرا  
اول شخصی است که بنیان مشرق الاذکار  
کرد و در بنای بیت توحید عالم انسانی بانی اول  
گشت و بمعاونت احبای عشق آباد موفق بان  
شد که بر دیگران سبقت جست \* و مدت مدیدی  
در عشق آباد آرام نداشت شب و روز تشویق  
و تحریص میکرد تا احبای عشق آباد نیز همت  
نمودند و بیش از قوت و استطاعت بانفاق پرداختند  
تا بنیان رحمن بلند شد و صیت آن بشرق و غرب  
رسید \* جمیع اموال خویش را در بنیاد این بنیان

ص ۱۹۸

صرف نمود مگر اقلّ قلیلی لهذا انفاق چنین باید  
و شرط وفا چنین است \*  
بعد بارض مقدّس شتافت و در جوار مطاف  
ملاً ابهی در پناه مقام اعلی در نهایت تضرّع و ابتهال  
و غایت تنزیه و تقدیس ایّامی بسر برد \* همیشه بذکر  
حقّ مشغول بود و بقلب و لسان مناجات میکرد  
روحانیت عظیمی داشت و نورانیت عجیبی \* از  
جمله نفوسی است که قبل از کوس الست طبل  
بلی زد در ایّام عراق در سنین بین سبعین و ثمانین

مشتعل بنار محبت نیر آفاق شد و مشاهده اشراق  
از افق ابهی نمود و آنی انا حی فی افق الابهی ملاحظه کرد \*  
بشاشت غریبی داشت هر وقت محزون  
میشدم با ایشان ملاقات مینمودم فوراً فرح و سرور  
رخ میداد \* الحمد لله عاقبت در نهایت نورانیت  
در جوار مقام اعلی بملکوت ابهی شتافت و مصیبت  
ایشان بعدالبهاء بسیار اثر کرد \* مرقد منورش

ص ۱۹۹

در حیفاً در جوار حظیره القدس نزدیک بمقام خضر  
است باید در نهایت اتقان بنیان گردد \* نور الله  
مضعفه بانوار ساطعة من ملکوت الابهی و طیب الله  
جدته المطهر بصیب مدرار من الرفیق الاعلی و علیه البهء الابهی \*

-----  
جناب آقا عبد الله بغدادی

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا عبد الله  
بغدادیست \* در بدایت جوانی در بین خلق مشهور  
بهوی و هوس بود و منهمک در لذائذ کل  
او را اسیر شهوات میدانستند و مستغرق احساسات  
جسمانی میگفتند \* ولی بمجرد ایمان و ایقان و انجذاب  
بنفحات رحمن خلق جدیدی شد و حالت غریبی  
یافت بکلی منقلب شد زمینی بود آسمانی شد  
جسمانی بود روحانی شد ظلمانی بود نورانی شد

ص ۲۰۰

هوائی بود رحمانی شد خزف بود در صدف  
گشت سنگ سیاه بود لعل درخشان شد \* حتی  
در میان اغیار ولوله افتاد که این جوان را چه  
انقلابی حاصل شده منقطع و منجذب گشته  
آلوده بود پارسا گردیده منهمک در هوی  
بود مظهر زهد و تقوی گشته از دنیا گذشته  
بساط عیش و طرب برچیده شور و وله یافته \*

باری، آسایش و زندگانی رها کرد و پیاده رو  
بعکا گذارد بدرجه ئی رویش نورانی و خویش  
روحانی شده بود که مشاهده اش سبب سرور انسان  
بود \* میگفتم آقا عبد الله در چه حالتی؟ در جواب  
میفرمود: بفضل و عنایت جمال مبارک تاریک بودم  
روشن گشتم گلخن بودم گلشن شدم معذب  
بودم راحت شدم دلبسته هر قیدی بودم پاک و منزّه  
گشتم دل بستگی بخلق داشتم تعلق بحق یافتم مرغی  
در قفس بودم آزاد شدم \* هر چند در صحرا بستر

ص ۲۰۱

و بالین از خاک است و لکن در نظرم پرند و پرنیان  
سابق فراش حریر بود اما روح در عذاب  
الیم حالی بی سر و سامان ولی در نهایت روح و ریحان \*  
باری، این شخص آشفته دل از مشاهده  
مظلومیت نیر آفاق بخون آغشته گردید و آرزوی  
جانفشانی داشت تا آنکه فدای یار مهربان  
گشت و از این جهان تاریک بعالم نورانی شتافت \* قبر منورش در عکا است \*  
عليه البهاء الابهی و عليه الرّحمة من فیض الکبریاء \*

ص ۲۰۲

حضرت آقا محمّد مصطفی بغدادی  
و از جمله مهاجرین و مجاورین حضرت آقا محمّد  
مصطفی بغدادی بود \* این سراج و هاج سلیل جلیل  
عالم تحریر الشیخ محمّد شبل در عراق عرب بود و از  
جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت  
و وفاق شهیر آفاق بود \* از بدو طفولیت در شبستان  
دل بدلالت پدر شمع هدایت بر افروخت و پرده  
موهوم بسوخت دیده بینا گشود و آیات کبری  
مشاهده نمود و بی محابا نعره قد اشرفت الارض بنور ربهها بلند نمود \*  
سبحان الله با وجود آنکه تعرّض شدید بود

و عقوبت پدید و یاران هر یک در زاویه تقیه

ص ۲۰۳

در نهایت خوف و بیم در چنین اوقاتی آن  
شخص کریم در نهایت شجاعت جسورانه حرکت  
مینمود و مردانه مقاومت هر ظالمی میکرد \* کسیکه  
در عراق در تاریخ هفتاد شهیر بمحبت نیر آفاق  
بود این ذات محترم بود \* چند نفسی دیگر که در دار  
السلام و حوالی بودند در زوایای احتیاط و کتمان خزیده اسیر نسیان بودند \*  
باری، این هژبر فائق در هر کوئی جسورانه  
و مردانه عبور و مرور مینمود و عوانان از قوت  
بازو و شدت باس او جرئت تعرض نمینمودند \*  
و چون جمال قدم از سفر کردستان رجوع فرمودند  
جلوه مردانه آن شخص رشید در اعین و انظار  
ببفرود هر وقت مأذون میشد بحضور میشتافت  
و از فم مطهر اظهار عنایت میشنید \* اول شخص  
احباً در عراق بود و بعد از وقوع فراق و حرکت  
موکب مبارک بمدینه کبری در نهایت ثبوت  
و استقامت مقاومت اعدا مینمود کمر بر خدمت

ص ۲۰۴

بست و واضحاً مشهوداً نفوس را هدایت مینمود \*  
چون اعلان من ینظره اللّهی بمسامع اهل آفاق  
رسید جناب مشار الیه از نفوسی بود که قبل از  
اعلان مؤمن و موقن بود فرمود انا آمنّا قبل  
ان یرتفع النداء \* زیرا قبل از نداء نفس اشراق پرده از اهل آفاق برداشت هر  
بینائی مشاهده انوار مینمود و هر طالبی جمال مطلوب میدید \*  
باری، بنهایت قوت بر خدمت امر برخاست  
و شب و روز آرام نداشت \* بعد از حرکت جمال  
قدم بسجن اعظم و اسیری یاران از زوراء بحدباء  
و خصومت مشاهد اعدا و تعرض اهل بغداد در دار  
السلام باز فتوری نیاورد بلکه بکمال استقامت

مقاومت مینمود \* مدّتی بر این منوال گذشت  
شوق لقا چنان بهیجان آمد که فریداً وحیداً توجه  
بسجن اعظم نمود و در ایّام شدّت و ضیق بعکا  
وارد گشت و بشرف لقا فائز گردید و خواهش

ص ۲۰۵

سکنی در حوالی عکا نمود مأذون به بیروت شده  
در آنجا بخدمت پرداخت و جمیع زائرین را حین  
حضور و رجوع خادم صادق بود و عابد فائق  
بنهایت مهربانی میزبانی میکرد و در تمشیت امور  
حین عبور و مرور جانفشانی مینمود تا شهیر آفاق  
گشت \* و چون شمس حقیقت افول نمود و نیر  
ملاً اعلی صعود فرمود بر عهد و میثاق چنان  
ثبوت و استقامت بنمود که متزلزلین جرئت نفس  
نداشتند مثل شهاب ثاقب رجم شیاطین بود  
و مانند سیف قاطع ناظم ناکشین \* هیچ یک از ناکشین  
جرئت عبور و مرور از کوی او نمینمود و اگر  
تصادف میکرد صمّ بکم عمی فهم لایرجعون بودند \*  
مظهر لا تأخذه فی الله لومة لائم بود و لا یزعزعه  
صوله شاتم ظاهر و آشکار بود \*  
باری، بر نمط و اسلوب سابق بقلبی فارغ و نیّتی  
صادق خادم یاران ثابت بود و قاصدان آن تربت  
پاک و طائفان مطاف ملاً اعلی را بجان و دل خدمت

ص ۲۰۶

مینمود \* و از بیروت باسکندرون نقل و حرکت  
نمود و در آنجا ایّامی بسر برد و منجذباً الی الله  
و منقطعاً الیه و مستبشراً ببشارات الله و متشبّثاً بالعروة  
الوثقی شهپر تقدیس بگشود و برفیق اعلی پرواز نمود \*  
رفعه الله الی الاوج الاعلی و الرفیق الابهی و ادخله  
فی عالم الانوار ملکوت الاسرار محفل تجلّی ربّه العزیز  
المختار و علیه البهاء الابهی \*

-----  
جناب سلیمان خان تنکابانی

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب سلیمان  
خان تنکابانی بود که ملقب بجمال الدین گشت \*  
جناب مذکور در تنکابان تولد یافت و از خاندان  
قدیم آن اقلیم است در مهد عزت نشو و نما نمود  
و از پستان راحت و عنایت شیر خوار شد و در آغوش  
رفاهیت و ثروت تربیت گشت \* از صغرسن، بدو

ص ۲۰۷

طفولیت همتی بلند داشت و مقاصدی ارجمند  
غیرت مجسمه بود و همت مشخصه ب فکر مناصب  
افتاد و بر اقران و امثال تفوق خواست \* لهذا از  
موطن اصلی بمقرّ سریر سلطنت، مدینه طهران  
شتافت امید سروری داشت و رجای مهتری و بر اقران و امثال برتری \*  
ولی در طهران نفحه رحمن بمشام رسید و ندای  
یار مهربان بشنید و از دغدغه جاه و غلغله بارگاه  
و حشمت و عزت این خاکدان برهید از قید آزاد  
شد و بموهبت الهیه دلشاد گشت \* صدر جلال را  
صفّ نعال شمرد و مسند و منصب را سریع  
الزوال یافت \* از آلودگی گذشت و باسودگی دل  
بست از قید زنجیر آزاد شد و از سلاسل تعلق  
بدنیا رهائی یافت \* لهذا احرام حرم کبریا بست  
و عزم کوی دوست نمود و بسجن اعظم رسید  
و ایامی چند در پناه جمال قدم آرید بشرف لقا  
فائز شد و در محضر کبریاء از فم مطهر جوامع الکلم

ص ۲۰۸

و فصل الخطاب استماع نمود \* چون مشام معطر  
گشت و بصر منور گردید و سمع باصغای  
خطاب ربّ جلیل بهره و نصیب یافت مأذون  
سفر هندوستان شد و مأمور بتبلیغ طالبان صادقان

گردید \* متوکلاً علی الله و منجذباً بنفحات الله و مشتعلاً  
بنار محبت الله بخطه هند شتافت و سرگشته آن  
بوم و دیار گردید\* بهر شهری رسید آهنگ ملکوت  
جلیل بلند کرد و بشارت بظهور مکلم طور داد دهقان  
الهی شد و تخمی پاک از تعالیم الهی بیفشاند \* آن  
بذر انبات گشت و جمعی بسفینه نجات در آمدند  
نفوسی مهتدی بنور هدی شدند و دیده‌های جمعی  
بمشاهده آیات کبری روشن گشت \* شمع جمع  
گردید و شاهد انجمن شد الی الآن اثر از آن  
وجود مسعود در خطه هندوستان واضح و مشهود  
نفوسی را که تبلیغ نمود بر اثر او بهدایت خلق مشغولند \*  
باری، بعد از سیاحت هندوستان رجوع بساحت

ص ۲۰۹

حضرت رحمن نمود ولی بعد از صعود وفود یافت  
و باتش حسرت بگداخت دیده گریان بود  
و دل مجمر آتش سوزان ثابت بر پیمان بود و نابت  
در روضه رضوان \* جمال مبارک قبل از صعود  
فرمودند اگر نفسی بایران رود و از عهده برآید بامین  
السلطان این پیام برساند که همتی در حق اسیران  
نمودی و معاونت شایان و رایگان کردی این خدمت  
فراموش نشود و یقین بدان سبب عزت و برکت  
در جمیع شئون گردد\* ای امین السلطان هر  
بنیانی بپایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز  
بروز بر متانت و محکمی بیفزاید پس تا توانی  
خدمت بدیوان الهی نما تا بایوان رحمانی راه یابی  
و بنیانی بنهی که پایان ندارد \*

بعد از صعود این پیام بامین السلطان رسید \*  
و در آذربایجان جناب آقا سید اسد الله را آخوندهای  
ترک در اردبیل ذلیل نمودند جفا روا داشتند و بقتل  
برخاستند \* حکومت بلطائف الحیل از ضرب و قتل



نجات داد مغلولاً بتبریز فرستاد و از تبریز بطهران  
 ارسال داشتند \* امین السلطان رعایت نمود و جناب  
 آقا سید اسد الله را در دیوانخانه خویش منزل و مأوی  
 داد \* و چون مشارالیه بیمار گردید ناصر الدین  
 شاه بعبادت آمد مشارالیه کیفیت را بیان  
 نمود و مدح و ستایش کرد بنوعیکه شاه حین  
 خروج نهایت دلداری و مهربانی باقا سید اسد الله  
 مذکور نمود و حال آنکه اگر سابق بود فوراً زینت  
 دار میگشت و هدف تیر آتشبار میشد \*  
 باری، مشارالیه امین السلطان بعد از چندی  
 مغضوب شهریار گردید مبعوض و منکوب و سرگون  
 به مدینه قم شد \* این عبد سلیمان خان مذکور را  
 روانه بایران کرد و مناجات و مکتوبی مصحوب  
 داشت که اثر قلم خویش بود \* در مناجات طلب  
 عون و عنایت الهی گردید و رجای صون و حمایت  
 شد که مشارالیه از زاویه خمبول باوج قبول رسد  
 و در نامه صراحتاً نگاشته گردید که حاضر الرجوع

بطهران باش عنقریب تأیید الهی رسد و پرتو  
 عنایت بدرخشد و برمسند صدارت در نهایت  
 استقلال قرار خواهی یافت این مکافات خدمت است  
 و پاس همت که در حقّ مظلومی مجری داشتی آن نامه  
 و آن مناجات الآن در خاندان امین السلطان موجود  
 است \* جناب سلیمان خان از طهران به قم رفت و بموجب  
 دستور العمل در دائره معصومه در غرفه ئی منزل  
 کرد \* متعلقان امین السلطان بدیدن آمدند پرسش  
 احوال نمود و اظهار اشتیاق ملاقات کرد \* چون  
 این خبر بمشارالیه رسید احضار فرمود متوکلاً  
 علی الله بخانه امین السلطان شتافت در خلوت  
 ملاقات نمود و نامه این عبد را تقدیم کرد \* مشارالیه

برخاست و نامه را در نهایت احترام تلقی نمود و بخان  
مشارالیه گفت که من نومید بودم اگر چنین امیدی  
میسر گردد دامن خدمت بر کمر زنم و حمایت  
و صیانت یاران الهی نمایم اظهار ممنونیت کرد  
و بیان خوشنودی نمود و گفت الحمد لله امیدوار

ص ۲۱۲

گشتم و یقین است بعون و عنایت الهی کامکار گردم\*  
باری، تعهد خدمت نمود و سلیمان خان وداع  
کرد مشارالیه بذل و بخششی بعنوان خرجی راه  
خواست بخان بدهد خان مشارالیه ابا از قبول آن نمود  
آنچه اصرار و ابرام کرد امتناع فرمود\* هنوز خان  
مذکور در بین راه بود که مشارالیه امین السلطان  
از سرگونی رهائی یافت و رأساً برای مسند  
صدارت احضار گردید در کمال استقلال بوزارت  
پرداخت و در بدایت فی الحقیقه حمایت میکرد ولی  
در اواخر در مسئله شهدای یزد کوتاهی کرد ابداً  
حمایت و صیانت ننمود و آنچه شکایت کردند اذن  
صاغیه نداشت\* عاقبت جمیع شهید شدند لهذا او  
نیز معزول و منکوب علم افراخته منکوس  
شد و دل و جان امیدوار مایوس گردید\*  
باری، جناب سلیمان خان در بقعه مبارکه  
در جوار مطاف ملاً اعلی ایامی بسربرد و با یاران

ص ۲۱۳

مألوف و مانوس بود تا آنکه اجل محتوم رسید  
و آهنگ بارگاه حی قیوم فرمود از خاکدان  
بیزار شد و بجهان انوار شتافت و از قفس امکان  
رهائی یافت و بفضای نامتناهی لامکان پرواز نمود\*  
اغرقه الله فی غمار رحمته و انزل علیه شایب مغفرت  
و اسبغ علیه جلائل نعمته و رزقه جزیل موهبتة و علیه التَّحِيَّةُ الثَّناء\*

---

جناب آقا عبد الرحیم مسگر  
و از جمله مهاجرین و مجاورین آقا عبد الرحیم  
مسگر است \* این شخص بردبار و حلیم از اهل  
کاشان و از قدمای احبای حضرت یزدانست \*  
هنوز عارضش ساده که باده محبت الله نوشید  
و مائده آسمانی مهیا و آماده دید نصیب از هدایت  
کبری یافت و بهره از موهبت عظمی \*

ص ۲۱۴

بعد از اندک زمانی از موطن خویش بگالشن  
زوراء پرید و بشرف لقاء حضرت مقصود رسید \*  
در عراق ایامی بسر برد از الطاف بی پایان تاجی  
بر سر نهاد زیرا بحضور مشرف میشد بکرات  
در رکاب مبارک پیاده بکاظمین علیهما السلام  
میشتافت و حظ موفور می یافت \* او نیز از جمله  
اسراء در موصل حدباء بود عاقبت خود را بقلعه  
عکا کشید و در جوار الطاف ایامی بسر میبرد  
کسب ضعیفی داشت ولی قناعت مینمود  
و مسرور و راضی بود \* و در سیل رشاد عمرش بهشتاد  
رسید و در نهایت صبر و سکون بدرگاه حضرت  
بیچون صعود نمود \* تغمده الله بفضله و رحمته و البسه  
حلل الغفران فی جنه الرضوان \* قبر روشنش در عکا است \*

ص ۲۱۵

جناب آقا محمد ابراهیم تبریزی  
و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا محمد  
ابراهیم تبریزی بود \* این شخص کریم خلق عظیم  
داشت و سلیل جناب عبدالفتاح در سجن عکاء  
بود \* چون از محبوسی پدر خبر یافت سریعاً بسجن  
عکا شتافت تا در این مشقت کبری شریک  
و سهمیم پدر بزرگوار باشد \* با هوش و گوش بود

و از بادهٔ محبتِ الله مست و پر جوش \* سکونی  
غریب داشت و متانتی عجیب از اخلاق پدر  
نصیب داشت و الولد سرّایه بود \* لهذا در جوار  
پروردگار مدّتی مدیده براحه و آسایش کبری  
محفوظ بود روز بکسب و کار میپرداخت و شام

ص ۲۱۶

به درخانه میشتافت و با یاران دمساز بود و با ثابتان  
هم نغمه و هم آواز غیور بود و شکور و پاک بود و حضور  
و مطمئن بفضل و عنایت ربّ غفور \* شمع پدر  
بر افروخت و خاندان مشهدی عبد الفتّاح روشن  
نمود و سلالهٔ باقی در اینجهان فانی تشکیل نمود \*  
همیشه سبب سرور یاران بود و باعث روح و ریحان  
دوستان فطین بود و ذکی و متین بود و رزین  
حیات خویش را بایمان و ایقان و اطمینان بفضل  
مَنّ منتهی نمود \* سقاه الله کأس العفو والغفران  
و جرّعه من عین العنايه والرّضوان و رفعه الی اوج  
الفضل و الاحسان \* و قبر معطرش در عکا است \*

جناب آقا محمّد علی اردکانی

و از جملهٔ مهاجرین و مجاورین آقا محمّد علی اردکانی  
بود \* این جوان نورانی در ربیع زندگانی و طراوت

ص ۲۱۷

و لطافت جوانی نداء ربّانی شنید و دل بسته بفیض  
آسمانی گشت و بخدمت افنان شجرهٔ الهی  
پرداخت و بروح و ریحان زندگانی میگرد و باین  
وسيله بمدینه عکا رسید و مدّتی بخدمت آستان  
مقدّس مشرف بود \* لهذا افسری از موهبت کبری  
و دیهیمی از عزّت عظمی شایان و رایگان دید  
ملحوظ نظر عنایت بود و با نیّتی صادق بخدمت  
قائم خوشخو بود و خوشرو و مؤمن و ممتحن و در جستجو\*

در ایام نیر آفاق قدمی ثابت داشت و بعد از  
صعود و رزیه عظمی قلبی راسخ سرمست باده  
پیمان بود و دل بسته بالطاف حضرت یزدان \* بعد  
بحیفا انتقال نمود و در جوار حظیره القدس مقام  
اعلی بنهایت ثبوت و استقامت عمری بسر میبرد تا  
آنکه انفاس منتهی شد و خاتمة المطاف رخ داد  
و بساط حیات منطوی گشت \* این شخص آستان را  
خادم صادق بود و دوستان را حبیب موافق  
و هر کس از او راضی و خوشنود زیرا خوش مشرب

ص ۲۱۸

بود و خوشخو \* اغاثه الله فی ملکوته الاعلی و اسکنه  
فی ملکوته الابهی و افاض علیه فیضاً مدراراً فی جنّة  
الفردوس مقام المشاهدة و اللّقاء \* تراب معنیرش  
در حیفا است \*

-----

حاجی آقای تبریزی

و از جمله مجاورین و مهاجرین حاجی آقای تبریزی  
بود \* این مرد ربّانی از اهل تبریز و مشامش از  
نفحات گلشن عرفان مشکبیز بود \* در جوانی سرمست  
جام ربّانی گشت و تا ناتوانی قدمی ثابت داشت  
مدتی در آذربایجان بسر برد و شیفته جمال جانان  
بود \* در آن قطعه و دیار چون با سم حقّ شهیر گشت  
عرصه بر او تنگ شد خویشان و آشنایان بستیزه  
برخاستند و هر روز بهانه ئی جستند تا لانه و آشیانه  
بهم زد و با متعلقین بارض سر پرواز نمود و در اواخر

ص ۲۱۹

ایام بادرنه رسید \* ایامی نگذشت در دست عوانان  
اسیر شد بهمراهی این آوارگان در ظلّ عنایت جمال  
قدیم بسجن اعظم آمد و همراز و همدم بود در بلایا  
و مصائب در این زندان شریک و سهمیم و صبور و سلیم بود \*

بعد از آنکه اندک حرّیتی حاصل شد بکسب  
و تجارت پرداخت ایّامی بسر میبرد و در سایه الطاف  
راحت و آسایش داشت \* ولی از صدمات اوّل  
و مصائب و بلایا جسم علیل بود و قوی ضعیف لهذا  
عاقبت مریض شد و بانحلال شدید مبتلا گشت  
و در جوار مبارک در ظلّ سدره منتهی از این عالم  
ادنی بفردوس اعلی شتافت و از این جهان ظلمانی  
بعالم نورانی پرواز نمود \* اغرقه الله فی بحار الغفران  
و ادخله فی جنّة الرّضوان و اخلده فی فردوس الجنان \*  
خاک پاکش در عکا است \*

ص ۲۲۰

جناب استاد غلامعلی نجّار

و از جمله مهاجرین و مجاورین استاد غلامعلی  
نجّار بود \* این استاد ماهر از اهل کاشان و در ایمان  
و ایقان سیف شاهر در وطن خویش در نزد بیگانه  
و خویش مسلم در دیانت بود و مجرب در امانت  
و عدم خیانت بسیار غیور بود و پاک و حضور \*  
چون دیده بنور هدی روشن کرد شوق لقا آتش  
افروخت در کمال وجد و طرب و شور و وله از  
ارض کاف بعراق سفر نمود و مشاهده انوار اشراق  
کرد مهجور و مظلوم بود و در نهایت صبر  
و سکون \* در دار السّلام بصنعت خویش مشغول  
گشت و با یاران مألوف شد و بشرف حضور

ص ۲۲۱

مرزوق گردید \* ایّامی در نهایت راحت و سرور  
میگذراند تا آنکه حرکت اسرا بسمت حدباء  
گردید او نیز از مظلومان بود و مغضوب عوانان \*  
مدّتی در اسیری بسر برد و چون حرّیت حاصل نمود  
بمدینه عکا آمد و با زندانیان همدم و همراز شد \*  
در این قلعه نیز بصنعت خویش پرداخت و از

بیگانه و خویش در کنار بود بتنهائی میل داشت  
اکثر اوقات منفرداً زیست مینمود \*  
تا آنکه مصیبت کبری رخ داد و رزیه عظمی  
واقع شد نجاری تربت پاک را در عهده گرفت  
و در نهایت اتقان سعی و کوشش نمود الی الآن  
سقف شیشه که بر حیاط حجره مقدسه است کار  
و صنعت او است \* این شخص بی نهایت صافی ضمیر  
بود و روی منیر داشت بر حالت واحده ثابت  
بود تلون و تزلزل نداشت تا نفس اخیر در نهایت متانت  
و محبت و دیانت بود \* بعد از سالهای چند که در جوار  
بود بجوار رحمت کبری پرواز نمود و با اهل جنت

ص ۲۲۲

علیا همدم و همراز گردید در دو جهان بشرف لقا  
فائز شد \* اینست موهبت عظمی اینست عطیه کبری  
و علیه التحیه و الثناء \* و جدث نورانیش در عکا است \*

-----  
جناب منیب علیه بهاء الابهی

این روح مصور اسم مبارکش میرزا آقا و از  
اهل کاشان بود \* در ایام حضرت اعلی منجذب  
بنفحات الله شد و مشتعل بنار محبت الله \* جوانی بود  
بی نهایت برازنده و زیننده و در غایت صباحت  
و ملاحظت \* خطاط بی مثیل بود و طبعی روان  
داشت و الحانی بدیع \* زیرک و دانا بود و ثابت و مستقیم  
بر امر الله \* شعله نار محبت الله بود و منقطع از ما سوی الله \*  
در ایامیکه جمال مبارک روحی لاجبائمه الفداء

ص ۲۲۳

در عراق تشریف داشتند از کاشان مفارقت نمود  
و بساحت اقدس شتافت \* در خانه حقیری منزل  
نمود و بنهایت عسرت معیشت میکرد و بتحریر  
آیات و کلمات الهی مشغول بود و در جبین موهبت

نور مبین واضح و آشکار داشت و بخدمت امر الله  
مشغول بود \* در این عالم فانی جز یک دختر چیز  
دیگر نداشت و آن را نیز در ایران گذاشت و بدار  
السلام بغداد شتافت \* و چون موکب جمال مبارک  
در نهایت عزت و حشمت از بغداد باسلامبول  
حرکت نمود پیاده در رکاب مبارک بود \*  
این جوان در مدت حیات در ایران بنهایت  
رفاهیت و خوش گذرانی معروف و به نازکی و آزادگی  
موصوف دیگر معلوم است چنین جسم لطیفی پیاده  
از بغداد تا اسلامبول چه مشقتی تحمل نمود ولی  
در نهایت روح و ریحان بادیه می پیمود \* شب و روز  
بتضرع و ابتهال و مناجات مشغول و این عبد را مونس  
دل و جان بود حتی بعضی شبها در یمین و یسار

ص ۲۲۴

رکاب مبارک می رفتیم و بحالتی بودیم که از وصف  
خارج است \* در بعضی از شبها غزلی میخواند از جمله  
غزلهای حافظ را میخواند بیا تا گل بر افشانیم و می  
در ساغر اندازیم و همچنین غزل:

\*گر چه ما بندگان پادشهم

پادشاهان ملک صبحگهیم \*

\*رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سرخیم و افعی سیهیم \*

باری، در اسلامبول در وقت سفر بارض  
سر جمال مبارک روحی لاجبائنه الفداء حضرت  
منیب را مرخص فرمودند که رجوع بایران نمایند  
و بتبلیغ مشغول گردند \* لهذا مراجعت بایران نمود  
و مدتی در ایران علی الخصوص در طهران بخدمات  
فائمه مشغول بود \* تا آنکه دوباره از ایران بارض  
سر آمد و بساحت اقدس مشرف گشت و مدتی  
در آنجا بشرف لقا فائز بود و در بلیه کبری یعنی  
نفی بعکا ضعیف و علیل در رکاب حضرت ربّ



جلیل در این سبیل اسیرگشت \* ولی بسیار ناتوان بود زیرا بمرضی شدید مبتلا با وجود این راضی نشد که در ادرنه بماند و بمعالجه پردازد بلکه آرزوی آن داشت که در اقدام جمال مبارک جانفشانی نماید\* آمدیم تا بدریا رسیدیم از شدت ضعف سه نفر او را بلند نمودند تا آنکه بکشتی رساندند \* در کشتی مرض شدت یافت بدرجه ئی که قاپیتان کشتی اصرار در اخراج نمود ولی بسبب الحاح ما تا از میر صبر نمود \* در از میر قاپیتان بمأمور دولت میر آلی عمر بیک که بهمراهی ما بود گفت اگر او را برون نبرید من جبراً برون کنم زیرا کشتی مریض قبول نکند \* لهذا مجبور شدیم که ایشانرا بخرسته خانه از میر بریم با آن حالت ضعف که توانائی تلفظ یک حرف نداشت خود را کشان کشان بقدم مبارک رساند بر پای مبارک افتاد و گریه بسیار کرد از وجه جمال مبارک نیز شدت احزان ظاهر و آشکار شد \* بعد

ایشانرا بخرسته خانه از میر بردیم ولی گماشتگان ما را بیش از یک ساعت مهلت ندادند آن وجود مبارک را در خرسته خانه در بستر گذاشتیم و سر مبارکش را بر بالین نهادیم و از سر تا پا بوسیدیم بعد ستمکاران اجبار بر مراجعت نمودند \* دیگر معلوم است که چه حالتی دست داد که هر وقت بخاطر می آید با چشم گریان و قلبی سوزان ذکر اطوار و احوال آن بزرگوار مینمائیم \* بی نهایت فطین و متین و رزین بود و در ایمان و ایقان بی نظیر زیرا کمالات معنویّه با کمالات صوریّه در شخص ایشان جمع شده بود لهذا مورد الطاف بی پایان بود\*  
قبر منورش در از میر است ولی مهجور هر

وقت ممکن گردد باید احبای الهی تجسس و تحرّی  
نمایند و آن قبر مهجور را بیت معمور کنند  
تا زائرین را مشام برائحه طیبه آن جدت مطهر معطر گردد \*

ص ۲۲۷

جناب آقا میرزا مصطفی نراقی  
از جمله نفوس طیبه طاهره جناب آقا میرزا  
مصطفی نراقی است \* این شخص محترم از معتبرین  
نراق بود و از قدمای احباء الله رخی بپرتو  
محبت الله روشن و دلی بشقائق و حقائق معانی  
رشک گلزار و چمن داشت \*  
در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء از جام  
سرشار معنوی سرمست باده الهی گشت شوری  
عجیب در سر داشت و شوقی شدید در قلب در  
سبیل الهی جانفشانی نمود بلکه پاکبازی کرد \*  
از وطن مألوف و اقبای معروف و راحت جسم  
و جان گذشت و مانند ماهیان تشنه لب بیحر

ص ۲۲۸

الهی شتافت بعراق آمد و بیاران روحانی پیوست  
و بشرف لقا فائز گشت \* مدتی در نهایت روح  
و ریحان در جوار الطاف بی پایان گذران  
مینمود تا آنکه مرخص گشت و بیاران شتافت  
و بقدر قوه خویش بخدمت پرداخت \* شخصی کامل  
بود و ثابت و راسخ مانند جبل شامخ متین و رزین  
بود و مکین و امین در شدت انقلاب و اضطراب  
نباح کلاب او را طنین ذباب بود و آزمایش  
سبب آسایش در آتش افتتان مانند ذهب خالص رخ بر افروخت \*  
باری، روزیکه موکب مبارک از قسطنطنیه رو بادرنه  
برخاست آن شخص بزرگوار از ایران  
وارد گشت فرصت نشد مگر یکدفعه بحضور  
مبارک رسید بعد مأمور بمراجعت بایران گشت

در چنین حالتی بشرف لقا فائز گردید \* و چون  
بآذربایجان رسید در آنجا بتبلیغ پرداخت شب  
و روز بحالت مناجات بود تا آنکه در تبریز جامی

ص ۲۲۹

لبریز نوشید شور انگیز گشت و از تبلیغ رستخیز  
برخواست \* و چون جناب فاضل کامل و عالم نحیر  
شهیر حضرت شیخ احمد خراسانی بآذربایجان رسید  
با آن شخص بزرگوار همداستان شد و هم نغمه  
و هم آواز گشت بدرجه ئی شور و وله احاطه نمود که  
چهاراً بتبلیغ پرداختند و اهل تبریز بستیزه برخاستند \*  
فرآشان تجسس آن نفوس مبارکه نمودند آقا  
میرزا مصطفی را یافتند عوانان گفتند میرزا مصطفی  
زلف داشت یقین این او نیست فوراً کلاه  
برداشت و زلفها برون ریخت و گفت ببینید  
من خود او هستم \* پس او را گرفتند و آن دو بزرگوار را  
نهایت ظلم و اذیت نمودند عاقبت جام شهادت  
لبریز را در تبریز نوشیدند و بافق اعلی شتافتند \*  
در قتلگاه آقا میرزا مصطفی رجا نمود که من را پیش  
از جناب شیخ شهید نمائید تا شهادت او را ببینم \* در  
الواح مبارک ذکر بزرگواری آنان الی الابد باقی

ص ۲۳۰

زیرا توقیعات متعدده داشتند و بعد از شهادتشان  
از قلم اعلی ذکر مصیبتشان گشت \*  
این شخص شخیص از عنفوان جوانی تا زمان  
نا توانی جمیع اوقات را در سبیل ربّ الآیات  
بخدمات گذراند و الیوم در ملکوت ابهی در جوار  
رحمت کبری در نهایت شادمانی و فوح و مسرت  
و کامرانی بتسبیح و تقدیس کبریاء مشغول است \*  
طوبی له و حسن مآب بشری له من ربّ الارباب  
جعل الله له مقاماً علیاً فی الرفیق الاعلی \*

-----  
جناب زین المقرّین

و از جمله مهاجرین و مجاورین حضرت زین  
المقرّین است \* این شخص جلیل از اجله اصحاب  
حضرت اعلی و اعظم احباب جمال ابهی بود \* در کور  
فرقان مشهور بتقدیس و ترّهّد بود و در فنون

ص ۲۳۱

شّتی مهارت تامّه داشت \* مقتدای جمیع اهل نجف  
آباد بود و در نزد اکابر و اعظام بلاد بی نهایت  
محترم \* کلمه اش فصل بود و حکمش نافذ  
و جاری زیرا مسلم عموم بود و مرجع خاص و عام \*  
بمجرد استماع خبر از ظهور حضرت اعلی روحی له  
الفدا فریاد رینا انا سمعنا منادياً ینادی للایمان ان  
آمنوا بریکم فآمنّا از جان بر آورد و جمیع حجابات  
بدرید و کشف سبحات نمود و دفع شبهات کرد  
و بتسبیح و تقدیس جمال موعود برخاست و بتبلیغ  
ظهور حضرت مقصود در موطن خویش و اصفهان  
شهره آفاق شد و مورد طعن و لعن و اذیت اهل  
نفاق \* عوام کالهوم که او را می پرستیدند به تعدی  
پرداختند هر روز جفائی از ستمکاران و اذیت  
و آزاری از عوانان صادر شد جمیع را متحمل بود  
و در تبلیغ لسان فصیح بگشود و در نهایت متانت  
مقاومت کرد و روز بروز بر غضب عوانان بیفزود \*  
جامی سرشار از بشارات الهی در دست داشت

ص ۲۳۲

و بپادۀ معرفت الله هر نفسی را سرمست مینمود  
ابداً خوف و خطری نداشت بی باک بود و در سبیل  
الهی چالاک \* ولی بعد از قضیه شاه پناه نماند  
و اذیت شدیده در هر شام و صبحگاه و چون بقای  
ایشان در نجف آباد از برای جمیع احبّا مورد خطر

بود لهذا بعراق سفر نمودند \*

در ایامیکه جمال مبارک در کردستان بودند  
و مغاره سرگلو خلوتگاه نموده بودند جناب زین  
ببغداد وارد ولی مایوس و متأثر شد \* زیرا دید از  
امر الله نه صدائی و نه ندائی نه جمعی و نه  
انجمنی نه صوتی و نه صیتی یحیی در گوشه خوف  
و خمول غائب و در زاویه خمود و خسوف آفل \*  
هر چه تحرّی نمود نفسی نیافت یک مرتبه با حضرت  
کلیم ملاقات کرد و چون تقیه بسیار بود سفر  
بکربلا نمود و مدتی در کربلا بتحریر آیات و کلمات  
مشغول گشت پس دو باره بنجف آباد رجوع  
نمود و از هجوم اعداء و فجور ظالمان بقا و استقرار نماند \*

ص ۲۳۳

ولی بنفخ صور مّرّه اخری حیات تازه یافت  
و بشارت ظهور جمال مبارک را بگوش جان استماع  
کرد و بجواب طبل الست کوس بلی زده و بتبلیغ  
امر مبارک لسان فصیح گشود و بدلائل عقلیه  
و نقلیه اثبات ظهور من یظهره الله مینمود هر تشنه را  
آب گوارا بود و هر طالبی را برهان ساطع ملأ  
اعلی در تقریر و تحریر سرور ابرار بود و در توضیح و تفسیر آیت کبری \*  
باری، در ایران در تحت خطر ناگهان بود و بقای  
در نجف آباد سبب ضوضاء اهل عناد لهذا لبیک  
زنان بارض سرشتافت و قصد حرم کبریا نمود \*  
احرام کعبه دوست بست و بمشعر و مقام مقصود  
رسید اوقاتی در حضور بسر برد بعد باجناب آقا  
میرزا جعفر یزدی مأمور بتبلیغ شد دو باره بایران  
رفت و در ایران با زبان و لسان بلیغ تبلیغ آغاز نمود  
و بشارت ظهور ملیک وجود را باعلی علیین واصل  
نمود \* در ایران با آقا میرزا جعفر بهر شهر آباد و ویران

ص ۲۳۴

مرور نمود و بشارت بظهور جمال مبارک داد\*  
 پس دوباره سفر بعراق نمود در آنجا شمع جمع بود  
 و سبب روح و ریحان عموم همواره بنصائح  
 و مواظب میبرد احوال و از آتش محبت الله میگذاخت\*  
 و چون یارانرا در عراق اسیر کردند و بموصل  
 نفی و گسیل نمودند سردار اسیران شد و سرور  
 مظلومان گشت مدتی در موصل تسلی خاطر  
 منفیان بود و حل مشکلات یاران میکرد قلوب را  
 الفت میداد و نفوس را بیکدیگر مهربان مینمود\*  
 بعد اذن و اجازه حضور خواست حاجتش بشرف  
 قبول مقرون شد پس وارد سجن گشت و بحضور  
 حضرت مقصود مشول یافت و بتحریر آیات  
 مشغول بود و بتشویق اصحاب مألوف مهاجرین را  
 رشته الفت بود و مسافرین را شعله محبت آنی  
 از خدمت فراعته نداشت و هر روز مورد  
 عنایت میشد و کتب و الواح بکمال دقت صحیح

ص ۲۳۵

مرفوم مینمود\*

باری، این شخص جلیل از بدایت حیات تا  
 نفس اخیر در خدمت نور مبین فتور و قصور نمود  
 و بعد از صعود چنان بآتش حسرت برافروخت  
 که هر روز میگریست و میگذاخت و یوماً فیوماً  
 انحلال جسم تزئید می یافت در نهایت ثبوت  
 و استقامت بر عهد و میثاق بود و مونس و انیس این بنده نیر آفاق\*  
 هر روز منتظر صعود بود و هر دم آرزوی عروج  
 میفرمود عاقبت در نهایت روح و ریحان و بشارت  
 بملکوت رحمن پرواز بملکوت راز کرد و از هر غمی  
 آزاد شد و در محفل تجلی غرق انوار گردید\* علیه  
 التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ مِنْ مَلَكُوتِ الْاِنْوَارِ وَ عَلَيْهِ الْبَهَاءِ  
 الْاِبْهِي مِنْ الْمَلَأِ الْاَعْلَى وَ لَهُ السَّرُورِ وَ الْحُبُورِ فِي عَالَمِ  
 الْبَقَاءِ وَ جَعَلَ اللهُ لَهُ فِي جَنَّةِ الْاِبْهِي مَقَاماً عَلِيّاً\*

ص ۲۳۶

جناب عظیم تفریسی

و از جمله مجاورین و مهاجرین جناب آقا عظیم  
تفریسی بود \* این مرد خدا از بلوک تفریش بود  
و بی قید و تشویش و آزاد از هر بیگانه و خویش از  
قدمای احباب بود و از سلسله اهل وفا \* در ایران  
بشرف ایمان فائز شد و بخدمت یاران پرداخت  
هر شخص مؤمنی را خادم بود و هر مسافری را بنده صادق \*  
با جناب آقا میرزا موسای قمی علیه بهاء الله  
و علیه التَّحِیَّة و الثَّنَاء بعراق وارد و از الطاف نیر آفاق بهره  
و نصیب گرفت در محضر کبریاء حاضر و بشرف  
لقا فائز گشت مظهر الطاف بود و مشمول عنایت

ص ۲۳۷

و اسعاف \* بعد از مدتی با جناب حاجی مشار الیه  
مراجعت بایران نمود حباً لله بخدمت احباب  
میپرداخت و بدون جیره و مواجب سالهای چند  
خدمت بمیرزا نصر الله تفریسی میکرد و روز بروز  
بر ایمان و ایقان می افزود \* تا آنکه آقا میرزا نصر الله  
مذکور از ایران رحلت نموده بارض سر وارد شد  
جناب عظیم در معیت او نیز بشرف لقا فائز گشت  
و در نهایت محبت و صداقت لله خدمت مینمود \*  
و چون موکب مبارک بعکا حرکت کرد بشرف  
معیت فائز و باین سجن اعظم وارد گردید \*  
در سجن بخدمات در خانه تخصیص یافت  
و به آبیاری و سقائی در داخل و خارج قیام نمود  
و در قشله زحمات بسیار میکشید ابداً روز و شب  
آرام نداشت \* و عظیم خلق عظیم داشت و بسیار  
حلیم و سلیم و برد بار بود و از هر آلودگی بیزار  
و در کنار \* و چون سقای در خانه بود هر روز

ص ۲۳۸

و مجالس جمیع را تسلی خاطر بود و سبب فرح و مسرت هر حاضر و غائب \* بکرات و مرات از فم مطهر در حق او کلمه رضا صادر و بر حالت واحد بود ابداً تغییر و تبدیلی نداشت همیشه بشوش بود خستگی نمیدانست و آزرده نمی یافت هر نفسی او را بخدمتی امر میکرد فوراً مجری مینمود در ایمان و ایقان ثابت بود و در بوستان محبت الله شجری نابت \* تا آنکه بعد از سالهای زیاد در آستان مقدس مشغول بخدمات بود در نهایت سکون و اطمینان مستبشراً بملکوت الله از اینجهان فانی بجهان باقی شتافت و جمیع احباً از وفات او متأثر و متحسر گشتند جمال مبارک جمیع را تسلی دادند زیرا در حق او بسیار اظهار عنایت داشتند \* علیه الرحمة من ملکوت الغفران و علیه بهاء الله فی کلّ عشی و اشراق \*

---

ص ۲۳۹

جناب آقا میرزا جعفر یزدی  
و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا میرزا جعفر یزدی است \* این مرد میدان از طلاب علوم بود و در فنون شتی اطلاع داشت \* مدتی در مدارس و از فوارس میدان فقه و اصول بود و در منقول و معقول تتبع نمود چون اثر نخوت و تکبر از دیگران دید تنفر نمود \* در این اثنا نداء از ملا اعلی شنید بدون توقف و تردد فوراً فریاد بلی بر آورد و ربنا انا سمعنا منادياً ینادی للایمان آن آمنوا بریکم فآمنا گفت \* باری، چون در یزد گیر و دار شدید دید و ازدحام عجیب لهذا از وطن مألوف بنجف اشرف



شتافت و بجهت حفظ و صیانت با طلاب محشور  
 شد و بعلم و فضل مشهورگشت \* چون صیت  
 دار السلام بلند شد از نجف بیغداد شتافت و تبدیل  
 لباس کرد یعنی بر سر کلاه نهاد و بجهت مدار  
 معیشت بصنعت نجاری پرداخت \* سفری بطهران  
 کرد بعد مراجعت نمود و در ظلّ عنایت در نهایت  
 صبر و بردباری، زندگانی مینمود و در لباس  
 فقر کامکاری میکرد \* با وجود علم و فضل  
 در نهایت خضوع و خشوع و محویت و فنا بود  
 همواره صمت و سکوت داشت و با هر نفسی ممتزج و محشور\*  
 تا آنکه در سفر عراق باسلامبول در رکاب  
 نیر آفاق بود و با این عبد شریک در خدمت یاران\*  
 چون بمنزل میرسیدیم جمیع دوستان از خستگی راه  
 میخفتند و راحت میجستند من و میرزا جعفر بدهات  
 اطراف میرفتیم تا تهیّه آذوقه این قافله و گاه و جو  
 نمائیم چون در راه قحط و غلا بود \* بعضی اوقات

## ص ۲۴۱

از بعد از ظهر تا نیمه شب در دهات سرگردان بودیم  
 بهر نحوی بود چیزی بدست می آوردیم و مراجعت میکردیم\*  
 باری، این شخص حلیم برد بار و سلیم بود  
 و در آستان مقدّس مقیم جمیع یاران را خادم بود  
 و شب و روز بر عبودیت قائم بی صدا بود و بی ندا  
 و در جمیع امور متوکّل بر خدا \* باری، در ارض سرّ  
 مشغول بخدمت بود تا آنکه اسباب نفی بعکا فراهم آمد  
 او نیز مسجون گشت و خوشنود و ممنون بود و همواره  
 شکرانه بحضرت بیچون میکرد که الحمد لله در فُلك  
 مشحون است زندان را گلستان میدید و تنگی سجن را  
 فضای بوستان می یافت \* در سرباز خانه زمان  
 حبس بمرض شدید مبتلا گشت و اسیر بستر  
 امراض متعدّده گردید عاقبت طیب جواب داد

و دیگر حاضر نشد \* جناب آقا میرزا جعفر دم  
در کشید و نفسِ اخیر برآورد میرزا آقا جان  
بساحت اقدس شتافت و خیر فوت میرزا جعفر

ص ۲۴۲

عرض کرد\* و گذشته از نفسِ اخیر بعضی از اعضاء را  
قوتِ ماسکه نمانده بود و بکلی باز شده بود  
و متعلقینش بگریه و زاری انباز \* جمال مبارک  
فرمودند بروید مناجات یا شافی بخوانید میرزا  
جعفر زنده میشود \* و بنهایت سرعت بحالت اول  
می آید\* بر سر بالین او آمدم در حالیکه سرد شده  
بود و جمیع آثار موت ظاهر و مشهود بود اندک  
اندک بحرکت آمد و اعضاء بحالت اصلی عود  
نمود \* یک ساعت نگذشت که میرزا جعفر بر  
خاست و نشست و بنای مباحثه و مطایبه گذاشت \*  
باری، بعد از آن واقعه مدت مدیدی زیست نمود  
همواره بخدمت یاران می پرداخت و این  
خدمت را مدار مفخرت میدانست یعنی هر نفسی را  
خادم بود در نهایت تبتل و تذکر بود و در  
منتهای ایمان و ایقان و اطمینان \* عاقبت در سجن  
اعظم عالم ناسوت بگذاشت و بجهان لاهوت  
پرواز کرد \* علیه التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ وَ عَلَيْهِ الْبَهَاءُ الْاِبْهِي

ص ۲۴۳

و علیه نظر العنایة من حضرة الكبرياء\* قبر منورش در عکا است \*

-----  
جناب حسین آقای تبریزی

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حسین آقای  
تبریزی بود \* این مقرب درگاه کبریا سلیل  
محترم جناب آقا علی عسکر تبریزی است \* از تبریز بانهایت  
شوق و وله در معیت پدر بارض سر سفر نمود و از  
ادرنه بسجن اعظم بخواهش خویش در نهایت

آرزو شتافت \* از بدایت ورود بقلعه عکاء خدمت  
قهوه خانه بعهدہ گرفت و در آستان مقدّس  
بخدمت یاران قیام کرد \* این شخص ادیب بدرجه ئی  
حلیم و سلیم بود کہ در مدّت چهل سال با وجود  
آنکہ مشقّت عظیم داشت و شب و روز دوستان  
و بیگانہ و آشنایان هجوم بہ درب خانہ داشتند حسین

ص ۲۴۴

آقا بخدمت کلّ فرداً فرداً میپرداخت و در نہایت  
اتقان عبودیت بکلّ مجری میداشت \* در این  
مدّت مدیدہ نفسی مکدر نشد و شکایت ننمود فی  
الحقیقہ این معجزہ بود \* جز حسین آقا کسی از عہدہ  
این خدمت بر نمی آمد ہمیشہ بشوش بود و مسرور  
و در خدمات موکولہ خویش مواظب و باتقان  
مشہور و در امر اللہ مخلص و غیور و ثابت و وقور  
و در بلایا متحمل و صبور \* بعد از صعود نائره امتحان  
شعلہ زد و اریاح افتتان بنیان بر افکند این مؤمن  
موقن با وجود خویشی نزدیک چنان استقامتی بنمود  
کہ لا تأخذہ فی اللہ لومۃ لائم ظاہر گشت ابداً  
توقف ننمود و ادنی تزلزل نیافت بلکہ مانند کوه  
ثابت و پر شکوہ بود و بمثابہ قلعه حصین رزین و رصین \*  
امۃ اللہ المقدّسہ والدہ اش را ناقضان بمحلّ  
خویش نزد دخترش بردند و بجمیع وسائل  
کوشیدند تا او را متزلزل نمایند محبت و مہربانی

ص ۲۴۵

بدرجه ئی کردند کہ بوصف نیاید و نقض عہد را  
مستور میداشتند \* تا اینکہ این کنیز محترمه جمال  
مبارک بوی نقض یافت فوراً قصر را گذاشت و بعکا  
شتافت \* گفت من کنیز جمال مبارکم و ثابت  
و راسخ بر عہد و میثاق داماد و لو امیر بلاد باشد  
چہ ثمری از برای من دارد و من دل بستگی بخویشی

و مهربانی ندارم و وابسته مدارا از مظاهر نفسانی  
نخواهم بود من ثابت بر عهدم و متمسک بميثاق \*  
دیگر راضی نشد که با ناقضین ملاقات نماید بکلی تبراً  
نمود و بحق تولی جست \*

باری، جناب حسین آقای مذکور از عبدالبهاء  
دقیقه ئی انفکاک نکرد همیشه مواظبت تام  
داشت و انیس و مونس دائمی بود \* لهذا نهایت  
تعلق باو داشتم و صعود او مصیبت عظیم بود \* الی  
الآن هر وقت بخاطر می آید نهایت تأثر و تحسّر حاصل  
میگردد ولی شکر خدا را که این مرد الهی در ایام  
مبارک شب و روز در جوار بیت زندگانی مینمود

ص ۲۴۶

و مظهر رضا بود و بکرات و مرات از فم مطهر مسموع  
شد که حسین آقا بجهت این خدمت خلق شده است \*  
باری، این مؤمن نورانی بعد از خدمات چهل  
ساله ترک این جهان فانی کرد و بعالم الهی پرواز  
نمود \* علیه التّحیّة و التّناء و علیه الرّحمة من فیض  
الکبریاء و حفّف جدّته بانوار ساطعة  
من الرّفیق الاعلی \* جدث نورانیش در حیفا است \*

-----  
جناب حاجی علی عسکر تبریزی

این شخص جلیل از اهل تبریز بود و بتجارت  
مشغول \* در آذربایجان در نزد عموم آشنایان محترم  
و بدیانت و امانت و زهد و ورع و تقوی مسلّم \* جمیع  
اهل تبریز شهادت بر بزرگواری او میدادند

ص ۲۴۷

و ستایش اخلاق و اطوار مینمودند و بهر منقبتی  
می ستودند از قدمای احباب بود و از اجله یاران \*  
در نفخ اول صور منصعق و بنفخه ثانیه منجذب  
و حیات تازه یافت شمع محبت الله بود و شجره

مبارکه در جنت ابهی \* جمیع خاندان و خویشان  
و آشنایانرا هدایت کرد و موفق بخدمات گشت  
ولی از ظلم اشرار در ضیق شدید افتاد و در هر  
روزی ببلائی جدید مبتلا گردید و لکن بهیچوجه  
ملال و کلال نیافت و روز بروز بر ایمان و ایقان  
و جانفشانی افزود \* تا آنکه از وطن بیزار گشت  
و با خاندان بارض سر یعنی ادرنه وارد شد  
در نهایت عسرت و قناعت اوقاتی بسر میبرد  
وقور و صبور بود و راضی و شکور \* در ارض سر  
قدری اجناس بهمراه برداشت و بشهر جمعه بازار  
شتافت که مدار معاش تحصیل نماید بضاعتی مزجاة  
داشت و از هجوم طراران بباد داد \* چون خبر  
بقونسول ایران رسید قونسول تقریری بحکومت داد

ص ۲۴۸

و مبلغ گزافی بقلم آورد که اموال مسروقه مبلغی وافر  
بود \* از قضای اتفاق دزدان گرفتار شدند و متمول  
بودند قرار بر تحقیق مسئله شد قونسول حاجی را  
احضار نمود و گفت این سارقان پر دولتند و من در  
تقریر خویش بحکومت مبلغی وافر نوشته ام لهذا شما  
بمجلس استنطاق بروید و مطابق آنچه من نوشته ام تقریر دهید \*  
حاجی بزرگوار گفت: سرکار خان اموال  
مسروقه چیزی جزئیست چگونه من بر خلاف واقع  
تقریر دهم در مجلس استنطاق عین واقع را خواهم  
گفت و جز این تکلیف خویش ندانم \* قونسول  
گفت حاجی خوب وسیله ئی بدست آمده ما و تو  
هر دو مداخل خواهیم نمود چنین منفعت عظیمی را  
از دست مده \* جناب حاجی فرمود: حضرت خان،  
جواب خدا را چگونه بدهم؟ از من دست بردار جز عین  
واقع نگویم \* قونسول متغیر شد تهدید کرد که تو می خواهی  
مرا تکذیب کنی و رسوا نمائی تو را حبس کنم و نفی

نمایم و هراذیتی بر تو وارد آورم الآن تو را تسلیم  
 پولیس کنم و میگویم مغضوب دولت است باید دست  
 بسته بحدود ایران رسد \* آن شخص بزرگوار  
 تبسم نمود گفت: جناب خان ما جان خویش را  
 فدای صدق و راستی نموده ایم و از هر چیز در گذشته ایم،  
 حال ما را بکذب و افترا دلالت میفرمائید؟ البته  
 آنچه میتوانی بکن من از راستی و حق پرستی رونگردانم \*  
 قونسول چون ملاحظه کرد آن شخص  
 جلیل ممکن نیست که خلاف واقع کلمه ئی بر زبان  
 راند لهذا خواهش نمود پس بهتر آنست که شما از  
 اینجا بروید تا بحکومت بنگارم که صاحب مال اینجا  
 نیست رفته است و الا من رسوا خواهم شد \* جناب  
 حاجی رجوع بادرنه نموده و نامی از اموال مسروقه  
 نبردند \* این قضیه شهرت یافت و سبب حیرت دیگران گردید \*  
 باری، آن پیر بی نظیر در ادرنه مانند  
 دیگران اسیر شد و در رکاب جمال مبارک

بسجن اعظم این زندان بلا شتافت ولی با جمیع  
 خاندان سنین چند بنهایت شکرانیت در سبیل الهی  
 مسجون بود \* مسجونی سبب سرور و شادمانی بود  
 و زندان او را ایوان \* در این مدّت کلمه ئی جز شکر  
 و حمد از او استماع نشد هر چه عوانان بر ظلم افزودند  
 او خوشنودتر گردید و از فم مطهر بکرات و مرّات  
 در حقّ او اظهار عنایت مسموع شد میفرمودند، من از او راضی هستم \*  
 باری، این روح مصوّر بعد از سنینی چند  
 در نهایت ثبوت و استقامت و فرح و مسرت از عالم  
 خاک بجهان پاک شتافت و اثری عظیم گذاشت  
 در اکثر اوقات انیس و ندیم این عبد بود \* روزی در  
 بدایت سجن بلانه و کاشانه او در قشله شتافتم در  
 اطاقی محقر منزل داشت \* خود حاجی تب شدید

داشت و مست و مدهوش افتاده بود در طرف  
یمینش حرم محترمه‌اش در لرز شدید بود در یسارش  
دختر محترمه‌اش فاطمه مُحرقه نموده بود بالای سرش

ص ۲۵۱

پسرش حسین آقا حصبه نموده بود و فارسی را فراموش  
کرده فریاد میکرد ( یاندی یوره کم ) یعنی دلم آتش  
گرفته است در زیر پایش صبیّه دیگر مستغرق  
مرض در کنار اطاق برادرش مرحوم مشهدی  
فتّاح سرسام کرده بود \* در چنین حالتی زبانش  
بشکرانه حضرت پروردگار مشغول و اظهار بشاشت و سرور مینمود\*  
حمد خدا را که صابر و شکور و ثابت و وقور  
در سجن اعظم صعود بجوار ربّ غفور نمود\* علیه  
البهاء الابهی و علیه التّحیّة و الثّناء و علیه الرّحمة و الغفران الی ابد الابد \*

-----

جناب آقا علی قزوینی

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا علی  
قزوینی بود\* این شخص محترم همّتی عالی داشت

ص ۲۵۲

و علویّتی نامتناهی ثبوت و استقامتی عظیم داشت  
و قوّه ایمانی محکم و متین از قدمای احباب بود و از اجلّه  
اصحاب\* در بدایت طلوع صبح هدی منجذب  
بحضرت اعلیٰ روحی له الفداء گردید و بهدایت  
دیگران پرداخت از صبح تا شام بصنعت مألوف  
بود و اکثر شبها بمیزبانی یاران مشغول و احبّای  
روحانی را مهمانی مینمود و باین وسیله بهدایت  
طالبان میپرداخت و آهنگ خوشی در عشق الهی  
مینواخت همّت غریبی داشت و ثبوت و استقامتی  
عجیب\* و چون نفحات گلشن ابهی منتشر شد مشام  
معطر گردید فوراً بنار موقده برافروخت و پرده  
اوهام بسوخت و بنشر امر مبارک قیام کرد\* هر شب

انجمنی بود و محفل غبطه گلزار و گلشن تلاوت آیات  
بود و ترتیل مناجات و بشارت بظهور اعظم و اغلب  
اوقات محبت با یار و اغیار میکرد و الفت با آشنا  
و بیگانه مینمود شخص کریم بود و دست و دل گشوده داشت\*

ص ۲۵۳

تا آنکه آهنگ سجن اعظم کرد و با خانواده  
بقلعه عکا وارد شد در راه زحمت و مشقت بسیار  
کشید ولی از شوق لقا هر بلائی گوارا بود  
راه میپیمود تا در جوار عنایت حق مسکن و مأوی  
نمود\* در بدایت اسباب معیشت مهیا بود و بخوشی  
و راحت زندگانی مینمود ولی بعد نهایت عسرت  
رخ گشود و مشقت غریبی داشت اکثر اوقات  
جز نان طعمه ئی نبود و بجای چای آب روان صرف  
مینمود ولی در نهایت قناعت و سرور و شادمانی  
زندگانی میکرد\* شرف حضور او را سرور و حبور بود  
و لقای محبوب نعمت موفور غذایش مشاهده جمال  
بود و شرابش باده وصال همیشه بشوش بود  
و خاموش ولی دل و جان در نهایت جوش و خروش\*  
اکثر اوقات این عبد را همدم بود و بی نهایت شاد و خرم  
رفیق و جلیس بود و وفیق و انیس در ساحت اقدس  
مقرب بود و در میان احباب و اصحاب محترم  
از دنیا بکلی بیزار بود و متوکل بحضرت پروردگار

ص ۲۵۴

ابداً تلون نداشت بر حالت واحده بود و ثابت  
و مستقیم مانند جبل راسخ\*  
چون صبر و سکون و قناعت و ثبوت او بخاطر  
آید بی اختیار طلب الطاف از حضرت پروردگار  
گردد\* نوازل شدیدی بر این شخص محترم مستولی  
بود که همیشه مریض و بیمار بود و در تعب و مشقت  
بیشمار\* سبب آن بود که در قزوین در سبیل الهی



بدست اهل کین گرفتار گشت چندان بر سر  
مبارکش زدند که اثر تا نَفَسِ اخیر باقی بود  
انواع ستم ظالمان مجری داشتند و عوانان هر  
اذیتی روا دانستند و جرمی جز ایمان و ایقان نداشت  
و گناهی غیر از محبت پروردگار نبود، بقول شاعر:  
( جغدها بر باز استم میکنند  
پرو بالش بیگناهی میکنند )  
( که چرا تو یاد آری زان دیار  
یا ز قصر و ساعد آن شهریار ؟ )

ص ۲۵۵

( جرم او اینست که باز است و بس  
غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ؟ )  
این مصداق حالت جناب آقا علی بود\*  
باری، این شخص جلیل در نهایت تبّتل  
و تضرّع و توجّه در سجن اعظم اوقات میگذراند  
و منظور نظر عنایت بود و مشمول الطاف بیحدّ  
و حصر در اکثر اوقات بشرف حضور ماثول می  
یافت و مورد الطاف نامتناهی میشد این بود سرور  
او این بود جبور او این بود شادمانی او این بود  
کامرانی او\* تا آنکه اجل محتوم رسید و صبح امید  
دمید و نوبت صعود بجهان ناپدید آمد در ظلّ  
مبارک بملکوت اسرار شتافت\* علیه التّحیّة  
و الثّناء و علیه الرّحمة من ربّ الاخرة  
و الاولی نور الله مضجعه بانوار ساطع من الرّفیق الاعلی\*

ص ۲۵۶

جناب آقا محمّد باقر و آقا محمّد اسمعیل  
و از نفوس مسجونه که در سبیل الهی بزندان  
عکا افتادند آقا محمّد باقر و آقا محمّد اسماعیل  
خیاطند\* اینها دو برادر مرحوم پهلوان رضا  
هستند که از ایران هجرت بارض سرّکردند و بظلّ

عنایت شتافتند و در پناه جمال مبارک بعکا وارد شدند\*  
أما پهلوان رضا علیه الرّحمة والرّضوان و عليه البهاء  
الابهی و عليه التّحيّة و الثّناء شخصی بود بظاهر  
از رداء علم عاری و در صف کسبه مانند سائراهای  
ولی بعشق و محبّت الهی گریبان درید و باوج  
اعظم عرفان پرید از نفوس سابقین است چنان  
بیان و تبیینی یافت که اهل کاشان مبهوت و حیران شدند\*

ص ۲۵۷

از جمله این شخص بظاهر عامی نزد حاجی  
محمد کریم خان در کاشان رفت سؤال کرد: جناب  
آقا، شما رکن رابعید زیرا من تشنه عرفانم و رکن  
رابع را شناسائی خواهم\* چون جمعی از امراء سیاسی  
و عسکری حاضر بودند حاجی مشارالیه گفت  
استغفر الله من از کسانیکه مرا رکن رابع میدانند  
بیزارم من ابدأ چنین ادّعائی ندارم هرکس این  
روایت نماید کاذب است لعنة الله عليه\* پهلوان  
رضا چند روز بعد دو باره نزد حاجی مذکور رفت  
و گفت جناب آقا من ارشاد العوام را من البداية  
الى النهاية مطالعه کرده ام معرفت رکن رابع را فرض  
و واجب دانسته اید و فی الحقیقه همعنان امام زمان  
شمرده اید لهذا نهایت آرزو دارم که او را بشناسم شما  
البته برکن رابع واقفید رجا دارم بمن بنمائید\* حاجی  
مشارالیه متغیر شد گفت رکن رابع شخص موهومی  
نیست شخص معلوم است نظیر من عمامه بسر دارد

ص ۲۵۸

و عبائی در بر و عصائی در دست\* پهلوان رضا در جواب  
تبسم نمود گفت: جناب حاجی بی ادبی است در بیان  
سرکار تناقض است اول چنین فرمودید و حالا چنین  
میفرمائید که تغیر حاجی شدید شد و گفت حال من  
فرصت ندارم در وقتی دیگر در این مسئله صحبت

با همدیگر میکنیم حال مرا معاف بدارید \* مقصود  
اینست که این شخص بظاهر عامی چنین رکن  
رابعی را بقول علامه حلی برکن رابع انداخت و ملزم و حیران کرد \*  
باری، این مرد میدان غضنفر عرفان در هر محفلی  
که زبان میگشود مستمعین را حیران میکرد و تا نفس  
اخیر مجبور و دستگیر هر طالبی بود تا آنکه با اسم حق  
شهره آفاق شد و بیسر و سامان گشت و بملکوت ابهی صعود نمود \*  
اما دو برادر مهر پرورش بعنایت جمال مبارک  
اسیر عوانان گردیده در سجن اعظم مقید و شریک  
و سهمیم این آوارگان گردیدند و در نهایت انقطاع

ص ۲۵۹

و انجذاب در بدایت ورود بعکاء بملکوت ابهی شتافتند\*  
زیرا ستمکاران بمحض ورود کل را در ضمن قلعه  
در قشله عسکر حبس نمودند و ممر دخول  
و خروج را بر بستند و هوای عکاء در آن اوقات  
مسموم بود هر غریبی بمجرد ورود بستری میشد \*  
جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل مبتلا بمرض  
شدید شدند طیب و دوائی در میان نبود  
آن دو نور مجسم در یک شب دست در آغوش  
یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند یاران را  
بحسرت بی پایان انداختند آن شب جمیع گریان بودند \*  
صبح خواستیم تا جسد مطهر شانرا برداریم  
عوانان گفتند شما را خروج از قشله جائز نه این  
دو جنازه را تسلیم کنید ما غسل و کفن و دفن  
مینمائیم ولی مصارف را شما باید تکلف نمائید \* از  
قضا چیزی موجود نبود سجاده ئی زیر پای  
جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء

ص ۲۶۰

آن سجاده را از زیر پای مبارک برداشتند و فرمودند  
بفروشید و بعوانان بدهید بصد و هفتاد غروش آن

سجّاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد \* ولی آن  
 ظالمان آن دو روح مجسم را نه غسلی نمودند نه  
 کفنی بل زمین را کاویده آن دو مظلوم را  
 با لباس دفن نمودند که الآن قبرشان متصل  
 بهم است همچنانکه جانشان در ملکوت  
 ابهی همدم جسمشان نیز در زیر خاک دست  
 در آغوش یکدیگر است \*  
 جمال مبارک نهایت عنایت در حقّ این دو برادر  
 داشتند در ایّام حیات مشمول الطاف بودند و بعد  
 از وفات مذکور در الواح شدند قبرشان در عکا  
 است \* و علیهم التّحیة و الثّناء و علیهم البهاء الابهی  
 و علیهم الرّحمة و الرّضوان \*

ص ۲۶۱

جناب آقا ابو القاسم سلطان آبادی  
 و از جمله مسجونین جناب آقا ابوالقاسم سلطان  
 آبادیست که رفیق سفر جناب آقا فرج بود \* این  
 دو شخص مؤمن ثابت مستقیم با قلبی سلیم و جانی  
 زنده بنفثات روح الامین از ایران بارض سرّ  
 شتافتند \* زیرا از ظلم عوانان و اعتساف ستمکاران  
 اقامت در وطن مألوف نتوانستند \* پیاده از هر  
 قیدی آزاده سرگشته کوه و صحرا شدند و گمگشته  
 دشت و دریا بسی شبها که نخفتند و بی لانه  
 و آشیانه ماندند و بی آب و دانه گذراندند بستری  
 جز خاک نداشتند و رزقی جز گیاه صحرا نیافتند  
 تا خود را کشان کشان بارض سرّ رساندند \*

ص ۲۶۲

از قضا در ایّام اخیر بود آنان نیز اسیر شدند  
 و در معیت جمال مبارک بسجن اعظم شتافتند \*  
 جناب آقا ابوالقاسم بیمار شد و بمحرقة شدیده گرفتار  
 او نیز مقارن صعود آن دو برادر آقا محمّد باقر و آقا

محمد اسمعیل صعود نمود و جسم مطهرش در خارج  
عکا مدفون شد و جمال مبارک اظهار رضایت از او  
نمودند و جمیع یاران در مصیبت او با چشمی گریان  
و قلبی سوزان آه و فغان نمودند \* علیه البهاء الابهی \*  
و اما جناب آقا فرج در جمیع این موارد با آقا ابوالقاسم همدم  
و همقدم بود و چون در عراق عجم غلغله ظهور نیر  
اعظم شنید زلزله بارکان افتاد زمرمه آغاز نمود هلهله  
گویان بعراق عرب شتافت و جد و طرب یافت  
بساحت قدس در آمد و در محفل انس داخل شد  
بشرف حضور مسرور گشت و ببشارت موفور

ص ۲۶۳

بسلطان آباد رجوع نمود \* اهل کین در کمین عاقبت  
ناثره فساد شعله زد و حضرت پاک و مقدس مآب باشی  
با یارانی چند در نهایت مظلومی شهید شدند \*  
آقا فرج با آقا ابوالقاسم متواری گشتند بارض  
سر شتافتند عاقبت با یاران در معیت یار مهربان  
بزندان عکاء افتادند \* آقا فرج در سجن اعظم بشرف  
خدمت جمال قدم فائز دائم ملازم آستان بود  
و تسلی دوستان \* در ایام جمال مبارک خادم صادق  
بود و یاران را رفیق موافق و همچنین بعد از صعود  
مبارک بر عهد و میثاق ثابت و در بوستان بندگی نحلی  
باسق \* این شخص بارع صادق بجمیع حالات قانع  
و در موارد بلا صابر \*

باری، در کمال ایمان و ایقان و توجه بملکوت  
رحمن رحلت از اینجهان نمود و مظهر الطاف بی پایان  
بود \* علیه الرّحمة والرّضوان و علیه التّحیة فی جنّة  
الرّضوان و علیه الثّناء فی فردوس الجنان \*

ص ۲۶۴

حرم حضرت سلطان الشهداء  
و از جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان

الشهداء امة الله المحزونه فاطمه بيگم است \* اين  
ورقه مقدسه شجره الهيّه از بدايت جواني در سبيل  
الهي ببلاياي نامتناهي گرفتار گشت \* اول مصيبت  
پدر پاک گهرش در اطراف بدشت بعد از مشقتهای  
عظيمه در بيابان در کاروانسرائي بزحمت بي پاياني  
در غربت و کربت و ناتواني وفات نمود و اين  
مخدره يتيم گشت \* چندی گرفتار بود تا آنکه  
بدرقه عنایت رسيد و در ظلّ عفت و عصمت حضرت  
سلطان الشهداء در آمد و چون سلطان الشهداء  
بهائى شهير آفاق و دلدادۀ دلبر رحمانى و سرگشته

ص ۲۶۵

و سودائي بود و ناصر الدين شاه در نهايت خونخواری و  
اعداء در کمين بودند هر روز سعائتي مينمودند  
و فتنه و آشوبي مي انداختند \* لهذا خاندان سلطان  
الشهداء روزی در حق او امين نبودند و هميشه  
مترصد شهادت او بودند و در نهايت اضطراب  
ايام بسر ميبردند \* خاندان مشهور بهائى اعدا  
در نهايت ظلم و بيدادی حکومت در تعرض  
نامتناهي پادشاه اقليم در غايت خونخواری  
ديگر معلوم است که اين خانواده ايام را چگونه  
بسر ميبردند هر روز صدائي بود هر دم ضوضائي  
در هر نفس غوغائي \* تا آنکه شهادت حضرت  
سلطان الشهداء بميان آمد حکومت چنان درندگی  
ظاهر نمود که عالم انساني بجزع و فزع آمد و جميع  
اموال بتالان و تاراج رفت و آن خانواده به قوت ضروري محتاج شد \*  
فاطمه بيگم هر شب زار زار گريه مينمود  
و تا بامداد همدم چشم اشکبار بود \* چون نظر

ص ۲۶۶

باطفال مينمود از آتش حسرت مانند شمع ميگداخت

ولی بشکرانه حضرت پروردگار میپرداخت که الحمد لله این مصائب و نوائب در سبیل نیر آفاق و در محبت کوکب اشراق است مظلومیت خاندان حضرت سید الشهداء علیه السلام را بخاطر میآورد که بچه مصائب شدیده در راه خدا امتیاز یافتند \* چون متذکر میشد قلبش پرواز مینمود که الحمد لله ما نیز با خاندان نبوت همدم و همراه شدیم \* و چون تضییق بر خاندان سلطان الشهداء شدید بود لهذا جمال مبارک امر بحضور آنان نمودند تا در سجن اعظم در جوار موهبت کبری تلافی مافات گردد \* چندی در نهایت شکر و شادمانی در جوار رحمانی زندگانی نمود و هر دم حمد و ستایش ربّانی بر زبان میراند با وجود آنکه سلیل سلطان الشهداء آقا میرزا عبدالحسین در سجن اعظم وفات نمود والدهاش فاطمه بیگم در نهایت تسلیم و رضا بود ابداً آه و فغان نمود و ماتم نگرفت و کلمه ئی متأثرانه و متحسرانه

ص ۲۶۷

برزبان نراند \*

این امة الله بی نهایت صبور و شکور و وقور بود ولی بوقوع مصیبت کبری و رزیه عظمی صعود سراج ملاً اعلی صبر و قرار نماند اضطراب و احتراق بدرجه ئی رسید که دائماً مانند ماهی لب تشنه بر روی خاک میغلطید و جمیع اعضا در اضطراب و انقلاب بود \* عاقبت مقاومت فراق نماند اطفال را وداع کرده بجوار رحمت کبری صعود نمود و بظلّ عنایت حضرت احدیت بشتافت و در بحر انوار مستغرق گشت \*  
 علیها التّحیة و الثّناء و علیها الرّحمة و البهاء و طیّب الله ترابها بصیّب الرّحمة من السّماء و اکرم الله مثویها فی ظلّ سدره المنتهی \*

-----

## ترجمه احوال شمس الضحی

و از جمله مهاجرات و مجاورات والده حرم سلطان الشهداء امة الله المنجذبة بنفحات الله حضرت خورشید بیگم الملقبه بشمس الضحی است \* این امة الله التاطقه بنت عمّ حاجی سیّد محمد باقر معروف است که در اصفهان امیر العلماء و شهیر الآفاق بود \* این امة الله المنجذبه در سنّ طفولیت چون پدر و مادر وفات نمودند در آغوش جدّه شان در سرای عالم فائق مذکور و مجتهد مشهور تربیت شدند و در علوم و فنون و معارف دینی تتبع نمودند \* و چون بسنّ بلوغ رسید اقتران بجناب آقا میرزا هادی نهری نمود \* و چون هر دو از نفحات عرفان النجم الساطع و البارع

الصّادع حضرت حاجی سیّد کاظم رشتی مشام معطر داشتند لهذا با برادر آقا میرزا هادی جناب آقا میرزا محمد علی نهری بکربلا شتافتند و در مجلس سیّد کاظم حاضر میشدند و اقتباس انوار معارف مینمودند \* تا آنکه امة الله المنجذبه از مسائل الهیه و کتب سماویّه اطلاع و در حقائق و معانی تتبع تام یافت و یک دختر و یک پسر سلاله یافتند \* پسر نامش سیّد علی و دختر نامش فاطمه بیگم که بعد از بلوغ حرم حضرت سلطان الشهداء گشت \* باری، آن کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندای ربّ اعلی از شیراز بلند شد \* فوراً فریاد بلی برآورد اما قرین محترم آقا میرزا هادی نهری با برادر بزرگوارش فوراً عازم شیراز شدند \* زیرا این دو برادر در روضه سیّد الشهداء علیه الصلوة والسلام جمال مبارک نقطه اولی روحی له الفدا را مشاهده نموده بودند و از آن شمائل نورانی و خصائل و فضائل رحمانی حیران گشته بودند که این شخص جلیل



شبهه ئی نیست که رجل عظیم است لهذا بمجرّد استماع نداء فریاد بلی برآوردند و بنار محبّت الله بر افروختند\*  
 و همچنین هر روز در محلّ پر فیض مرحوم سیّد صراحة میشنیدند که میفرمودند ظهور نزدیک است و مطلب بسیار دقیق و باریک کلّ باید در تجسّس و تفحص باشند شاید حضرت موعود در بین خلق حاضر و مشهود ولی کلّ غافل و محجوب چنانکه در حدیث اشاره بآن شده \*

باری، آن دو برادر چون بایران رسیدند سفر مکه حضرت اعلی را شنیدند لهذا حضرت آقا سیّد محمد علی باصفهان رفتند و جناب آقا میرزا هادی بکر بلا مراجعت کردند \* اما شمس الضحی در این بین با امة الله ورقة الفردوس همشیره جناب باب الباب آشنا گشتند و بواسطه ورقة الفردوس ملاقات با جناب طاهره کردند و شب و روز در نهایت الفت و محبّت و مؤانست بودند و بتبلیغ مشغول چون بدایت امر بود استیحاش ناس چندان نبود\*

از ملاقات حضرت طاهره انجذاب و اشتعالشان بیشتر گشت و استفاضه بیحد نمود\*  
 سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود شب و روز مانند دریا بنسائم رحمن پر جوش و خروش و بلسان فصیح در گفتگو\*  
 چون حضرت طاهره در کربلا شهرت یافت و امر حضرت اعلی روحی له الفدا صیتش در جمیع ایران منتشر گشت علماء آخر الزمان بر تکفیر و تدمیر و تحقیر قیام نمودند و فتوی بقتل عام دادند\* از جمله علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان مینمودند که در خانه شمس الضحی است

در خانه او ریختند و امة الله المنجذبه را احاطه کردند  
و بسب و شتم و لعن پرداختند و زجر و آسیب شدید  
وارد آوردند و کشان کشان از خانه بیزار بردند  
و بچوب و سنگ و دشنام هجوم مینمودند \* در این اثنا  
ابوی قرین محترمشان حاجی سید مهدی رسید  
فریاد بر آورد که این زن جناب طاهره نیست ولی

ص ۲۷۲

فرّاشان و چاوشان و نفیر عام دست برداشتند و بر  
این مدّعا شاهدهی خواستند \* در بین این ضوضاء  
و غوغا شخصی فریاد بر آورد که قرّة العین را گرفتند  
لهذا از شمس الضّحی دست برداشتند \*  
باری، در خانه جناب طاهره مستحفظ  
گذاشتند و دخول و خروج ممنوع بود و منتظر  
اوامر از بغداد و اسلامبول بودند \* چون انتظار  
بطول انجامید جناب طاهره از حکومت خواهش  
نمودند که ما را بگذارید خود ببغداد میرویم و تسلیم  
صرف هستیم هر چه وارد گردد همان بهتر و خوشتر  
است حکومت نیز اجازه داد لهذا جناب طاهره  
و جناب ورقة الفردوس و والدهشان و جناب شمس  
الضّحی از کربلا رو ببغداد حرکت کردند \* ولی  
عوام کالهوم تا مسافتی از دور سنگسار مینمودند \*  
چون ببغداد رسیدند در منزل جناب آقا شیخ محمّد  
شبل والد جناب آقا محمّد مصطفی منزل کردند \*  
چون از کثرت مراوده عربده در محله افتاد از آنجا

ص ۲۷۳

بمنزل مخصوصی نقل و حرکت کردند و شب و روز  
بتبلیغ و اعلاء کلمة الله مشغول بودند و علماء و مشایخ  
و دیگران حاضر میشدند و سؤال و جواب مینمودند  
لهذا در بغداد شهرت عجیب یافتند زیرا در ادقّ  
مسائل الهیّه صحبت میداشتند \*

چون این اخبار بدیوان حکومت رسید حضرت  
ظاهره را با شمس الضحی و ورقة الفردوس بخانه مفتی  
شهر بردند و مدت سه ماه در خانه او بودند تا  
جواب از اسلامبول رسید\* و در ایام اقامت در خانه  
مفتی با مشارالیه در اکثر اوقات بمکالمه و مذاکره  
مشغول بودند و اقامه براهین و حجّت قاطعه  
مینمودند و تشریح مسائل الهیه میکردند و بحث از  
حشر و نشر مینمودند و از حساب و میزان سخن  
میراندند و بیان معضلات حقائق و معانی مینمودند\*  
و بعد پدر مفتی روزی وارد و بنهایت تعرّض و اطالّه  
لسان پرداخت مفتی از این معامله قدری آزرده  
گشت و بعدر خواهی پرداخت و گفت که جواب

ص ۲۷۴

شما از اسلامبول آمد پادشاه شما را مرخص کرده  
ولی بشرط آنکه از مملکت او خارج شوید\* لهذا  
صبحی از خانه مفتی بیرون آمده بحمام رفتند و جناب  
حاجی شیخ محمد شبل و جناب شیخ سلطان عرب  
تهیه اسباب سفر دیدند و بعد از سه روز از بغداد  
بیرون آمدند\* یعنی جناب ظاهره و جناب شمس  
الضحی و جناب ورقة الفردوس و والده آقا میرزا  
هادی و چند نفر از سادات یزدی از بغداد رو بایران  
برون آمدند و مصارف طریق را جناب شیخ محمد  
متحمّل شد تا آنکه بکرمانشاه رسیدند\* این مخدّرات  
در خانه ثی منزل نمودند و رجال در خانه دیگر  
ولی تبلیغ و تحقیق مستمر بود\* و چون علماء مطلع شدند  
حکم باخراج دادند لهذا کدخدا با جمعی بخانه ریختند  
و اسباب حضرات را تالان و تاراج نمودند  
و در کجاوه بی روپوش نشانند و از شهر  
براندند تا بصحرائی رسانند\* مکاریها حضرات را  
بر روی خاک نهادند و دواب برداشتند و بردند

نه زاد و توشه ئی نه لانه و آشیانه ئی نه اسباب سفری \*  
جناب طاهره بوالی کرمانشاه نامه ئی مرقوم  
نمودند که مسافر بودیم و میهمان اکرموا الصّیف و لو  
کان کافرا، آیا میهمانرا تحقیر و تدمیر جائز و شایان؟  
والی شهر حکم باعاده منہوبات نمود که آنچه تالان و  
و تاراج نمودند دوباره ارجاع نمایند لهذا مکاریها  
نیز از شهر آمدند و حضرات را سوار نموده بهمدان  
وارد شدند \* و در همدان نساء حتّی شاهزاده خانمها  
هر روز می آمدند و ملاقات مینمودند دو ماه  
در آنجا زیست نمودند \* جناب طاهره در همدان  
بعضی از همراهان را مرخص نمودند تا مراجعت  
ببغداد نمایند لکن بعضی دیگر تا قزوین مرافقت  
نمودند\* در بین راه سوارانی از منسویین جناب طاهره  
رسیدند یعنی برادرانشان گفتند که ما بامر و اراده  
پدر آمده ایم تا او را تنها ببریم ولی جناب طاهره  
قبول ننمودند لهذا مجتمعاً وارد قزوین شدند  
جناب طاهره بخانه پدر رفتند و احباب

از سواره و پیاده در کاروانسرائی منزل نمودند \*  
اما جناب آقا میرزا هادی قرین شمس الصّحی  
بجهت تشرف بحضور حضرت اعلی بماکورفته بود  
حین مراجعت در قزوین منتظر ورود شمس الصّحی  
شد و چون وارد شدند با او باصفهان حرکت نمودند\*  
و چون باصفهان رسیدند جناب آقا میرزا هادی سفر  
ببدشت نمودند در بدشت و اطراف آن بدرجه ئی  
اذیت و جفا و مشقت و ابتلا حتّی سنگساری دیدند  
که در کاروانسرای خرابه ئی وفات نمودند و جناب  
آقا میرزا محمّد علی اخویشان در سر راه ایشان را  
دفن نمودند \* حضرت شمس الصّحی در اصفهان  
ماندند ولی شب و روز بدکر حق مشغول بودند

و بتبلیغ امر الله در بین نساء مألوف بلسان فصیح  
موفق بودند و بیان بدیع مؤید در میان اجلاء  
نساء در اصفهان بسیار محترم بودند و در زهد  
و ورع و تقوی نزد کلّ مسلم عفت مجسمه بود  
و عصمت مشخصه و شب و روز یا ترتیل

ص ۲۷۷

آیات مینمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح  
غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امر الله و نشر نجات قدسیه \*  
لهذا حضرت سلطان الشهداء روح المقربین له  
الغدا بصهریت او قیام نمودند و بصبیّه محترمشان  
اقتران کردند \* و چون در خانه ایشان منزل  
کردند و سرای حضرت سلطان الشهداء شب و روز  
مملو از آینه و رونده بود زیرا اجلّه نساء از آشنا  
و بیگانه و یار و اغیار مراوده مینمودند و شمس  
الضحی بنار محبت الله افروخته و بنهایت انجذاب  
در اعلاء کلمه الله میکوشید، این بود که در میان اغیار  
بفاطمه الزهراء بهائیان مشهور گشت \*  
حال بر این منوال میگذشت که رقصاء و ذنب  
اتفاق نمودند و فتوی بر قتل حضرت سلطان الشهداء  
دادند و با حاکم شهر همدانستان شدند تا اموال بی  
پایان بتالان و تاراج ببرند \* شاه نیز با این دو گراز  
همراز گشت و هم آواز شد امر بسفک دم مطهر

ص ۲۷۸

دو برادر حضرت سلطان الشهداء و حضرت محبوب  
الشهداء داد بغتّه عوانان رقصاء و ذنب و فرّاشان  
و چاوشان پر جفا هجوم نمودند و آن دو بزرگوار را  
بسلاسل و اغلال بحبس خانه بردند و سرای سلطان  
الشهداء و محبوب الشهداء را بتمامه تالان و تاراج  
کردند حتّی باطفال شیر خوار رحم ننمودند تا  
توانستند بستگان و منسوبان آن دو نفس مقدّس را

طعن و لعن و سبّ و ضرب و اذیت بی پایان نمودند \*  
ظَلَّ السَّلْطَانُ دَر پَارِیْسِ حِکَایَتِ مِیْکَرْدُ وَ بَقَسْمِ هَا یِ  
مُوکَّدَه رَوَا یَتِ مِیْنَمُودُ کِه مَن آن دُو سِیِّدِ  
جَلِیْلِ رَا بَکَرَّاتِ وَ مَرَّاتِ نَصِیْحَتِ نَمُودِم وَ لِی فَائِدَه  
نَبْخَشِیْدِ عَاقِبَتِ شِبَانَه آنان رَا خَوَاسْتِم وَ بِالْمَشَافَهَه  
بِنَهَا یَتِ الْحَاحِ پَنَدِ وَ نَصِیْحَتِ دَادِم کِه حَضْرَاتِ سَه  
مَرْتَبَه اسْتِ کِه شَاهِ اَمْرِ یَقْتُلُ شِمَا نَمُودَه وَ فَرْمَانِ پِیَا یِ  
رَسِیْدَه حَکْمِ قَطْعِیِ اسْتِ چَارَه ئِی نَدَارَدِ مَگَرِ اِیْنِکِه شِمَا  
دَر حَضُورِ عِلْمَاءِ تَبْرِیِّ نَمَائِیْدِ \* دَر جَوَابِ گُفْتَنَدِ

ص ۲۷۹

یا بهاء الابهی جانها فدا باد\* عاقبت راضی شدم که  
تبری ننمایند همین قدر بگویند که ما بهائی نیستیم  
گفتم باین دو کلمه اکتفا مینمایم تا من این را وسیله  
نموده کیفیت را بشاه نگارم تا سبب خلاصی و نجات  
گردد \* گفتند این ممتنع است ما بهائی هستیم یا  
بهاء الابهی تشنه شهادت کبری هستیم یا بهاء الابهی \*  
عاقبت تغیر نمودم و بحدت و شدت خواستم که آنرا  
منحرف و منصرف نمایم ممکن نشد و فتوای  
رقشاء و ذنب ضاری و حکم شاه مجری گشت \*  
باری، بعد از شهادت آنان پایی شمس الضحی  
شدند آن امة الله المنجذبه مجبور بر این شد که بخانه  
برادر رود زیرا برادرشان هر چند مؤمن نبود ولی  
در اصفهان مشهور بزهد و تقوی و علم و فضل و اعتکاف  
و انزوا بود لهذا محلّ رسوخ و اعتماد و اعتقاد عموم ناس  
گشت در خانه برادر ماندند ولی حکومت پایی بود  
و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت \* حکومت  
شمس الضحی را خواست علماء سوء نیز با حکومت

ص ۲۸۰

همراز و همداستان شدند لهذا برادرشان مجبوراً او را  
برداشته بخانه حاکم رفتند خود در خارج و شمس

الضّحی را باندرون حاکم فرستادند\* حاکم در دم  
اندرون رسید و شمس الضّحی را بزیر لگد  
بدرجه ئی کوبید که نفّس منقطع شد و حاکم  
فریاد بر آورد و بهمسر خویش خطاب کرد امیر  
زاده امیرزاده بیا و تماشای فاطمة الزّهراى بهائیان نما\*  
باری، زنها او را برداشته در اطاقی نهادند برادر  
در بیرون سرای حیران عاقبت شفاعت کنان  
بحاکم گفت که این خواهر از شدت ضرب بی جان  
و روان گشته و وجودش در اینجا چه ثمر دارد امید  
حیاتی نه لهذا مساعده فرمائید که بخانه مراجعت دهم  
در آنجا اگر از این جهان درگذرد بهتر است این سیّده  
است از سلالة طاهره است جرم و قصوری ندارد  
مگر آنکه منسوب بداماد خویش است\* حاکم گفت  
این از صناید بهائیانست باز سبب هیجان گردد

ص ۲۸۱

برادرشان گفت من تعهد مینمایم که نفّسی بر نیارد  
و یقین است بیشتر از چند روز بقائی نخواهد داشت  
جسمی است بیجان و تنی است در نهایت ضعف  
و نا توان و مورد صدمات بی پایان\* چون آنشخص  
بسیار محترم بود و محلّ اعتماد خاص و عام لهذا حاکم  
او را بخشید و بدست برادر بسپرد\* چندی در آن  
خانه بسر میرد و شب و روز بیکاء و ناله و فغان و ماتم  
و عزا داری اوقات میگذرانند ولی نه برادر راحت  
بود و نه عوانان دست بردار هر روز همهمه ئی بود  
و هر وقت دمدمه ئی\* برادرشان مصلحت در آن  
دید که او را بزیارت مشهد برد بلکه این غوغا  
و ضوضا بنشیند و ایشانرا بزیارت مشهد برد  
و در جوار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام  
در خانه مُخلاً بطبع تنها منزل داد\* چون برادر  
بسیار زهد و تقوی داشت هر روز صبحی بزیارت  
میرفت و تا قریب ظهر بعبادت مشغول بود و همچنین

بعد از ظهر ببقعه مبارکه میشتافت و تا شام بنماز

ص ۲۸۲

و اذکار میپرداخت خانه خالی بود و همچنین  
شمس الضحی باین وسیله بنساء احباب راه یافت  
و بنای مراوده گذاشت و چون نار محبت الله  
در قلب مشتعل بود تحمل سکوت و صمت نداشت\*  
در وقتیکه برادر در خانه نبود مجلس گرم بود  
نساء احباب میرفتند و بیان بلیغ و کلام فصیح میشنیدند\*  
باری، با وجود آنکه در آن اوقات در مشهد  
بی نهایت سخت بود و ستمکاران پا پی و بمجرد  
آنکه احساس از نفسی مینمودند فوراً بقتل  
میپرداختند ابداً راحت و امان نبود لکن شمس  
الضحی را اختیار از دست رفته با وجود آن  
بلایا بی محابا خود را بآتش و دریا میزد\* برادر چون  
با کسی معاشر نبود و بیخبر و روز و شب از خانه  
بزیارت و از زیارت بخانه مراجعت میکرد و کسی را  
نمیشناخت چونکه منزوی بود حتی با نفسی مکالمه  
نمینمود با وجود این روزی ملتفت شد که در شهر

ص ۲۸۳

همهمه ایست و منجر بصدمه خواهد شد\* از بسکه  
ساکن و بی صدا بود تعرض بخواهر نمود بغته او را  
برداشت و مراجعت باصفهان کرد و در اصفهان نزد  
صبیه خویش حرم سلطان الشهداء فرستاد در خانه خود منزل نداد\*  
باری، شمس الضحی در اصفهان بود و در نطق  
و بیان جسور و در نشر نفحات الله از سورت نار  
محبت الله هر طالبی می یافت بی محابا زبان میگشود\*  
چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشهداء  
دوباره در رنج و بلا افتند و در اصفهان در نهایت  
زحمت و ابتلا هستند لهذا اراده مبارک بحضور  
آنان بسجن اعظم صدور یافت\* شمس الضحی با حرم



سلطان الشهداء و اطفال بارض مقدّس وارد شدند  
و در نهایت روح و ريحان و سرور بی پایان اوقات  
بسر میبردند \* تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان  
الشهداء آقا میرزا عبدالحسین از اثر شدت صدمات  
در اصفهان بمرض سل مبتلا شده در عکا فوت شد \*

ص ۲۸۴

از وفات او شمس الضحی بی نهایت متأثر و محزون  
گردید و باتش فرقت و حسرت میسوخت علی  
الخصوص چون مصیبت کبری و رزیه عظمی رخ  
نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب  
و روز چون شمع میگداخت \* عاقبت شمس الضحی  
بستری شد و اسیر فراش گشت قوه حرکت  
نداشت با وجود این دمی ساکن و ساکت نبود  
یا از ایام گذشته صحبت میداشت و از وقایع امریه  
حکایت میکرد یا ترتیل آیات بینات مینمود  
یا بتضرع و مناجات میپرداخت \* تا آنکه در سجن  
اعظم بجهان الهی پرواز نمود و از این ورطه خاک بجهان  
پاک شتافت و از این خاکدان رخت بریست  
و بعالم انوار رحلت نمود \* علیها التّحیة و التّناء و علیها  
الرّحمة العظمی فی جوار ربّها الکبری \*

ص ۲۸۵

هو الله

و اّنتک انت یا الهی تری فی جوار روضتک  
الغناء و حوالی حدیقتک الغلباء مجمع احبائک و اجتماع  
ارقائک فی یوم من ایام عیدک الرضوان یوم السّعيد  
الذی فیہ اشرفت بانوار تقدیسک علی الممکنات  
و اظهرت انوار توحیدک علی الآفاق و خرجت  
من الزّوراء بقدره و سلطنة احاطت الآفاق و عظمة  
خرت لها الوجوه و ذلت لها الرقاب و عنت لها الوجوه  
و خضعت لها الاعناق \* متذکرین بذکرک منشرحین

الصّدر بانوار الطافك ومنتعشين الرّوح بآثار  
احسانك وناطقين بالثناء عليك و متوجّهين الى  
ملكوتك و متضرّعين الى جبروتك \* ليندكروا  
بذكر امتك المقدّسة التّوراء وورقة شجرة رحمانيتك  
الخضراء الحقيقة النّورانية و الكينونة المتضرّعة الرّحمانية  
التي وُلدت في حُضن العرفان ورضعت من ثدي

ص ٢٨٦

الايقان و نشئت في مهد الاطمينان وانتعشت في  
حجر محبّتك يا رحيم ويا رحمن وبلغت اشدها في  
بيت انتشرت منها نفحات التّوحيد على الآفاق  
و اصابتها الضّراء و البأساء في صغر سنّها في سبيلك  
يا وهّاب و تجرّعت كؤوس الاحزان و الآلام منذ  
نعومة اظفارها حبّاً بجمالك يا غفّار \* الهى انت تعلم  
بلاياء التي احتملت بكل سرور في سبيلك \* و الرّزايا  
التي قابلتها بوجه طافح بالسّرور في محبّتك \* فكم من  
ليال استراحت النّفوس في مضاجعهم و هي تبتهل  
و تتضرّع الى ملكوتك و كم من ايام اطمئنت عبادك  
في حصن امنك و امانك و هي مضطربة القلب  
مما جرى على اصفيائك \* فيا الهى مضت عليها ايام  
واعوام كلّما اصبحت بكت على مصائب ارقائك و كلّما  
امست ضجّت و صرخت و احترقت حزناً على ما ورد  
على امنائك و قامت بجميع قوائها على عبادتك  
و التّضرّع الى سماء رحمتك و التّبتل اليك و التّوكّل  
عليك و ظهرت بإزار التّقدّيس في حلل التّنزيه

ص ٢٨٧

عن شئون خلقك الى أن دخلت في ظلّ عصمة عبدك  
الذي اكرمت عليه بمواهبك الكبرى و اظهرت  
فيه آثار رحمتك العظمى و نورته وجهه بنور البقاء  
في ملكوتك الابهي و اسكنته في نزل اللّقاء في  
الملا الاعلى و رزقته كلّ الموائد و الآلاء و لقّبه

بسلطان الشّهداء فعاشت اعواماً فى حمى ذلك النّور  
المبين وخدمت بروحها عتبتك المقدّسة النّوراء بما  
كانت تهيّأ الموائد والمنازل والمضاجع لعموم احبّائك  
وليس لها سرور الا ذلك فخضعت وخشعت وبخعت  
لكلّ امة من امائك وخدمتها بروحها وذاتها وكيونتها  
حباً بجمالك و طلباً لرضائك\* الى أن اشتهر بيتها باسمك  
وشاع صيت قرينها بنسبته اليك واهتزت وريت  
ارض الصّاد بنزول ذلك الفيض المدرار من ذلك  
الجليل المغوار وانبثت رياحين معرفتك واوراد  
موهبتك واهتدى جمّ غفير الى معين رحمانيتك\* فقاموا  
عليه جهلاء خلقك والزّماء من بريّتك وافتوا بقتله  
ظلماً وعدواناً وسفكوا دمه الطّاهر جوراً واعتسافاً\*

ص ٢٨٨

وذلك الرّجل الجليل يناجيك تحت اهتزاز السّيف ويقول  
لك الحمد يا الهى على ما وقّفتنى على هذا الفضل المشهود  
فى اليوم الموعود واحمرّت الغبراء بثارى فى سبيلك  
وانبثت بازهار حمراء\* لك الفضل و لك الجود على  
هذه الموهبة الّتى كانت اعظم آمالى فى حيّز الوجود  
و لك الشّكر بما وقّفتنى و ايدتنى وسقيتنى هذا الكأس  
الذى مزاجها كافور فى يوم الظّهور عن يد ساقى  
الشّهادة الكبرى فى محفل الجورائك انت المعطى الكريم الوهاب\*  
وبعد ما قتلوا اغاروا الى بيته المعمور و هجموا  
هجوم الدّئاب الكاسرة والسّباع الصّارية ونهبوا  
الاموال و سلبوا الامتعة والحلى والحطام فكانت هى  
مع افلاذ كبدها فى خطر عظيم\* وكان هذا الهجوم  
الشّديد عند انتشار نبال قتل الشّهيد فضجّ الاطفال  
وارتعب قلوب الاولاد وبكوا وصرخوا وارتفع  
العويل من ضواحي ذلك البيت الجليل فلم يرث لهم  
احد ولا ترقّ لهم نفس بل زادوا الظّلمة طغياناً واشتدّ

ص ٢٨٩

جحيم الاعتساف نيرانا فما ابقوا من عذاب الآ اجره  
وما بقى من عقاب الآ نفذوه و بقت هذه الورقة  
المباركة مع اطفالها تحت سلطة الظالمين وتعرض  
الغافلين بلا ناصر ومعين \* وقضت ايامها و انيسها  
بكائها و جلسها ضجيجها و قرينها احزانها و خدينها  
آلامها و ما وهنت يا الهى مع كل هذه الآلام فى  
حبك و لا فترت يا محبوبى مع هذه الاحزان فى امرك\*  
فتتابعت عليها المصائب و الرزايا و ترادفت عليها  
المحن و البلايا و تحملت و صبرت و شكرت و حمدت  
على هذه المحنة العظمى و عدتها انها هى المنحة الكبرى  
يا ذا الاسماء الحسنى \* ثم تركت وطنها و راحتها  
و مسكنها و مأويها و طارت كالطيور مع افراخها الى  
هذه الارض المقدسة الثوراء حتى تعشش فى  
اوكارها و تذكرك كالطيور بالحانها و تشتغل بحبك  
بجميع قوئها و خدمتك بقلبها و روحها و كينونتها\*  
و خضعت لكل امة من امائك و خشعت لكل  
ورقة من ورقات حديقة امرك و انقطعت عن

ص ٢٩٠

دونك و تذكرت بذكرك و كان يرتفع ضجيجها  
فى الاسحار و صوت مناجاتها فى جنح الليالى  
و رابعة النهار الى أن رجعت اليك و طارت الى ملكوتك  
و التجأت الى عتبة رحمانيتك و سعدت الى افق  
صمدانيتك \* اى رب اجبها بمشاهده لقائك و ارزقها  
من مائدة بقائك و اسكنها فى جوارك و ارزقها  
ما تحب و ترضى فى حديقة قدسك و اكرم مثواها  
و ظلل عليها بسدره رحمانيتك و ادخلها فى خيام ربانيتك  
و اجعلها آية من آياتك و نوراً من انوارك  
انك انت المكرم المعطى الغفور الرحيم \*

ص ٢٩١

جناب طاهره

هو الله

و از جمله نساء طاهرات و آیات باهرات قبه  
نار محبت الله و سراج موهبت الله جناب طاهره است\*  
اسم مبارکش ام سلمه بود صبیّه حاجی ملا صالح  
مجتهد قزوینی برادرزاده ملا تقی امام جمعه قزوین  
و اقتران بملا محمد پسر حاجی ملا تقی نمودند و سه اولاد  
از ایشان تولد یافت دو اولاد ذکور و یک دختر ولی  
هر سه محروم از موهبت مادر\*

خلاصه در سنّ طفولیت پدر معلّمی تعیین  
نمود و بتحصيل علوم و فنون پرداختند و در علوم  
ادبی نهایت مهارت یافتند بدرجه ئی که والدشان  
افسوس میخورد که اگر این دختر پسر بود خاندان

ص ۲۹۲

مرا روشن مینمود و جانشین من میگشت\*  
روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جواد  
مهمان گشتند در کتابخانه ملا جواد جزوه ئی از  
تالیفات حضرت شیخ احمد احسائی یافت جناب  
طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود  
بخانه برد ولی ملا جواد استیحا ش مینماید که پدر شما  
حاجی ملا صالح دشمن نورین نیرین شیخ احمد و آقا  
سید کاظم است اگر استشمام نماید که نفعه ئی از گلشن  
معانی و رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسیده  
قصد جان من نماید و شما را نیز مغضوب نماید\* در جواب  
جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این  
جام بودم و طالب این معانی و بیانات شما از اینگونه  
تألیف هر چه دارید بدهید و لو پدر متغیر گردد لهذا  
ملا جواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او میفرستد\*  
شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته  
و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد\*

بمجرد احساس که دختر از مطالب شیخ با خبر است زبان شتم می‌گشاید که میرزا جواد تراگمراه نموده\* در جواب می‌گوید که من از تألیف شیخ مرحوم این عالم ربّانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع مضامین مستند بروایات از ائمه اطهار است شما خود را عالم ربّانی مینامید و همچنین عموی محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی میدانید و حال آنکه اثری از آن صفات مشهود نه\* باری، مدّتی با پدر در مسائل قیامت و حشر و نشر و بعث و معراج و وعید و وعود و ظهور حضرت موعود مباحثه مینمود ولی پدر از عدم برهان سبّ و لعن میپرداخت\* تا آنکه شبی جناب طاهره در اثبات مدّعی خویش حدیثی از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت نمود چون حدیث برهان مدّعی او بود پدر بسخریه و استهزا پرداخت\* گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السلام است، چگونه شما استیحا ش نمودید و سخریه مینمائید؟

من بعد دیگر با پدر مذاکره و مجادله نمودم خفياً حضرت سید مرحوم مکاتبه میکرد و در حلّ مسائل معضله الهیه مخابره مینمود\* این بود که سید مرحوم لقب قرّة العین باو دادند و فرمودند بحقیقت مسائل شیخ مرحوم قرّة العین پی برده\* و اما لقب طاهره اوّل در بدشت واقع گشت و حضرت اعلی این لقب را تصویب و تصدیق نمودند و در الواح مرقوم گشت\* باری، جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرف بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجّه بکریلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پیش حضرت سید صعود بملاً اعلی نمود لهذا ملاقات تحقق نیافت\* اما حضرت سید مرحوم پیش از عروج تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و میفرمودند

بروید و آقای خویش را تحرّی نمائید. از اجله  
تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف  
گشتند و بر ریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا

ص ۲۹۵

مترصد بودند \*

از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات  
و شب بتهجد و مناجات مشغول بود \* تا آنکه شبی  
در وقت سحر سر ببالین نهاده از اینجهان بیخبر شد  
و رؤیای صادقه دید \* در رؤیا ملاحظه نمود که سید  
جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بردارد پای  
مبارکش از زمین مرتفع است در اوج هوا ایستاده  
و نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید \*  
جناب طاهره یک آیه از آن آیات را حفظ مینماید  
و در کتابچه خویش مینگارد \* چون حضرت اعلی  
ظهور فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر  
شد روزی در جزوه احسن القصص جناب  
طاهره ملاحظه مینمود آن آیه محفوظه را آنجا یافت  
فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حقّ است \*  
باری، این بشارت در کربلا بایشان رسید  
مشغول تبلیغ شدند و احسن القصص را ترجمه

ص ۲۹۶

و تفسیر مینمودند و بتألیف فارسی و عربی میپرداختند  
و اشعار و غزلیاتی انشا مینمودند و در نهایت خضوع  
و خشوع بعبادات میپرداختند حتی از مستحبات چیزی  
فرو نمیگذاشتند \* چون این خبر بعلماء سوء در کربلا  
وصول یافت که این زن ناس را بامر جدید دعوت  
مینماید و در جمعی سرایت نموده علماء بحکومت شکایت  
نمودند \* مختصر اینست که این شکایت منتهی بآن  
شد که تعرضات شدیده مجری گشت و بشکرانه  
آن مصائب و بلایا پرداختند \* حکومت چون بجستجو

پرداخت اول گمان نمودند که جناب شمس الضحی  
جناب طاهره است تعرض باو نمودند \* ولی چون  
عوانان مطلع شدند که جناب طاهره را گرفته اند  
لذا شمس الضحی را رها نمودند زیرا جناب طاهره  
بجهت حکومت پیام فرستاد که من حاضرم شما  
دیگری را تعرض ننمائید \* حکومت خانه ایشانرا  
در تحت ترصد گرفت و بغداد نوشت تا دستور  
العمل دهند که چه نوع معامله گردد مستحفظین

ص ۲۹۷

سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند و بکلی مراوده را  
قطع کردند \* چون از برای حکومت جواب از  
بغداد تأخیر افتاد جناب طاهره بحکومت مراجعت  
نمودند که چون خبری از بغداد و اسلامبول نرسیده  
ما خود ببغداد میرویم و منتظر جواب اسلامبول  
میگردیم \* حکومت اجازه داد جناب طاهره با شمس  
الضحی و ورقة الفردوس همشیره جناب باب الباب  
و والده ورقة الفردوس عازم بغداد شدند در بغداد  
در خانه جناب آقا شیخ محمد والد جلیل آقا محمد مصطفی  
شرف نزول فرمودند \* چون مراوده ناس تکثر  
یافت منزل را تغییر دادند و شب و روز بتبلیغ پرداختند  
و مراوده و معاشرت با اهالی بغداد مینمودند \* لهذا  
در بغداد شهرت یافتند و لوله در شهر افتاد و جناب  
طاهره با علمای کاظمین مخابره مینمودند و اتمام حجت  
میکردند هر یک حاضر میشد براهین قاطعه اقامه  
مینمودند \* عاقبت بعلمای شیعه خیر فرستادند که  
اگر قانع باین براهین قاطعه نیستید با شما مباحله مینمایم

ص ۲۹۸

فزع و جزع از علماء برخاست حکومت مجبور بر آن  
گردید که ایشانرا با نساء دیگر بخانه مفتی بغداد  
ابن آلوسی فرستاد سه ماه در خانه مفتی بودند و منتظر



امر و خبر از اسلامبول ابن آلوسی بمباحثات علمیّه  
 میرداخت و سؤال و جواب می‌کرد و اظهار استیحاش نمینمود\*  
 روزی ابن آلوسی حکایت رؤیائی از خویش  
 نمود و خواهش تعبیر کرد گفت در عالم رؤیا دیدم  
 که علمای شیعه در ضریح مطهر سید الشهداء  
 وارد گشتند و ضریح را برداشتند و قبر منور را نبش  
 نمودند جسد مطهر نمودار شد خواستند هیکل مبارک را  
 بردارند من خود را بر جسد منور انداختم ممانعت  
 نمودم\* جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست  
 که شما مرا از دست علمای شیعه رهائی میدهید\*  
 ابن آلوسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم\* و ابن  
 آلوسی چون جناب طاهره را مطلع بر مسائل علمیّه  
 و شواهد تفسیریّه دید اغلب اوقات به سؤال و جواب

ص ۲۹۹

میرداخت و از حشر و نشر و میزان و صراط و مسائل  
 دیگر مذاکره مینمود و استیحاش نمیکرد\* ولی شی  
 پدر ابن آلوسی بخانه پسر آمد با جناب طاهره  
 ملاقات نمود بدون تأمل و سؤال بسبب و لعن  
 پرداخت و بستم و طعن زبان بگشاد و شرم و خجالت  
 نداشت\* ابن آلوسی بخجالت افتاد و زبان بمعذرت  
 گشاد و گفت که جواب از اسلامبول آمد  
 پادشاه شما را امر به رهائی کردند ولی بشرط آنکه  
 در ممالک عثمانی نماینده لهدا فردا بروید و تهیّه  
 اسباب سفر بنمائید و بخارج مملکت بشتابید\* لهدا  
 جناب طاهره با نساء دیگر از خانه مفتی برون  
 آمدند و تهیّه اسباب سفر کردند و از بغداد برون آمدند\*  
 وقت برون آمدن از بغداد جمعی از احبای عرب  
 مسلح پیاده همراه گشتند از جمله جناب شیخ  
 سلطان و جناب شیخ محمّد و سلیل جلیشان آقا محمّد  
 مصطفی و شیخ صالح این چند نفر سوار بودند و جمیع  
 مصارفات را جناب شیخ متحمل بودند تا وارد

کرمانشاه شدند نساء در خانه ئی و رجال در خانه دیگر منزل نمودند و اهل شهر متماداً حاضر میشدند و از مطالب جدید اطلاع می یافتند \* در کرمانشاه نیز علماء بهیجان آمدند و حکم باخراج نمودند \* لهذا کدخدای محله با جمعی هجوم بخانه نمودند و آنچه را که موجود بود تالان و تاراج نمودند و در کجاوه بدون روپوش نشانند و از شهر براندند تا آنکه بصحرائی رسیدند اسیرانرا پیاده نمودند و مکاریها حیوانات خود را برداشته بشهر عودت کردند \* این اسرا بدون زاد و راحله در آن بیابان بی سرو سامان شدند \*

جناب طاهره نامه ئی بامیر کشور نوشت که ای حاکم عادل ما میهمان شما بودیم، آیا بمیهمان چنین رفتار سزاوار است؟ چون نامه را بحاکم کرمانشاه رسانیدند حاکم گفت من از این ستم و جفا خبری ندارم این فتنه را علماء برپا نموده اند و حکم قطعی داد که کدخدا اسبابی را که یغما شده اعاده نماید

کدخدا اسباب منهبه را برده تسلیم داد و مکاریها از شهر آمده سوار شدند و روانه گشتند و بهمدان رسیدند و در آن شهر بایشان بسیار خوش گذشت و اجله نساء شهر حتی شاهزادگان نزد جناب طاهره می آمدند و استقاضه از بیانات ایشان مینمودند \* در همدان جمعی از همراهان را مرخص بغداد نمودند و بعضی را بقزوین همراه آوردند از آن جمله شمس الضحی و شیخ صالح را \* سوارانی در بین راه از منسوبان جناب طاهره از قزوین رسیدند و خواستند او را تنها بخانه ببرند جناب طاهره قبول نمودند که اینها با منند \* باری، باین ترتیب بقزوین وارد شدند جناب

طاهره بخانه پدر رفتند و اعراب که همراه بودند  
در کاروانسرا محلی گزیدند \* و جناب طاهره  
از خانه پدر بخانه برادر شتافتند و با نساء اعیان  
ملاقات مینمودند \* تا آنکه قتل ملا تقی وقوع یافت  
جمع با بیان قزوین را گرفته چند نفر را بطهران

ص ۳۰۲

فرستادند و از طهران رجوع بقزوین دادند و شهید  
کردند \* و سبب قتل حاجی ملا تقی این شد که آن  
ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن  
بشیخ جلیل اکبر گشود یعنی حضرت شیخ احمد  
احسائی ولی با نهایت بیحیائی که او آتش این فتنه بر  
افروخت و جهانی را بزحمت و آزمایش انداخت  
بصوت جهوری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند \*  
شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود  
تحمل طعن و لعن شیخ نمود شبانه بمسجد رفت  
و نیزکی در دهن ملا تقی مذکور زد و خود فرار  
کرد \* صبحی احبا را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر  
مجری داشتند ولی کلّ مظلوم و بیخبر تحقیقی نیز  
در میان نبود \* آنچه گفتند ما از این واقعه بیخبریم  
پذیرفته نشد \* بعد از چند روز شخص قاتل بیای  
خود نزد حکومت حاضر شد و گفت من قاتلم و سبب  
قتل شتم و لعن بر شیخ احمد احسائی مرحوم حال  
خود را تسلیم میکنم تا این بیگناهان رهائی یابند او را

ص ۳۰۳

نیز گرفتند و اسیر کند و زنجیر شد و با دیگران  
در زیر سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند \*  
در طهران ملاحظه کرد که با وجود اقرار  
و اعتراف دیگران رهائی نیافتند شبانه از زندان  
فرار نمود و بخانه دردانه صدف محبت الله و گوهر  
یگانه درج وفا و کوکب درخشنده برج فدا حضرت

رضا خان پسر میر آخور محمّد شاه محمّد خان وارد  
گشت و در آنجا بعد از چند روز اقامت خفياً  
فراراً با رضا خان همعنان بقلعه مازندران شتافتند\*  
از طرف محمّد خان سوارانی چند بهر طرف بتاختند  
و آنچه جستجو نمودند نیافتند\* آن دو سوار بقلعه  
طبرسی وارد و جام شهادت کبری نوشیدند\* اما  
احبابی دیگر که در طهران در زندان بودند چند  
نفر آنان را بقزوین فرستادند و شهید نمودند\*  
روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخص قاتل را  
احضار نمود گفت ای جناب شما یا اهل طریقتید  
یا اهل شریعت اگر متمسک بشریعتید، چرا چنین

ص ۳۰۴

مجتهد پر فضیلت را چنین زخمی بدهان زدید؟ و اگر  
اهل طریقتید از شروط طریقت عدم اذیت است،  
پس چگونه بقتل عالم پر حمیت پرداختید؟ در جواب  
گفت: جناب صاحب دیوان یک حقیقتی نیز داریم  
بنده بحقیقت جزای عمل او را دادم\*  
باری، این وقایع پیش از ظهور و وضوح حقیقت  
امر رخ داد زیرا کسی نمیدانست که ظهور حضرت  
اعلی روحی له الفدا منتهی بظهور جمال مبارک گردد  
و اساس انتقام از بنیان برافتد و ان تُقتلوا خیر من ان  
تقتلوا اساس شریعت الله گردد بنیاد نزاع و جدال  
بر افتد و بنیان حرب و قتال ویران گردد در آن  
اوقات چنین وقایع رخ میداد\* ولی الحمد لله بظهور  
جمال مبارک چنان نور صلح و سلام درخشید  
و مظلومیت کبری بمیان آمد که در یزد رجال و نساء  
و اطفال هدف تیر و عرضه شمشیر گشتند سروران  
و علماء سوء و پیروان بالاتفاق هجوم بر مظلومان نمودند  
و بسفک دماء ستمدیدگان پرداختند حتی مخدرات را

ص ۳۰۵

شرحه شرحه نمودند و یتیمان ستمدیده را بخنجر جفا  
 خنجر بریدند تنهای پاره پاره را آتش زدند \* با وجود  
 این نفسی از احبای الهی دست نگشاد بلکه بعضی  
 از شهیدان دشت بلا و همعنان شهدای کربلا چون  
 قاتل را بسیف شاهر مهاجم دید نبات در دهن او  
 گذاشت و گفت با مذاق شیرین بقتل این مسکین  
 پرداز زیرا این مقام فداست و این شهادت کبری و مرا آرزوی بی منتهی \*  
 باری، بر سر مطلب رویم، جناب طاهره در قزوین  
 بعد از قتل عموی بیدین در نهایت سختی افتاد محزون  
 و مسجون و از وقایع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف  
 نگهبان و عوانان و فرآشان و چاووشان مواظب بودند \*  
 او در این حالت بود که جمال مبارک از طهران آقا  
 هادی قزوینی زوج خاتون جان مشهور را فرستادند  
 جناب طاهره را بحسن تدبیر از آن دار و گیر رها نموده  
 شبانه بطهران رسانیدند وارد بسرای مبارک گشتند  
 و در بالا خانه منزل نمودند \* خبر بطهران رسید حکومت

ص ۳۰۶

در نهایت جستجو بود و در هر کوی گفتگو با وجود  
 این در خانه متصلا یاران می آمدند جناب طاهره  
 در پس پرده بودند با آنان صحبت میکردند \*  
 روزی جناب آقا سید یحییای وحید شخص  
 فرید روح المقرین له الفدا حاضر شدند و در بیرون  
 نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل  
 بودم و در دامن او نشسته بودم \* جناب وحید آیات  
 و احادیثی نظیر در فرید از دهان می افشاند آیات  
 و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود \*  
 بغتة طاهره بهیجان آمد گفت یا یحیی فأت بعمل  
 إن كنت ذا علم رشید، حالا وقت نقل روایات  
 نیست وقت آیات بیناتست وقت استقامت است  
 وقت هتک استار او هام است وقت اعلاء کلمة الله  
 است وقت جانفشانی در سبیل الله است عمل لازم

است عمل \* باری، جمال مبارک طاهره را با تهیه  
و تدارک مفصل از خدم و حشم بیدشت فرستادند  
بعد از چند روز رکاب مبارک نیز به آن سمت حرکت

ص ۳۰۷

نمود\* در بدشت میدانی در وسط آب روان از یمین  
و یسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان \* در باغی  
جناب قدّوس روح المقرّین له الفداء مخفیاً منزل  
داشتند و در باغی دیگر جناب طاهره مأوی  
داشتند و در باغی دیگر جمال مبارک در خیمه  
و خرگاه تشریف داشتند و در بین میدان واقع  
در وسط احباً خیمه زده بودند \* در شبها جمال مبارک  
و جناب قدّوس و طاهره ملاقات مینمودند \* هنوز قائمیت  
حضرت اعلی اعلان نشده بود جمال مبارک با جناب  
قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع  
دادند \* بعد روزی جمال مبارک را حکمه نقاهتی عارض  
یعنی نقاهت عین حکمت بود \* جناب قدّوس بغتةً واضح  
و آشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه مبارک شتافتند\*  
طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاهت دارند  
رجا دارم باین باغ تشریف بیاورند \* در جواب فرمودند  
این باغ بهتر است شما حاضر شوید \* طاهره بی پرده از باغ  
برون آمد بخیمه مبارک شتافت ولی فریاد کنان این نقره

ص ۳۰۸

ناقور است این نفعه صور است، اعلان ظهور کلی شد جمیع  
حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شد  
و این زن چگونه بی پرده برون آمد \* بعد جمال  
مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید \* قاری سوره  
اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود اعلان دوره جدید  
شد و ظهور قیامت کبری گردید \* ولی جمیع اصحاب اول  
همه فرار کردند بعضی بکلی منصرف شدند و بعضی در  
شک و شبهه افتادند بعضی بعد از تردد دو باره بحضور آمدند\*

باری، بدشت بهم خورد ولی اعلان ظهور کَلّی گشت بعد  
جناب قدّوس بقلعه طبرسی شتافتند و جمال مبارک با تهیه  
و تدارک مکمل سفر نیالا فرمودند تا از آنجا شبانه باردو بزنند  
و داخل قلعه طبرسی شوند\* این بود که میرزا تقی حاکم آمل  
باخبر شد و با هفتصد تفنگچی به نیالا رسید شبانه محاصره  
کرد و جمال مبارک را با یازده سوار بآمل رجوع داد و آن  
بلایا و مصائب که از پیش ذکر شد رخ داد\*  
اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد او را در تحت  
نگهبانی عوانان بطهران فرستادند و در طهران

ص ۳۰۹

در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل  
بود منجذب بود ابدأ سکون و قرار نداشت\* زنان  
شهر بیخانه میرفتند و استماع کلام و بیان او مینمودند\*  
از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت  
و بزمی آراسته شد سور پسر کلانتر بر پا گشت زندهای  
محترمه شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان  
بدعوت حاضر میشدند\* بزم مزین جشن مکمل  
بود ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه  
مستمع بود ولی طاهره بصحبت پرداخت چنان  
زنانرا جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند  
و عیش و طرب را فراموش نمودند در پیرامون او  
جمع شده گوش بکلام شیرین او میدادند\* بر  
اینحالت مظلوم و مسجون ماند تا آنکه حکایت  
شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر بعنوان خانه  
صدر اعظم او را از خانه کلانتر برون آوردند دست  
و روی بشست و لباس در نهایت تزین پوشید  
عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد\* او را

ص ۳۱۰

بباغی بردند میر غضبان در قتلش تردید و ابا نمودند  
غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه رو سیاه دل

سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق  
نمود بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند  
و خاک و سنگ روی آن ریختند \* ولی او بنهایت  
بشاشت و غایت مسرت مستبشر بشارات کبری  
متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود \* علیها التَّحِیَّةُ وَ الثَّنَاءُ  
وَ طَابَتْ تَرْتِیْبَاتُ نُورِ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ \*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

پایان

ص ۳۱۱

هو الله

از عنایات خفیة الهیه و تأییدات غیبیه ملکوتیه  
این بنده آستان رب البریه موفق بطبع این کتاب  
مستطاب گردید. و چون تشنگان زلال معارف  
روحانیة از هر صنف و طبقه بعدد غیر محدود موجود  
و طالبان اطلاع مسائل امریه از هر حزب و طائفه  
جمیعت لانهایه مشهود امید است که من بعد نیز با  
سائر ناشرین آثار و مقدمین بر این کار دست اخوت  
و اتحاد بهم داده در طبع اوراق امریه و کتب مقدسه  
بکوشیم و از برای سهولت ترویج و تعمیم به هدیه های  
مناسب و قلبی که تحصیلش در خور استطاعت  
و قوه هر طالبی باشد بمعرض افکار عمومی گذاریم  
و همه را مسرور و مطلع سازیم. و از مطالعه کنندگان  
این کتاب مستطاب خواهشمندم که از جهت طبع و کاغذ  
آن معذورم فرمایند زیرا بهتر از این میسر و ممکن نشد \*  
( بنده بندگان آستانش محمد حسین کهربائی یزدی )

ص ۳۱۲

فهرست اسامی

صفحه



جناب نبیل اکبر آقا محمد قائنی	۵
حضرت اسم الله الاصدق	۱۳
حضرت ملا علی اکبر	۱۹
حضرت شیخ سلمان	۲۶
حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا میرزا محمد علی	۳۱
حضرت حاجی میرزا حسن افنان	۳۹
آقا محمد علی اصفهانی	۴۳
جناب آقا عبد الصالح باغبان	۴۷
جناب استاد اسمعیل	۵۲
جناب نبیل زرندی	۵۷
جناب درویش صدق علی	۶۳
آقا میرزا محمود و آقا رضا	۶۷
جناب پدر جان قزوینی	۷۲

ص ۳۱۳

صفحه

جناب آقا شیخ صادق یزدی	۷۳
جناب شاه محمد امین	۷۵
جناب مشهدی فتّاح	۷۹
جناب نبیل قائن	۸۱
جناب آقا سیّد محمد تقی منشادی	۸۹
جناب آقا محمد علی صباغ یزدی	۹۳
جناب آقا عبد الغفار	۹۶
جناب آقا علی نجف آبادی	۹۹
جناب مشهدی حسین و مشهدی محمد آذربایجانی	۱۰۱
جناب حاجی عبد الرحیم یزدی	۱۰۴
جناب حاجی عبد الله نجف آبادی	۱۰۸
جناب آقا محمد هادی صحّاف	۱۰۹
جناب آقا میرزا محمد قلی	۱۱۳
جناب باقر و جناب استاد احمد	۱۱۶
جناب آقا محمد حناساب	۱۱۸

- ۱۲۰ جناب حاجی فرج الله تفریشی
- ۱۲۲ جناب آقا ابراهیم اصفهانی و اخوان
- ۱۲۸ جناب آقا محمد ابراهیم الملقب بمنصور
- ۱۳۰ جناب آقا زین العابدین یزدی
- ۱۳۲ جناب حاجی مهدی یزدی
- ۱۳۵ حضرت کلیم یعنی جناب آقا موسی
- ۱۴۲ جناب حاجی محمد خان
- ۱۴۶ جناب آقا ابراهیم امیر
- ۱۴۸ جناب آقا میرزا مهدی کاشانی
- ۱۵۲ جناب مشکین قلم
- ۱۵۸ استاد علی اکبر نجار
- ۱۶۰ جناب آقا شیخ علی اکبر مازگانی
- ۱۶۳ جناب آقا میرزا محمد خادم مسافر خانه
- ۱۶۶ جناب آقا میرزا محمد وکیل
- ۱۸۰ جناب حاجی محمد رضای شیرازی
- ۱۸۳ جناب حسین افندی تبریزی

- ۱۸۵ جناب آقا جمشید گرجی
- ۱۸۸ جناب حاجی جعفر تبریزی و اخوان
- ۱۹۴ حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان
- ۱۹۹ جناب آقا عبد الله بغدادی
- ۲۰۲ حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی
- ۲۰۶ جناب سلیمان خان تنکابنی
- ۲۱۳ جناب آقا عبدالرحیم مسگر
- ۲۱۵ جناب آقا محمد ابراهیم تبریزی
- ۲۱۶ جناب آقا محمد علی اردکانی
- ۲۱۸ حاجی آقای تبریزی
- ۲۲۰ جناب استاد غلامعلی نجار
- ۲۲۲ جناب منیب
- ۲۲۷ جناب آقا میرزا مصطفی نراقی

۲۳۰	جناب زین المقرّین
۲۳۶	جناب عظیم تفریشی
۲۳۹	جناب آقا میرزا جعفر یزدی

ص ۳۱۶

۲۴۳	جناب حسین آقا تبریزی
۲۴۶	جناب حاجی علی عسکر تبریزی
۲۵۱	جناب آقا علی قزوینی
۲۵۶	جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل
۲۶۱	جناب آقا ابوالقاسم سلطان آبادی
۲۶۲	جناب آقا فرج
۲۶۴	حرم حضرت سلطان الشهداء
۲۶۸	ترجمه احوال شمس الضحی
۲۹۱	جناب طاہرہ